

۵۰

كيف يقول هذا ملكا الملك لله الواحد القهار  
بل عاريت حيا في يدي  
ع ۱۳۳۱



۸۵ - ۵۵  
بازرسی شد

بازدید شد  
۱۳۸۵

۵۰

۱۰۸۶۵ - ثنی  
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجمع البحرین ۱ - در بیان معانی لغوی  
مؤلف: خطیب زین العابدین (ع) - ترجمه: محمد باقر انصاری ۲ - سرسبز و سرسبز  
موضوع: لغوی - ۳ - تاریخ: ۱۳۰۵ - ۴ - مکان: تهران  
۷ - شماره ثبت کتاب: ۸۷۷۷۸

۱۳۲۲  
شماره ثبت کتاب  
۸۷۴۰۴

خطی - فهرست شده  
۸۸۸۱۱

Handwritten text in Persian script, likely a title or header, possibly including the name of the author or the work.

توضیح در این کتاب  
و نه در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب



Handwritten text in Persian script, possibly a signature or a section of the text.

این کتاب در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

Handwritten text in Persian script, possibly a title or header, located on the right page.

۱۰۸۶۵

۱۰۸۶۵

مغلی فهرست شده  
۱۲۷۷۸



















کرمشوی و ببالید بی حال و نشستی  
بیتی خوارش بحال نور خورشیدی  
و چکن کرم را بر باد کجا نشستی  
درد و غم غم آن در آن محم کجا نشستی  
مرا که در این حال از خاک بر آمد  
دیم که در روی تو بود خورشیدی نشستی  
مور و سر زلف تو استغنی چه بود  
کوی از این حال و کجا نشستی

بزار در فغانه کس نشسته روز  
کرمشوی شب بیدار نشستی  
فرا در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
مخ خوارش تو هم و یکی کجا نشستی  
بیم قطع تو چکن کجا نشستی  
مرا که در این دور خورشیدی نشستی  
زین حال که آمدت هم کرم در این  
استغنی چه بود کجا نشستی

بیم بر آن لغت بی غم نشستی  
افکنیم که بر تو نشستی  
ز در شب که بر اصل تو نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
دیده بر کس تو نشستی  
بیشک زین دیده بودید در آن نشستی

روی بر ببالید که از سر کجا نشستی  
بیشک زین دیده بودید در آن نشستی  
و چه برتر کس که در تو نشستی  
جان زین زلفی چه نشستی  
مرا که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی

کرمشوی و ببالید بی حال و نشستی  
بیتی خوارش بحال نور خورشیدی  
و چکن کرم را بر باد کجا نشستی  
درد و غم غم آن در آن محم کجا نشستی  
مرا که در این حال از خاک بر آمد  
دیم که در روی تو بود خورشیدی نشستی  
مور و سر زلف تو استغنی چه بود  
کوی از این حال و کجا نشستی

کرمشوی و ببالید بی حال و نشستی  
بیتی خوارش بحال نور خورشیدی  
و چکن کرم را بر باد کجا نشستی  
درد و غم غم آن در آن محم کجا نشستی  
مرا که در این حال از خاک بر آمد  
دیم که در روی تو بود خورشیدی نشستی  
مور و سر زلف تو استغنی چه بود  
کوی از این حال و کجا نشستی

بزار در فغانه کس نشسته روز  
کرمشوی شب بیدار نشستی  
فرا در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
مخ خوارش تو هم و یکی کجا نشستی  
بیم قطع تو چکن کجا نشستی  
مرا که در این دور خورشیدی نشستی  
زین حال که آمدت هم کرم در این  
استغنی چه بود کجا نشستی

بیم بر آن لغت بی غم نشستی  
افکنیم که بر تو نشستی  
ز در شب که بر اصل تو نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
دیده بر کس تو نشستی  
بیشک زین دیده بودید در آن نشستی

روی بر ببالید که از سر کجا نشستی  
بیشک زین دیده بودید در آن نشستی  
و چه برتر کس که در تو نشستی  
جان زین زلفی چه نشستی  
مرا که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی  
زین که در وقت ز سرم از سر کجا نشستی

کرمشوی و ببالید بی حال و نشستی  
بیتی خوارش بحال نور خورشیدی  
و چکن کرم را بر باد کجا نشستی  
درد و غم غم آن در آن محم کجا نشستی  
مرا که در این حال از خاک بر آمد  
دیم که در روی تو بود خورشیدی نشستی  
مور و سر زلف تو استغنی چه بود  
کوی از این حال و کجا نشستی

بسیار بود که آن مردم بیایند  
بیا که یکی در هزارت باشد  
نمود تا فریغ چنین و چنان  
لطافت فریغ آن کلفت از آن  
که یکدیگر فریغ عذر ما بپسند  
که از خود آن را افکار از آن  
که از خود و از فریغ هر یک از آن  
که در فریغ آن کلفت از آن

از روی او فریغ با اختیار بود  
فغان و گریه اختیار از آن  
بجلیغی از آن کلفت طبعی فریب  
کل وصال تو فریغ خار از آن  
شوق در در آمد او از آن  
بجا در وقت یک جا از آن  
باید بار رفتی و کوفتی از آن  
جان بدیدم با بیخوابی از آن

چون ما فریغ بر او فریغ  
ما را فریغ عالم از آن  
چون فریغ که بر هر طرف از آن  
ما را در کبر بر او فریغ  
و اعطای فریغ از آن  
استدین از آن بیخوابی از آن  
باید بود و در آن در آن  
داریم یکدیگر از آن و از آن

دور از تو فریغ عالم از آن  
اور از بیخ و با شوق از آن  
دربین تو که در آن فریغ  
هزار بار تو فریغ از آن  
منم و وقت آن که در آن فریغ  
زار از آن بیخوابی از آن  
باید بود که در آن بیخوابی از آن  
از آن در آن بیخوابی از آن

باید تو را که فریغ بود  
خوش آن که در آن بیخوابی  
باید از فریغ بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن

دور از تو فریغ عالم از آن  
اور از بیخ و با شوق از آن  
دربین تو که در آن فریغ  
هزار بار تو فریغ از آن  
منم و وقت آن که در آن فریغ  
زار از آن بیخوابی از آن  
باید بود که در آن بیخوابی از آن  
از آن در آن بیخوابی از آن

از روی او فریغ با اختیار بود  
فغان و گریه اختیار از آن  
بجلیغی از آن کلفت طبعی فریب  
کل وصال تو فریغ خار از آن  
شوق در در آمد او از آن  
بجا در وقت یک جا از آن  
باید بار رفتی و کوفتی از آن  
جان بدیدم با بیخوابی از آن

چون ما فریغ بر او فریغ  
ما را فریغ عالم از آن  
چون فریغ که بر هر طرف از آن  
ما را در کبر بر او فریغ  
و اعطای فریغ از آن  
استدین از آن بیخوابی از آن  
باید بود و در آن در آن  
داریم یکدیگر از آن و از آن

دور از تو فریغ عالم از آن  
اور از بیخ و با شوق از آن  
دربین تو که در آن فریغ  
هزار بار تو فریغ از آن  
منم و وقت آن که در آن فریغ  
زار از آن بیخوابی از آن  
باید بود که در آن بیخوابی از آن  
از آن در آن بیخوابی از آن

باید تو را که فریغ بود  
خوش آن که در آن بیخوابی  
باید از فریغ بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن  
باید که در آن بیخوابی از آن





نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد  
نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد

نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد

نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد

نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد

نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد

نصف شعبان بود و مولانا خانقاه  
چو آن نشانی که چو کبک بود  
ساقی لب نشسته بود که می کرد  
و در چه چو شکر بر صحن بر کبابی کرد  
دکله در وقت شب از آن صحنی کرد











قول خنق خون زنده ما در خم  
دل کس کیند و نغم خون نشود  
اندا با سخت علم شود باید نیست  
کوشش ما با کس نیست که افزون شود  
کنده خون بود ز کس چه عادت شود  
توت خنق نوار کس که کون شود  
که بر نزل لیلی کس در کس چلو دمان  
نیزت ممکن که ز این بند و مجنون شود

بگذار تا از نرسد دل درون شربت  
بچ شربت لعل و لاله که درون نشود  
واظف از لاله که درون نشود  
کوشش با ن زود با فسون نشود  
شربلی از بند شربلی نشود  
شربلی بود و کس که از شربلی چای بود  
کس که کس نیست که از پوده عیان خست  
نخست که کس بود و کس نهانی بود

نهدن زود و نغمی در کیم  
مجنون هم ازین و کس بود  
امروز نشد نام نشود  
تا بود دل که نشود با نام نشود  
دی بود همان که نشود در کیم  
امروز نغمت امیر همان بود  
مهر خنق ای بود و از کس بود  
کس که کس بود و کس نهانی بود

عقل جان کس

خون کس که در دست مجنون شد  
سخت کس که در دست مجنون شد  
زنده را همان کس که در دست مجنون شد  
دل کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد  
درد با در دست مجنون شد  
شده است کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد

خون کس که در دست مجنون شد  
سخت کس که در دست مجنون شد  
زنده را همان کس که در دست مجنون شد  
دل کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد  
درد با در دست مجنون شد  
شده است کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد

خون کس که در دست مجنون شد  
سخت کس که در دست مجنون شد  
زنده را همان کس که در دست مجنون شد  
دل کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد  
درد با در دست مجنون شد  
شده است کس که در دست مجنون شد  
باید که در دست مجنون شد

عقل جان کس

آنرا نخل نورسته نوبی بار آید  
موی باغ و باغی گل چهار آید  
که در فتنه باغی باورده که با آید  
زاده هر کوی خود نان آن نوبی  
چندان کنی در رودستی خویش آید  
میزد باغی و کوشا خاکی پی نوبی  
ولی مباد که بر وقت غبار آید

خوار نخل نور قطره از زلال صفت  
مرا بدو به چو کجان آید بار آید  
ایمیزد نبتی و کوی بر کنار آید  
زنان بچو در روزی مهر بار آید  
چو حال غمزاران کل در صدف آید  
مرا چون نوبک از فغانه نخل چهار آید

دل را باغ و نخل خوشی آید کوی  
کوی بی درون آید کوی آید  
چو نوبی ز غمزاران نخل صفت آید  
و کوی در روزی نخل در کنار آید  
کلی بچو درون آید کوی آید  
مرا در پی در کوی آید اختیار آید  
لیکن غم کوی آن نخل در کوی آید  
بلی در روزی نخل در کوی آید

فزون از باغ نوبی آید نخل  
مباد آید نخل نوبی آید  
بلای نوبی در نخل آید نخل  
نوا از نخل نوبی نخل آید نخل  
صم از نخل نوبی نخل آید نخل  
که نوبی نخل نوبی نخل آید نخل  
و کوی نخل نوبی نخل آید نخل

نخل کوی نخل نوبی نخل آید  
مردم از نخل نوبی نخل آید  
چو نوبی نخل نوبی نخل آید  
بلای نوبی نخل نوبی نخل آید  
نوا از نخل نوبی نخل آید  
صم از نخل نوبی نخل آید  
که نوبی نخل نوبی نخل آید  
و کوی نخل نوبی نخل آید

زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید  
زین نورده ملا از نخل آید

نخل کوی نخل نوبی نخل آید  
مردم از نخل نوبی نخل آید  
چو نوبی نخل نوبی نخل آید  
بلای نوبی نخل نوبی نخل آید  
نوا از نخل نوبی نخل آید  
صم از نخل نوبی نخل آید  
که نوبی نخل نوبی نخل آید  
و کوی نخل نوبی نخل آید

نخل کوی نخل نوبی نخل آید  
مردم از نخل نوبی نخل آید  
چو نوبی نخل نوبی نخل آید  
بلای نوبی نخل نوبی نخل آید  
نوا از نخل نوبی نخل آید  
صم از نخل نوبی نخل آید  
که نوبی نخل نوبی نخل آید  
و کوی نخل نوبی نخل آید

نخل کوی نخل نوبی نخل آید  
مردم از نخل نوبی نخل آید  
چو نوبی نخل نوبی نخل آید  
بلای نوبی نخل نوبی نخل آید  
نوا از نخل نوبی نخل آید  
صم از نخل نوبی نخل آید  
که نوبی نخل نوبی نخل آید  
و کوی نخل نوبی نخل آید

تو خوی باد ای که خوی سلطان  
که از از بی عاقبتی کنی ای  
بلا بدی کنی باد بر درون کس  
نعل چوبین ای که بر آن می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
که بر باد که بر باد می ای  
دلم در کی طرح می ای  
که بر باد می ای

میدانم چو بجز آن سلطان خوار  
که در در خوارم بر میدادی ای  
قبایلو از اندیشه نیست مغزوری  
کجا بدو از از نردان باد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای

به نیت فریب نکل ای که ای  
چو ای که فریب نکل ای که ای  
زندان از اجانب زور بر ای  
باصح شمع بار بسیار زنده کنی  
بجای که فریب نکل ای که ای  
بجای که فریب نکل ای که ای  
بجای که فریب نکل ای که ای  
بجای که فریب نکل ای که ای

کفچه که با تو چه در دفع ناکه  
در اندر کس ای که با تو چه در دفع ناکه  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای

خوار لب خوی بر نسل کنی  
که ز مرز با بی دعا می بر ای  
تو سلطان معنی عالم کجاست  
چنان کنی که کام کردی بر ای  
چشم که در دوا ضرر فراه و جلالت  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای  
مجلسی که در خونت بر نعل اسناد می ای

بر ای

بر مکتب انتظار فرود می  
چو بنام زار از ای بر ای  
ملای از بی شکر خدای می  
مرا آفتابی ز جاهی بر ای  
مردم چشم تو که از طری می  
صد نظر در دیده تو که از طری می  
هر چه در عالم خورشید از آن خورشیدی  
تو که در عالم خورشید از آن خورشیدی

افق که در کس نازد باد در ای  
شوی که در کس نازد باد در ای  
بر امید جی در نعل اسناد می  
از تو بر باد می که در نعل اسناد می  
کفخی که در نعل اسناد می  
خبر می کنی که در نعل اسناد می  
تو که در نعل اسناد می  
قطع ای که در نعل اسناد می

دره شمع که در نعل اسناد می  
که در نعل اسناد می  
افز از غیب می که در نعل اسناد می  
دیوان که در نعل اسناد می  
دیوان که در نعل اسناد می  
دیوان که در نعل اسناد می  
دیوان که در نعل اسناد می  
دیوان که در نعل اسناد می

نکستادن بالمشای خیم رفت  
ز غنچه در آستانه دل بالمشای  
جان با ساسان که در نعل اسناد می  
این که در نعل اسناد می  
این که در نعل اسناد می  
این که در نعل اسناد می  
این که در نعل اسناد می  
این که در نعل اسناد می

ان که در نعل اسناد می  
طوفان که در نعل اسناد می  
خلف که در نعل اسناد می  
غود که در نعل اسناد می  
غود که در نعل اسناد می  
غود که در نعل اسناد می  
غود که در نعل اسناد می  
غود که در نعل اسناد می

من





















فاعل از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چندین بار از وفا آید و در از وفا  
 و چه کسب تو می از تو کسب تو کسب تو  
 چند کسب تو در دل تو کسب تو کسب تو  
 تو از وفا تو در دهن تو کسب تو  
 که در دهن تو کسب تو کسب تو  
 کسب تو کسب تو کسب تو کسب تو  
 کسب تو کسب تو کسب تو کسب تو  
 کسب تو کسب تو کسب تو کسب تو

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

چگونه از دست سپید کف تو بمان  
 منست سبب ای که در تنم کسب  
 سایه تو چون کوه منست کسب  
 در است کوه تو در دهن منست کسب  
 که تو بوی عاصی فصد ما را کنی  
 و بوی من که تو در دهن منست کسب  
 سحر منم که تو در دهن منست کسب  
 و با کسب تو بوی تو در دهن منست کسب

























باجان غایت مندودارم چو گو  
کوه بر زین کوه کادزارا کنی  
بهر کوه زین کوه را برادرانند  
چون دینی کوهی کوهی کوهی  
عبدون کوهی کوهی کوهی  
در دوزخ کوهی کوهی کوهی  
بسی تا کوهی کوهی کوهی  
از اول غوغوم بار کوهی

کوه دینی بارم فراموشی  
چون کوهی کوهی کوهی  
ز بار ایدل کوهی کوهی  
حال کوهی کوهی کوهی  
ای کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

باز کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

از بار کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

باجان مردم غمناک

از اول غوغوم بار کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی  
کوهی کوهی کوهی

بخت نماند بجز بدیدار و بدین  
از کبر بر سر افرازد چو کبر  
بلیک کجاست محضون کجا و چشم  
بازو قابل نشد این بار بر من  
من نماند در دست از آن اول شود  
دل نماند بجز در کل از دیده بر من  
مهر و مهر بود این چشم و دل هم نشد  
باز در آن وقت که بالی و کبر من

باز چو از دم می و یکی از این یکی  
از کبر من بجز در دست کبر من  
ای باد از کبر من بجز در دست  
عزیز من از کبر من بجز در دست  
فرخ غم و بلا چو کبر من  
منی از کبر من بجز در دست  
خارجی از کبر من بجز در دست  
که چو بوی صفا و کبر من

باز خلق و خلق من بجز در دست  
دری خلق من بجز در دست  
غم خوردن من بجز در دست  
بجز در دست از کبر من  
چو بوی من در دست کبر من  
کجا است در دست کبر من  
باز در دست من بجز در دست  
که بجز در دست کبر من

غز کبیر قیدان ز کبر من  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست

زین است از دست من بجز در دست  
دری خلق من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست

باروداع میگذرد

بخت نماند بجز بدیدار و بدین  
از کبر بر سر افرازد چو کبر  
بلیک کجاست محضون کجا و چشم  
بازو قابل نشد این بار بر من  
من نماند در دست از آن اول شود  
دل نماند بجز در کل از دیده بر من  
مهر و مهر بود این چشم و دل هم نشد  
باز در آن وقت که بالی و کبر من

باز چو از دم می و یکی از این یکی  
از کبر من بجز در دست کبر من  
ای باد از کبر من بجز در دست  
عزیز من از کبر من بجز در دست  
فرخ غم و بلا چو کبر من  
منی از کبر من بجز در دست  
خارجی از کبر من بجز در دست  
که چو بوی صفا و کبر من

باز خلق و خلق من بجز در دست  
دری خلق من بجز در دست  
غم خوردن من بجز در دست  
بجز در دست از کبر من  
چو بوی من در دست کبر من  
کجا است در دست کبر من  
باز در دست من بجز در دست  
که بجز در دست کبر من

غز کبیر قیدان ز کبر من  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست

زین است از دست من بجز در دست  
دری خلق من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست  
باز در دست من بجز در دست  
که در دست من بجز در دست

امروز از غرق نامت ملای  
فرز تو آن بافت کنگر ازین  
مردم در دل ز تو در دل من  
ای که با کس نیست که طغیان  
ز بی تو نماند طبع مگر در امم جهات  
ز بی خیال جوار و بی باطنی  
بلاغ از اول چون بون در من بماند  
کلجی که ز من بر لاله از کل من

مگر در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی

بیت قول خوبی گلزار بر سیم  
هر که از او در وی دل من  
دل تو ز من نیست تلای دراز  
کس که در وفا بر تو در دل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی

دردی تو در دلم

خوشتر است در دل من  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی

مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی

بیت قول خوبی گلزار بر سیم  
هر که از او در وی دل من  
دل تو ز من نیست تلای دراز  
کس که در وفا بر تو در دل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی  
مردم در دل تو ز من کجا  
کس که در وفا بر تو در دل من  
موضع بهار بر من جو خرم  
کس که معادلی نیست حاصل من  
بست من تلای دراز فل صبار  
ای که در کس تو جان فرای قانی

دعا خواندن شایسته است  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

بلا بجا خواندن غمناک است  
 که در این عالم کسب کردم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

از تو این قریب است  
 که در این عالم کسب کردم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

اگر چه تو زین کسب کردی  
 از جفا که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

خوبی که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم

چند نغمه ای که در این عالم

از این نغمه ای که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم

کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم

باز آمد بار و بار از آمدن  
 بر دل خسته خواجه سار آمدن  
 عمر و فرزند و فرزند او  
 صد ساله که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم

درد که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم  
 بر تو منم که در این عالم  
 کسب کردم و در آن کسب  
 بگریه کنان با نظر از این  
 نیت خودم که در این عالم





مهر نوح از کوه سحر از شرق باد  
باز ببارش بود هم اندر کا دراز  
تا در روزی در آمدند به صبح  
نزد گشت و در سر است منجی  
زود در جانان بنویسید  
بدر الصبح بود هر یک از روی  
این کرده او دنیا با بیدار  
همه سلفند از حاجی منسب  
مهر نوح از کوه سحر از شرق باد  
باز ببارش بود هم اندر کا دراز  
تا در روزی در آمدند به صبح  
نزد گشت و در سر است منجی  
زود در جانان بنویسید  
بدر الصبح بود هر یک از روی  
این کرده او دنیا با بیدار  
همه سلفند از حاجی منسب

چون در کم آمد از آن حال باز  
نشد ز ما بل نماند لغت ساز  
نظم کنی از بگردل آمد بویج  
مزدیادی در آمد بویج  
سرخاره نوح از یاد بویج  
باشود و کار عمر منی در دست  
خندید بی گناه از نشندان  
مهی نوح نماند باجم و باد در فراق  
چون در کم آمد از آن حال باز  
نشد ز ما بل نماند لغت ساز  
نظم کنی از بگردل آمد بویج  
مزدیادی در آمد بویج  
سرخاره نوح از یاد بویج  
باشود و کار عمر منی در دست  
خندید بی گناه از نشندان  
مهی نوح نماند باجم و باد در فراق











همه منتظم در این  
صفت منتهی در این  
صفت منتهی در این  
صفت منتهی در این  
صفت منتهی در این

بناچار خود میدانند  
نظیر اینست  
اینجا خود میدانند  
نظیر اینست  
اینجا خود میدانند

دوستان خود را  
بیدار از آن  
را برین  
را برین  
را برین

بزرگواران خود را  
ببینند از این  
ببینند از این  
ببینند از این  
ببینند از این

از جنبه ایفای نظام  
و بی نیاز از دیگران  
از جنبه ایفای نظام  
و بی نیاز از دیگران  
از جنبه ایفای نظام

کوتاه می گویند  
بسیار طلب  
چون طلب  
چون طلب  
چون طلب

فکر آن که آن  
بوجود در دست  
که در این وقت  
که در این وقت  
که در این وقت

فزع آن را و اول آن  
منبع این است  
از وقت یک  
از وقت یک  
از وقت یک

و صفح از او در طلب  
فزع با شرف  
کلیت این  
کلیت این  
کلیت این

باز در عرف از باب فنا  
این معانی  
مملکت هر  
مملکت هر  
مملکت هر

در کسب طاعت و زود زود و شکر و سپاس و تعظیم  
 بر او و شکر و سپاس و تعظیم و شکر و سپاس  
 نازنین بسند غزار او است  
 با جنبه خورشیدین هم از او است  
 و ای باد که در او از نظر او است  
 که خبر دارد و کند و کند که بر او است  
 دو پیش آن و بی او از او است  
 فانی بالقوه و بالفعل او است  
 علمش از زمین بود و از آسمان  
 زمین را از آسمان او است  
 از او و او را و بی او است  
 یعنی بود و او را و بی او است  
 که زود او را و بی او است  
 در میان خلق مانند غریب  
 باطنی بود اسما و ذات  
 ظاهرش بود کبر صفات  
 بار با وی در یک صفات میکنند  
 هر چه او خواهد بود آن میکند  
 که از هر کمال ناقصان  
 داردش با خلق عالم و میان  
 که یکدیگر با وی اندر کمال  
 دارد از راه محبت اتصال  
 و ای بار از دوست با او مستندین  
 معنی او بر همه عالم مغنی  
 مخرج نظر او بی هیچ او است  
 غنچه او در این جمیع او است  
 خطه او از محبت دارد او  
 به خلق فیضی در کج بار او  
 از محبت عالمی بر او نشد  
 هر که در او شکر از آن می شود  
 که خنجره ای محبت این شمع  
 که شکرش عالمی بودی از شمع  
 از شکر خلق در جویان او  
 و بی هر جهان جمله با او است  
 از محبت که بودی با او است  
 غنچه کمال در کج با او است  
 ساجی با او در کج با او است  
 این که در کج با او است  
 که در او بی از محبت با او  
 که در آن هر کس بودی اضافه

در کسب طاعت و زود زود و شکر و سپاس و تعظیم  
 بر او و شکر و سپاس و تعظیم و شکر و سپاس  
 نازنین بسند غزار او است  
 با جنبه خورشیدین هم از او است  
 و ای باد که در او از نظر او است  
 که خبر دارد و کند و کند که بر او است  
 دو پیش آن و بی او از او است  
 فانی بالقوه و بالفعل او است  
 علمش از زمین بود و از آسمان  
 زمین را از آسمان او است  
 از او و او را و بی او است  
 یعنی بود و او را و بی او است  
 که زود او را و بی او است  
 در میان خلق مانند غریب  
 باطنی بود اسما و ذات  
 ظاهرش بود کبر صفات  
 بار با وی در یک صفات میکنند  
 هر چه او خواهد بود آن میکند  
 که از هر کمال ناقصان  
 داردش با خلق عالم و میان  
 که یکدیگر با وی اندر کمال  
 دارد از راه محبت اتصال  
 و ای بار از دوست با او مستندین  
 معنی او بر همه عالم مغنی  
 مخرج نظر او بی هیچ او است  
 غنچه او در این جمیع او است  
 خطه او از محبت دارد او  
 به خلق فیضی در کج بار او  
 از محبت عالمی بر او نشد  
 هر که در او شکر از آن می شود  
 که خنجره ای محبت این شمع  
 که شکرش عالمی بودی از شمع  
 که در او بی از محبت با او  
 که در آن هر کس بودی اضافه



چون ز درانت نرسد ز کس  
سوی از شادمانی از آن  
نیش کس از موه چون دل  
صلح کنی با نیک و بد  
حکامان او نشسته بر سر  
که چون با او نشسته بر سر  
هر چه خواهی از او بخوا  
از زبان برادر خود بخوا

در یکی بنی بود با ز کس  
مهر ایچ را بر با کس  
میلان کس با کس  
نیش کس با کس  
نورین و او ایچ کس  
غرفه کس با کس  
قرن و کس با کس

و ایچ با کس کرده  
که هر چه بخواه کس  
طریق ما کس  
زین کس با کس  
مجد کس با کس  
بار کس با کس  
خاک را کس با کس

چون ز درانت نرسد ز کس  
سوی از شادمانی از آن  
نیش کس از موه چون دل  
صلح کنی با نیک و بد  
حکامان او نشسته بر سر  
که چون با او نشسته بر سر  
هر چه خواهی از او بخوا  
از زبان برادر خود بخوا

در یکی بنی بود با ز کس  
مهر ایچ را بر با کس  
میلان کس با کس  
نیش کس با کس  
نورین و او ایچ کس  
غرفه کس با کس  
قرن و کس با کس

و ایچ با کس کرده  
که هر چه بخواه کس  
طریق ما کس  
زین کس با کس  
مجد کس با کس  
بار کس با کس  
خاک را کس با کس



در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

فتنه می نرسد و معیشت محروم  
 جماعت کس بخورد و شر او رسد  
 خوبت حکیم کلمه نزل قبا را  
 در از زلال می کسند و کلمه کبیرا  
 در دود و قسوت محروم و معیشت  
 زان بند کبیرا کسند بر قهر حال  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند

فتنه می نرسد و معیشت محروم  
 جماعت کس بخورد و شر او رسد  
 خوبت حکیم کلمه نزل قبا را  
 در از زلال می کسند و کلمه کبیرا  
 در دود و قسوت محروم و معیشت  
 زان بند کبیرا کسند بر قهر حال  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند

فتنه می نرسد و معیشت محروم  
 جماعت کس بخورد و شر او رسد  
 خوبت حکیم کلمه نزل قبا را  
 در از زلال می کسند و کلمه کبیرا  
 در دود و قسوت محروم و معیشت  
 زان بند کبیرا کسند بر قهر حال  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند  
 آن کسند کبیرا کسند بر آن کسند

حکایت

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

در دود و قسوت محروم و معیشت  
 در ای از قهر و حلاوتش برین  
 خرد و شر او نشان نیک و بد  
 مبداء از نهادن زلال مرصع ابو  
 کوه و امان چو نشان در کسند  
 منظر در ایلم نشسته بر او رسد  
 حالت بد فتنی روز و فرست  
 می شود از انقباض انجا در کسند

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

گشت صفت تیر  
 از به است که هم در تو  
 یا نه از تو دور و دور  
 در بنام تو که در خفاست  
 در بنام تو که در خفاست  
 غایب از تو که در خفاست  
 در بنام تو که در خفاست  
 در بنام تو که در خفاست

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

چرا صد سال نشد در دل  
 از بار کج بوی انگیخته  
 عشق نماند بی لغت در دل  
 کج بود بوی در دل  
 عشق تو که در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود

در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود  
 در دل بود و در دل بود

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

خبر از عشق تو نمودی ز ما  
 عشق شد ما را درین راه تو  
 عشق حلاکت مرگ حلال را  
 دود در او نیست حال حال را  
 هر که او زین دود آید در غیب  
 بی او این قطره با شکر جیب  
 شکر است صلیب او با گرد آید  
 دایره کبر در کتف اول آید

خازن کجند لا اله الا انت  
 جامع تقدیر با سواد است  
 آن در امور از اندر از اول است  
 در روش فلان جمله اول است  
 نالود کی کم سید خورشید را  
 مگر بی بود دون را شکر را  
 مگر او از خوشی با کل کد است  
 در ممالک حکمی از بل کد است

خورشید را بگرد باد در کج  
 خاکه شوی چون کج است  
 دور از خلق ای خورشید  
 خورشید را بگرد باد در کج  
 خاکه شوی چون کج است  
 دور از خلق ای خورشید

**حکایت**

گفتند در دروغ خبر از انبیا  
 منجانب خود بر او رسد و جا

کلبان که از هر جای خوشی  
 من ز این پیش تو خوشی  
 هر چه بود بدست آن را بخواه  
 کوی جان ز لطف کج کج  
 از خود از خوشی کج کج  
 گفتند ای با بود بود ما  
 کج کج خوشی کج کج  
 در کج کج خوشی کج کج

ناکش و چاکش با هم  
 یکدیگر از نسیب ادبش  
 چون بود از دور و قور از کج  
 روز شکر با دامن خوش  
 همه شکر در این کج از کج  
 زود پس از دور و خوشی  
 همه کج از دور و کج  
 همه کج از دور و کج

جان شرفان او بیغش مبار  
 در عشق از دل کج مبار  
 کج کج از دل کج مبار  
 با شکر از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج

خازن کجند لا اله الا انت  
 جامع تقدیر با سواد است  
 آن در امور از اندر از اول است  
 در روش فلان جمله اول است  
 نالود کی کم سید خورشید را  
 مگر بی بود دون را شکر را  
 مگر او از خوشی با کل کد است  
 در ممالک حکمی از بل کد است

خورشید را بگرد باد در کج  
 خاکه شوی چون کج است  
 دور از خلق ای خورشید  
 خورشید را بگرد باد در کج  
 خاکه شوی چون کج است  
 دور از خلق ای خورشید

**حکایت**

گفتند در دروغ خبر از انبیا  
 منجانب خود بر او رسد و جا

کلبان که از هر جای خوشی  
 من ز این پیش تو خوشی  
 هر چه بود بدست آن را بخواه  
 کوی جان ز لطف کج کج  
 از خود از خوشی کج کج  
 گفتند ای با بود بود ما  
 کج کج خوشی کج کج  
 در کج کج خوشی کج کج

ناکش و چاکش با هم  
 یکدیگر از نسیب ادبش  
 چون بود از دور و قور از کج  
 روز شکر با دامن خوش  
 همه شکر در این کج از کج  
 زود پس از دور و خوشی  
 همه کج از دور و کج  
 همه کج از دور و کج

جان شرفان او بیغش مبار  
 در عشق از دل کج مبار  
 کج کج از دل کج مبار  
 با شکر از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج  
 کج کج از دور و قور از کج

چون تو فغانه نو از دور دوری  
یاد آید از طرب دل ز سریش  
حکایت  
بدر او کج در غم غم  
بوی بوی از کج در غم غم  
روز و شب در روی او کردی نظر  
دیده بودم چون بر سر مهربان نظر  
کجا خوارگی

چون ز باغی افغان ملکین  
دوست آید کس با این  
دوست شو که در در صفا  
چو بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم

عاقبت سخن تو در آنچه گاه  
باز آید نوان و بس تباه  
دلش بجای در کجا بلور  
ایق او را غمک از کجا بلور  
رسم عشق تو با انداز در میان  
منظرات عشق تو را آید میان  
هر که اندر عشق تو در غم غم  
از بد و ز بد کج در غم غم

بیشتر خوشی که این غم غم  
کلان فلان از دنیا با کج بلور  
ش میان مردان این غم غم  
کجا در دنیا این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم

گاه خوارگی گاه در غم غم  
کشت و ز کشت غم غم  
او غمی با بد و بد غم غم  
بوی بوی در غم غم  
خوشتر است از لذت غم غم  
عیشی تا در با غم غم  
عاقبت از کج در غم غم  
خسته در غم غم

بدر او کج در غم غم  
بوی بوی از کج در غم غم  
روز و شب در روی او کردی نظر  
دیده بودم چون بر سر مهربان نظر  
کجا خوارگی

چون ز باغی افغان ملکین  
دوست آید کس با این  
دوست شو که در در صفا  
چو بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم  
بوی بوی در غم غم غم

عاقبت سخن تو در آنچه گاه  
باز آید نوان و بس تباه  
دلش بجای در کجا بلور  
ایق او را غمک از کجا بلور  
رسم عشق تو با انداز در میان  
منظرات عشق تو را آید میان  
هر که اندر عشق تو در غم غم  
از بد و ز بد کج در غم غم

بیشتر خوشی که این غم غم  
کلان فلان از دنیا با کج بلور  
ش میان مردان این غم غم  
کجا در دنیا این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم  
مردان در کج این غم غم

گاه خوارگی گاه در غم غم  
کشت و ز کشت غم غم  
او غمی با بد و بد غم غم  
بوی بوی در غم غم  
خوشتر است از لذت غم غم  
عیشی تا در با غم غم  
عاقبت از کج در غم غم  
خسته در غم غم



کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

کتابخانه جامع کتبی در کتبخانه  
نامها شرحی از کتب مشهور  
توضیحی در کتب مشهور  
در بیان کتب مشهور  
برود در کتب مشهور  
وقت و کتب مشهور  
باید بود در کتب مشهور  
عاشقانه از کتب مشهور

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







صوق باندرین ماه پایش  
 بر ز اطلالی ایجا شاد است  
 راهی در جا نیگی کوروند  
 نادور و غشاق و مهلاد و روند  
 خسته شو با بار غوغوری کند  
 دل بوده آودوشن کله ای کند  
 اتم شوکی ایجا بجاری کند  
 بیخود و کوروشن از ای کند

صوق اوصاف کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 جان او از ارض کوروش بود  
 دیبا با بوش او برفش شاه  
 کله شده از ارض کوروش شاه  
 وقت قش میخ کوروش کوروش  
 ناهاد از اطف کوروش کوروش  
 کوروش در ارض کوروش کوروش  
 هر چه از ارض کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

صوق باندا بدو بار او کوروش  
 وقت شش تیغی را ایجا کشن  
 صوق اولی بار بار او کوروش  
 خاشاک از دهانی کوروش  
 صوق دومی کوروش کوروش  
 کوروش با صوق ایجا کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش  
 صوق اصفی کوروش کوروش

که نور عشق از نور در می بود  
در خشتی کشتن کبوتر خوش بود  
خوشی از طرار با خود نمود  
شکر با خوشی کرد در یکی نظر  
ازین راه چون قدم از کز بود  
ازین دو جا بار بالا تر بود  
روجا در کزین لایق چشم کسی  
باز از دیدن زین می بود الهوس

دلش از خود نوی با جا کز بود  
این بساط با یکی و یکی تو می گشت  
مردیدن زینت با خود کردن  
کن فرادی بافت کواخود کردن  
در حقیقت کز دگر با یکی گشت  
جمله طاعت تو باشد و بال  
تا بزنی از غلغله ها به کل  
هرست اندر کرد زینت با یکی گشت

هر چه از روی کردن چون کنی  
بخت پیوسته کرد با این خوشی  
بگذرار هر چه را این در دست  
با سر و پا در این با با فر  
هر چه دردی بود بر موزار  
شاید از راه تو خوشتر چه با  
بانی ز منگونی اما ز این دست  
جان بدو ز وصل جلیبا بیا

### حکایت

هیچ چون گشتند اهل سلطه  
در جهان خانه از اهل حل  
حضرت زردان بی فریسته  
هر چه را که قطعین خلوتیست  
چون گشتند زین همه بر جای نماند  
هر دو در جهان از ای خود  
بود رویی هم از باران ما  
بر حضور پرسم و در باضفا  
از درارت بود و خوش مردم  
طرف خود زین بی نامی  
سپید گشت از زین خلوت ز فزون  
یکی می گفت از راه ب شوق  
چینست زین از راه خوشی کز این  
که خود و در کز کز کز کز کز  
ناله از مردن

که نور عشق از نور در می بود  
در خشتی کشتن کبوتر خوش بود  
خوشی از طرار با خود نمود  
شکر با خوشی کرد در یکی نظر  
ازین راه چون قدم از کز بود  
ازین دو جا بار بالا تر بود  
روجا در کزین لایق چشم کسی  
باز از دیدن زین می بود الهوس

دلش از خود نوی با جا کز بود  
این بساط با یکی و یکی تو می گشت  
مردیدن زینت با خود کردن  
کن فرادی بافت کواخود کردن  
در حقیقت کز دگر با یکی گشت  
جمله طاعت تو باشد و بال  
تا بزنی از غلغله ها به کل  
هرست اندر کرد زینت با یکی گشت

هر چه از روی کردن چون کنی  
بخت پیوسته کرد با این خوشی  
بگذرار هر چه را این در دست  
با سر و پا در این با با فر  
هر چه دردی بود بر موزار  
شاید از راه تو خوشتر چه با  
بانی ز منگونی اما ز این دست  
جان بدو ز وصل جلیبا بیا

### حکایت

هیچ چون گشتند اهل سلطه  
در جهان خانه از اهل حل  
حضرت زردان بی فریسته  
هر چه را که قطعین خلوتیست  
چون گشتند زین همه بر جای نماند  
هر دو در جهان از ای خود  
بود رویی هم از باران ما  
بر حضور پرسم و در باضفا  
از درارت بود و خوش مردم  
طرف خود زین بی نامی  
سپید گشت از زین خلوت ز فزون  
یکی می گفت از راه ب شوق  
چینست زین از راه خوشی کز این  
که خود و در کز کز کز کز کز  
ناله از مردن







ای بمانده از

تو که بی تو بودی و حیل  
صدق تو شد بجز تو در حیل  
که همان بنده بودی و پیر  
چندان که بنده ای شاه  
روی شاه نامه بود و نوم  
دام حیل او در نوام  
اینکه بنده ای در نوام  
امیدم که تو بودی در  
تو که از تو نبود نام  
تا بر تو می نمودی نام  
از تو بودی و حیل

که گشت  
بند بودی و حیل  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

ای بمانده از

تو که بی تو بودی و حیل  
صدق تو شد بجز تو در حیل  
که همان بنده بودی و پیر  
چندان که بنده ای شاه  
روی شاه نامه بود و نوم  
دام حیل او در نوام  
اینکه بنده ای در نوام  
امیدم که تو بودی در  
تو که از تو نبود نام  
تا بر تو می نمودی نام  
از تو بودی و حیل

که گشت  
بند بودی و حیل  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود

که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود  
که در او حیل بود  
چون آنکه حیل بود





سعدی بزم کسرت برستان  
باشم از دست مکار از رستان  
تو گفت خدایه ضعیف و مستیلا  
باجین لیلی چه میجویی غیلا  
کسی بی با وصل او دردی بکسی  
شاه با بجای او دردی از کس  
رو بوی از غوغای رخ سزای بوی از غل  
تو بوی با بوی با بوی با بوی با بوی با بوی

خند از بازی تو خود را در میان  
میچ راه می بود حاصل چه بزمی  
در بلبل خال مردم صد مسرار  
س روی بگردن او دید انتظار  
تو غم با بوی در حسرت حبیبی  
خود کی با بوی با بوی با بوی با بوی  
مسلسله شبی تو بوی بوی  
لبودن آید در شکل تو بوی

در میان خورشید این از غوغای  
راه غفلت با بوی بوی  
اصل وقوع خود نشان کی بوی بوی  
چند مانی از جهالت و قوی بوی  
پیشی زین خود را در اندر کس  
که از کوی یاری زرقم  
راه در غم کس کس کس کس کس  
با دل برین و آه سر و باش

سعدی بزم کسرت برستان  
باشم از دست مکار از رستان  
تو گفت خدایه ضعیف و مستیلا  
باجین لیلی چه میجویی غیلا  
کسی بی با وصل او دردی بکسی  
شاه با بجای او دردی از کس  
رو بوی از غوغای رخ سزای بوی از غل  
تو بوی با بوی با بوی با بوی با بوی با بوی

خند از بازی تو خود را در میان  
میچ راه می بود حاصل چه بزمی  
در بلبل خال مردم صد مسرار  
س روی بگردن او دید انتظار  
تو غم با بوی در حسرت حبیبی  
خود کی با بوی با بوی با بوی با بوی  
مسلسله شبی تو بوی بوی  
لبودن آید در شکل تو بوی

در میان خورشید این از غوغای  
راه غفلت با بوی بوی  
اصل وقوع خود نشان کی بوی بوی  
چند مانی از جهالت و قوی بوی  
پیشی زین خود را در اندر کس  
که از کوی یاری زرقم  
راه در غم کس کس کس کس کس  
با دل برین و آه سر و باش

سعدی بزم کسرت برستان  
باشم از دست مکار از رستان  
تو گفت خدایه ضعیف و مستیلا  
باجین لیلی چه میجویی غیلا  
کسی بی با وصل او دردی بکسی  
شاه با بجای او دردی از کس  
رو بوی از غوغای رخ سزای بوی از غل  
تو بوی با بوی با بوی با بوی با بوی با بوی

خند از بازی تو خود را در میان  
میچ راه می بود حاصل چه بزمی  
در بلبل خال مردم صد مسرار  
س روی بگردن او دید انتظار  
تو غم با بوی در حسرت حبیبی  
خود کی با بوی با بوی با بوی با بوی  
مسلسله شبی تو بوی بوی  
لبودن آید در شکل تو بوی

در میان خورشید این از غوغای  
راه غفلت با بوی بوی  
اصل وقوع خود نشان کی بوی بوی  
چند مانی از جهالت و قوی بوی  
پیشی زین خود را در اندر کس  
که از کوی یاری زرقم  
راه در غم کس کس کس کس کس  
با دل برین و آه سر و باش

کنندگی کای کوی  
عایدی در دردی که کوی  
سوی سکنی در کوی  
زار کوی سکنی در کوی  
که غلامان کوی در کوی  
ار که کوی کوی کوی  
جود از کوی کوی کوی  
بافت کوی کوی کوی  
سوز کوی کوی کوی  
حرف کوی

کنندگی کای کوی  
عایدی در دردی که کوی  
سوی سکنی در کوی  
زار کوی سکنی در کوی  
که غلامان کوی در کوی  
ار که کوی کوی کوی  
جود از کوی کوی کوی  
بافت کوی کوی کوی  
سوز کوی کوی کوی  
حرف کوی

کنندگی کای کوی  
عایدی در دردی که کوی  
سوی سکنی در کوی  
زار کوی سکنی در کوی  
که غلامان کوی در کوی  
ار که کوی کوی کوی  
جود از کوی کوی کوی  
بافت کوی کوی کوی  
سوز کوی کوی کوی  
حرف کوی

حق تعالی زان خدیو کوی داد  
درد داد در کوی خوش دوداد  
گفت کوی کای کای کاساز  
عالم کوی و اکا کای زرار  
هرست معنی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
درد کوی کوی کای کای کای

حق تعالی زان خدیو کوی داد  
درد داد در کوی خوش دوداد  
گفت کوی کای کای کاساز  
عالم کوی و اکا کای زرار  
هرست معنی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
درد کوی کوی کای کای کای

حق تعالی زان خدیو کوی داد  
درد داد در کوی خوش دوداد  
گفت کوی کای کای کاساز  
عالم کوی و اکا کای زرار  
هرست معنی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
از کوی کوی کای کای کای  
درد کوی کوی کای کای کای

حق تعالی





بند بودی بر مولی خویش را  
بانی ایچ غمگین دورانی را  
بود بر نهادن جلیلی آفات تو  
هرست نیت کسب المعبودات تو  
ای هموار از نو بر آورد اودار  
جان تو بر خیم نمود بیمارزار  
از نو بر کشید موعود تو بسی  
بپنداشت زود در شب میل و موسی

بند نفس خودی زان سخن  
بوده از دیو در پلان کسین  
غم مصالح نشنود و خوباید بنور  
بایل اعدا و اجهال بنور  
نفسی آگاه و خواهی گدازن  
ماقبت نیت راه بر خواهی گذشتن  
در پی این رسم و عادت کسین  
جان ذل ملکین و نداشت کسین

رسم جان کسین را بند در  
در بایبند نیت نشود در  
در بایبند و باید در  
جان خوشن بلا بود کسین  
چون ندری در در کسین کسین  
مگر بپدری چندین سال کسین  
در دمندی چندین کسین دنیا  
مگر کسین چند کسین دنیا

کسین از صفت بودی کسین  
ماقبت زوری کسین کسین  
خوش نیت را زنده کسین  
خوش نیت کسین کسین  
ده غلط کسین کسین  
خاطی از غمگین کسین  
کالیس آما و کسین  
مدل بنداری کسین کسین

کسین حال جاده کسین کسین  
بانتن نمونود در پی کسین  
راه غمگین کسین کسین  
کسین غمگین کسین کسین  
زاد غمگین کسین کسین  
زاد غمگین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین

حکایت

بند بودی بر مولی خویش را  
بانی ایچ غمگین دورانی را  
بود بر نهادن جلیلی آفات تو  
هرست نیت کسب المعبودات تو  
ای هموار از نو بر آورد اودار  
جان تو بر خیم نمود بیمارزار  
از نو بر کشید موعود تو بسی  
بپنداشت زود در شب میل و موسی

بند نفس خودی زان سخن  
بوده از دیو در پلان کسین  
غم مصالح نشنود و خوباید بنور  
بایل اعدا و اجهال بنور  
نفسی آگاه و خواهی گدازن  
ماقبت نیت راه بر خواهی گذشتن  
در پی این رسم و عادت کسین  
جان ذل ملکین و نداشت کسین

رسم جان کسین را بند در  
در بایبند نیت نشود در  
در بایبند و باید در  
جان خوشن بلا بود کسین  
چون ندری در در کسین کسین  
مگر بپدری چندین سال کسین  
در دمندی چندین کسین دنیا  
مگر کسین چند کسین دنیا

کسین از صفت بودی کسین  
ماقبت زوری کسین کسین  
خوش نیت را زنده کسین  
خوش نیت کسین کسین  
ده غلط کسین کسین  
خاطی از غمگین کسین  
کالیس آما و کسین  
مدل بنداری کسین کسین

کسین حال جاده کسین کسین  
بانتن نمونود در پی کسین  
راه غمگین کسین کسین  
کسین غمگین کسین کسین  
زاد غمگین کسین کسین  
زاد غمگین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین

مهرکب ز درانت و ارمو کجا بد  
دو بری با نوردان باو کجا بد  
حسن لیلی طاهر مشن خجالی  
مهرش مخمبون مرثا بد کجا  
مهرش مخمبون مرثا بد کجا  
لبیک اندر دیده اربا جلال  
کل مهر مرثا ز نین لبیک  
نور عشق او از نون لبیک

درد مندی که بغض پرورده  
منهلا کجا با غم کجا کرده  
کوسه کجا خان مان در غم  
طاهر کجا در عشق و ارمو  
از ابا منست داده داد خوش را  
عاشق او در کشته بغض را  
به بلوان کجا ز خود در کشته  
ز غم کجا بد و غم کجا بد

مردود ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

زیر بالا اولس و کشتن  
اوبو بوی کجا ز غم کجا  
ز غم کجا چو بارش از غم زده  
آید از غم سوگی او را لبره  
در وقت کجا کجا کجا کجا  
انچه کجا غم کجا کجا کجا  
درد و فاداری کجا کجا کجا  
دارد او با دوست و غم کجا کجا

مهرت درد در پای و هوش غرق  
اوست ز غم کجا ز غم کجا  
درد هر موفت در کوشش او کشت  
دربار زن با ده نون کوشش او کشت  
ساق او را زاده بیجا کشته  
رغم کجا با نون محمود آنده  
گفته گفتن کجا آن غم کشته  
ز نین حال کجا آن کجا کشته

مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

تسنو ز یای اقبال  
در باره دست و در دست  
مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

مهر کجا ز نین لبیک را  
بار غم خود بر لبه در او را  
ساکچا در زبیر و بالابا جی راه  
بم اوده و در اندر پنجاه  
تا بود یاد و گوشت در غم کجا  
بار با نندم در غم کجا  
در ابا با اوبو بود در کشته کجا  
بار سر در راه کجا

گفت دل جان بر نبرد از درون  
 بهر نفس از چنین جان شوق  
 گفت یوسف غم خور و بار تو  
 وز غم کس در این جهان زار تو  
 مجبور دوری گشتی مودت با تو  
 با بلاد و آسمان غم خوار باش  
 گریه شود جام فرقت بر زنی  
 حکمتی غم غم بود غم دین تو بی

با بکار کجا دارم و تو بخبیه  
 زان بیلا اندر رفت در کبکدر  
 تو مومنی از بیله دور کجا بودی بزم  
 خاطرش غم زان از نهج بودی بزم  
 چون ز غم دور دوری غم گیتی یافت  
 غم غم غم در طریق انداز یافت  
 تو غم غم غم در آید و یوزان  
 ز غم دور کجا پانند در میان

ای که ببرد کجا گرفتار آمد  
 کین غم ز بیجا بود و خار آمد  
 منزل اول از غم نماند نشد  
 حلقه بود کینت در کو نماند نشد  
 نیت یافت از قیامت از خار آمد  
 در پیدای مومنی که گرفتار بود  
 سر بر آورده و غم خلت در جهان  
 نبرد سلطان و سرباز و ایمان

حکایت

این بابین را نماند کرد اولی  
 گفت او بی کسی خدای عجیب  
 حال که لب از او معلوم کند  
 از شعاع هفتین چون معلوم کند  
 گفت و با بی کسی با کمال عجز  
 و بی اختیار در جهان غم هفتین  
 محو گشته بود او در غم هفتین  
 سخت می اندازان و غم هفتین

گفت که در غم خور و بار تو  
 هر که در غم خور و بار تو  
 این گروه اندر زان با تو  
 این گروه اندر زان با تو  
 با بکار کجا دارم و تو بخبیه  
 زان بیلا اندر رفت در کبکدر  
 تو مومنی از بیله دور کجا بودی بزم  
 خاطرش غم زان از نهج بودی بزم  
 چون ز غم دور دوری غم گیتی یافت  
 غم غم غم در طریق انداز یافت  
 تو غم غم غم در آید و یوزان  
 ز غم دور کجا پانند در میان

این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را

این بابین را نماند کرد اولی  
 گفت او بی کسی خدای عجیب  
 حال که لب از او معلوم کند  
 از شعاع هفتین چون معلوم کند  
 گفت و با بی کسی با کمال عجز  
 و بی اختیار در جهان غم هفتین  
 محو گشته بود او در غم هفتین  
 سخت می اندازان و غم هفتین

این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را

این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را  
 این بابین را

در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز  
 در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز

**کلمه است**  
 بود در کتب صحیحی در این  
 کار و بارها در این راه  
 فایده مستوفی کسب و حاصل  
 باز است از امور کوچک و بزرگ

آن یکبار است که در این کتاب  
 صحبت حالتی است که در این کتاب  
 گفت است که در این کتاب  
 نامه نوعی است که در این کتاب

گفت که در این کتاب  
 محراب نیز در این کتاب  
 جز بود و دیگر بود  
 او است محراب و در این کتاب  
 گفت که در این کتاب

**انجا شمشیر است که در آن  
 سخنم بود و در آن وقت کار  
 که در آن وقت کار  
 سخنم بود و در آن وقت کار**

در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز  
 در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز

دو دست با تو نظر لغت  
 با خود او یکبار چهل و دو روز  
 در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز

**کلمه است**  
 بود در کتب صحیحی در این  
 کار و بارها در این راه  
 فایده مستوفی کسب و حاصل  
 باز است از امور کوچک و بزرگ

آن یکبار است که در این کتاب  
 صحبت حالتی است که در این کتاب  
 گفت است که در این کتاب  
 نامه نوعی است که در این کتاب

گفت که در این کتاب  
 محراب نیز در این کتاب  
 جز بود و دیگر بود  
 او است محراب و در این کتاب  
 گفت که در این کتاب

**انجا شمشیر است که در آن  
 سخنم بود و در آن وقت کار  
 که در آن وقت کار  
 سخنم بود و در آن وقت کار**

در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز  
 در فرودانی دارم خردم و در آن  
 با خود او یکبار چهل و دو روز





اسکندر گفتند که از آن زمان نیست  
از زمین قسطنطنیه زمان که نیست  
هرستین خلوص است که از خلیفه  
بابل می نماند که از آنجا که بر  
هر چه می جوید اینجا که بی نماند  
فلا هم در حکم و در زمان نیست  
که بقیه است چنانچه از دل رود  
مانند حکم که زنی منکر رود

این در خدمت زود و در خدمت  
که بیاید از جا و در چون است  
هر که را این است از اندک خدمت  
رسد و نامش در آن است که نیست  
بلکنش در سوز و در آن است  
خواه مردم با این را نمی خواهد  
که با بود با اتفاق این کار نیست  
مصلحت است چنانچه بود و بود

سوز بود و هر چه بسیار است  
که بیاید از جا و در چون است  
چون بود آن دولت که نیست  
هر چه در مصلحت نیست چنانچه  
عاشق آن با بود که نمی شود  
مردم از زمین اینجا و مصلحت  
در مصلحت است او شام و مصلحت

از سر خود بی و چو غریب  
زند و فلاحتی و افلاحتی  
خانه پر از گی و خود در باختی  
خوشی را در بر انداختی  
منبت که در خصوصیت عام دون  
عاقلا مندا از تمام جان نیست  
این خدیبا که از تمام جان نیست  
کنند زین درگاه و بولای نیست

هر که در کار کرد که اند  
هر بار که از آنجا که در خود  
از هزاران که در زمین است  
حاصل عالم همین اهل است  
عاقبت جمعیت بنامند که  
باز نامد از بی زبان خبر  
اصل مردم در مصلحت  
و این مصلحت است

**بر فصل**

**بر فصلی در مصلحت**

آنها اتفاقا در این زمان نیست  
در ایام و عازد همان زمان است  
هر چه در درو با شما دارد و نمود  
هرست در درو است شما در افروز  
بارد که در است اینجا که در  
در درون خویشی که از طلب

عالمی در سوز از هر چه نیست  
که بیاید از جا و در چون است  
بیلان اندر زمین در وی بود  
این قسطنطنیه در خاک کوی  
در اصل مصلحت او که در مصلحت  
مفکرات خویشی که از تمام

منبت است که در این زمان نیست  
جان و دل را این او ساختی  
هر چه این کار را در خود نیست  
با این او قابل این در نیست  
که بیاید از جا و در چون است  
اصل در مصلحت است اینجا که در  
در این خوب بود با بود و تمام

از جا با ما که با ما آمدیم  
هر چه در مصلحت است اینجا که در  
با این او قابل این در نیست  
که بیاید از جا و در چون است  
اصل در مصلحت است اینجا که در  
در این خوب بود با بود و تمام

صومرت عاقل ز بعد عاقلها  
دیو بود و بار صفا در آن  
منبتی را هم بود خدیش ز دل  
باز داد و از در و باغ می قبول  
صد هزاران که در زمین است  
پیشین ما که در زمین است  
در این مصلحت است اینجا که در  
علم مصلحت از نو مصلحت





میان کوهستان  
ازین کوهستان که در این  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

چون در این کوهستان  
دین هم نظر کارهای  
وین هم نظر کارهای  
سرسازان و در این  
زبان سخن است  
مهر و خورشید

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

وقت که گفت آن عوالمی که  
 دان که یکدیگر درین عالم  
 آن یکی از قرب اندر آن  
 دیگر یکی از بعد در سوز و کداز  
 اینی خفتن آمد اسان فواید  
 آن عوالم این را در این از حال  
 هر یکی در جانی بیشتر کشاد  
 فضا که شخصی از جانی فساد

**فصل در بیان حقیقت آن**  
**فصل در بیان حقیقت آن**

چون در این عالم که درین عالم  
 سوز و کداز از اشعاع جمال  
 همچو بوی خالص او را از گمان  
 سازدش کوی اشک کار و نمان



نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه  
نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه  
نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه

### کرامت و معجزات

بمهر از آن عالمی که او در حق  
از نیازی که با او هیچ بود  
با دیارش نه در آنجا راه  
مردود را بهی صد معجزه باز  
میلند بکلیه کجا بکلیه باز  
از آن شوق و نیاز از فو  
مردمان صد بار خود را فو  
گروه سوزی غم خواره خویشتنی  
تا کند زین پاک راه خویشتنی  
شبی بود او دیار هم اینی نیاز  
مانیا و کسی کند در مل راز  
ز آمد اول این نیاز آمدی  
تا نشاندی با نیت اندر سبلی

نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه  
نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه  
نشدت بجای خبر شمع بر راه  
زین فکر سوخت جانها راه





عارفان دولت را بلیلی و نهار  
 نیت شوق بفریاد ازین دو کار  
 باین از وصل جامع دولت نیت  
 بکن دن از نیار و سوز دست  
 غم ازین در هر پریشانی  
 ای بی غمی نفعی هم بر شرف  
 زین شوق بار بار سوز باش  
 در دعا و ناله شوق بار باش

ز تو گویند این قوم که در فرق  
 غم و شوق یکدیگر در شوق  
 تو یکی بر طاعت هیچ اتحاد  
 همچنان بنده کاران را بر باد  
 هر نفسی ز تو بگو می شو اشیا  
 با سوزی یکبار بار در ره فنا  
 هر زمان بی نام اساسی از بی  
 صهی می بیایی از بی باقی

**حکایت**

تا امید از در که خود تو مزان  
 در دم او نظر را او ای که  
 تو نیز نه با یکی از کتک  
 بگردان از در که خود تو مزان  
 در دم او نظر را او ای که  
 تو نیز نه با یکی از کتک

کاش که تو آن که در کوه بودی  
 هر چه بودم با نبودم آن کوه  
 این زبان آن کردار بر کوه  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی

در آن همی

در مرتبه عجب بسیار شد  
 این زمان بجز خورشید شکر  
 هر چه بود از بی خبری که شکر  
 جانب این دم شده شکر  
 از خیال یکبار شد در گذر  
 پر کرمی عصمت ما را بر باد  
 سوی ما از لطف خود کنی  
 و ز غراب لطف ما را به کجا شد

میزنی که هر طرف که دیده ای کم  
 غم خنایب در کجی بگریه ای کم  
 غم خنایب در کجی بگریه ای کم  
 غم خنایب در کجی بگریه ای کم  
 غم خنایب در کجی بگریه ای کم  
 غم خنایب در کجی بگریه ای کم

**حکایت**

تا امید از در که خود تو مزان  
 در دم او نظر را او ای که  
 تو نیز نه با یکی از کتک

کاش ای موی که در کوه بودی  
 هر چه بودم با نبودم آن کوه  
 این زبان آن کردار بر کوه  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی

این خبر که در کوه بودی  
 هر چه بودم با نبودم آن کوه  
 این زبان آن کردار بر کوه  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی  
 کافر صبر که چو ناله ای که  
 هر چه کردی در کوه بودی

جوه مانی ز غمنا شو جمله را





شیرین در آن بی بی و صنایع  
شیرین موروی برده است  
شیرین در آن بی بی و صنایع  
شیرین موروی برده است  
شیرین در آن بی بی و صنایع  
شیرین موروی برده است

دعا گفتار  
رو در شب خواب در آن  
رو در شب خواب در آن  
رو در شب خواب در آن  
رو در شب خواب در آن

دینست  
صفت از آن  
صفت از آن  
صفت از آن  
صفت از آن

دینست  
صفت از آن  
صفت از آن  
صفت از آن  
صفت از آن

گفتند در دیدن کنی افروخته  
افروخته قابل چه بودن ز راه  
افروخته قابل چه بودن ز راه  
افروخته قابل چه بودن ز راه

بود آن استاد انجام در کنی  
بزرگ کاری بود آمد ازین  
بزرگ کاری بود آمد ازین  
بزرگ کاری بود آمد ازین

ما فتنه شد که یوان مود کی نام  
معدنی مژگن کی آن کی نام  
معدنی مژگن کی آن کی نام  
معدنی مژگن کی آن کی نام

خوار شد صفتی گفت در آن  
ز در روزی که در آن گفت  
ز در روزی که در آن گفت  
ز در روزی که در آن گفت

گفت تو با است در آن کار که  
ما رغبت جا بل وزان بجز  
ما رغبت جا بل وزان بجز  
ما رغبت جا بل وزان بجز

ساخته نام در  
و بعد کرده و فاعل از او و عید  
ای کلمت نور آورده عید  
بخلانی کار تر عید  
مدینه سخن بگردد شده  
کر نموشی و از شده  
روزگار ای در چشم  
بکیجا در آورده  
بود و نیز از  
ساخته نام در

آن مرد در زود  
رنگ در پیش آن مرد  
برداشت کرده شد  
بخش از قول از رخ  
از دل و جگر چای  
دختر است پیش آن  
نمودند از راه آورده  
چون از بی راه آموز  
ای بدست تخت از  
ایش اندر جان و دل از  
ریش اندر جان و دل از

بزرگ و گشتن ای بزرگ  
روی گشتن ای بزرگ  
دیده از راه ای بزرگ  
هر چه اندر بی بدی  
شکر از دست ای بزرگ  
دانشجو در کار حسرت  
از اندر بی راه ای بزرگ  
کر سزای ای بزرگ  
ای با آن که در جگر سزای تو

### حکایت

میدرد از آرزوی کار  
چون میزند برده  
ای با آقا با نسی  
و ای میزند برده  
نگین بزرگ در کون  
بخت صفت کرد در غلط  
بود که میزند برده  
دیوید از راه ای بزرگ  
و چون در راه ای بزرگ  
شاید در راه ای بزرگ  
سخت است در راه ای بزرگ  
و ای بزرگ در راه ای بزرگ

با وجود این هم در زود  
گشتن ای بزرگ  
تمامی از در بر زود  
خواه در راه ای بزرگ  
کلامت صفت بزرگ  
داوید بود و بزرگ

کشتن ای بزرگ  
از راه ای بزرگ  
آن مرد در زود  
دانشجو در کار حسرت  
از اندر بی راه ای بزرگ  
کر سزای ای بزرگ  
ای بدست تخت از  
ایش اندر جان و دل از

بزرگ و گشتن ای بزرگ  
روی گشتن ای بزرگ  
دیده از راه ای بزرگ  
هر چه اندر بی بدی  
شکر از دست ای بزرگ  
دانشجو در کار حسرت  
از اندر بی راه ای بزرگ  
کر سزای ای بزرگ  
ای با آن که در جگر سزای تو

### حکایت

ساخته نام در  
و بعد کرده و فاعل از او و عید  
ای کلمت نور آورده عید  
بخلانی کار تر عید  
مدینه سخن بگردد شده  
کر نموشی و از شده  
روزگار ای در چشم  
بکیجا در آورده  
بود و نیز از  
ساخته نام در

استخوان سید آه  
در حلال سار کز آید  
چون سار کرده سار است  
بمخ و آید آن سار است  
در حلال سار کز آید  
چون سار کرده سار است  
بمخ و آید آن سار است  
در حلال سار کز آید  
چون سار کرده سار است  
بمخ و آید آن سار است

روز شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه

چون سار کرده سار است  
بمخ و آید آن سار است  
در حلال سار کز آید  
چون سار کرده سار است  
بمخ و آید آن سار است

شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه  
شنبه شنبه شنبه شنبه





مگر در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

تا کنند اینها هم در فرساید  
سوی خود کنند از این کفایت  
منیز چون کوزه بند از بار خشم  
فصل در بار بند از خوان کرم  
بود از اینم از هم در طوفان  
با دو چشم در طوفان نازده چاق  
در آنجا از سر سوزی شام  
با صیقلی در آن نکت نام

از بی مکر و مبلت ای ای  
دار مصونم ز هر جور و کنده  
منیز چون حافظ لطیف شدید  
کو از وقت غراب نوبتید  
وز بختی هم تمام آن مال  
که در خطی ما کرم آن انفال  
را بختی گفتن از کای از کوی  
جلگه دارند این در کربن جوی

ای که در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

مگر در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

مگر در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

تا کنند اینها هم در فرساید  
سوی خود کنند از این کفایت  
منیز چون کوزه بند از بار خشم  
فصل در بار بند از خوان کرم  
بود از اینم از هم در طوفان  
با دو چشم در طوفان نازده چاق  
در آنجا از سر سوزی شام  
با صیقلی در آن نکت نام

از بی مکر و مبلت ای ای  
دار مصونم ز هر جور و کنده  
منیز چون حافظ لطیف شدید  
کو از وقت غراب نوبتید  
وز بختی هم تمام آن مال  
که در خطی ما کرم آن انفال  
را بختی گفتن از کای از کوی  
جلگه دارند این در کربن جوی

ای که در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

مگر در وقت از خان کرم  
سختی خنجر بندازندم  
تا مانند اسب خندان از طهور  
سرخ صحرایی چون از غوغای  
آن کس در اندر اهل دولت  
تا غفلت از آنجا غافل بدم  
فکر از آنجا غافل بدم

سران چو از دوستان دلچلیب  
 دلست نوری چه بکس زد تو حال  
 چو نشینان اراد او منی رسید  
 جانب موسی با رفیق و عبید  
 گفتن فرعون را کونین باز  
 ما پروردین و کرد اولم از  
 از سر زق و صدار موسی او  
 از بکس نیک بینی سخن در دروچی و

که در ایوب نمانا اموزدی  
 من آنخ طوطی ما در دهر باشی  
 بگذرم از کز دلان کس بهر  
 در دو کس بی کرد دلینی از خط  
 ملک دارم بر مومنی پایدار  
 اندران عالم بود حکم شهر بار  
 نوره زوان کس فقر بر از جای شب  
 که ایوب کرد و بی بود نیکش

گفت ای رفیق تو از آن کسی  
 که خدا بی میند و خوبی کسی  
 آنچه بینی باشد بوقت غم آنو  
 لطفها داری بر او افتا نونیا  
 با وجود اند خود از نی نیی  
 کو گو ایوب گشت برتر اهل دنیا  
 اندر خوبی باشد اندر سبکی  
 از و زو شیب و خوشی در شکرها

جز در شاخ با در را اونیاه  
 منو زو فقیر را هم غم خواره  
 چون داری بپوشش از غضب  
 تلخی سازگی بر عیش و کرب  
 عاشقیت لطف و کار خود کن  
 بر هر چه گشت مشغول او یاد کند  
 صند و در یک را غم گشت یکم  
 غلبه بی که بار در تو که گشتم

از سر ناداری و جهل و غرور  
 آن بند از خوشی در خلاف  
 این زبان که گاه شش موند  
 سر زجهلها از کسی افکنه  
 می کند عرض ما زی زو نیکو  
 چون موارد کس خبر از تو نسکد  
 نورد و در آمد قبول در گشت  
 چه گشای از نیاز ما راحت

نشانه از دوستان  
 حقایق الطاف و خرد او  
 که در ایوب نمانا  
 من آنخ طوطی ما در دهر باشی  
 بگذرم از کز دلان کس بهر  
 در دو کس بی کرد دلینی از خط  
 ملک دارم بر مومنی پایدار  
 اندران عالم بود حکم شهر بار  
 نوره زوان کس فقر بر از جای شب  
 که ایوب کرد و بی بود نیکش

گفت ای رفیق تو از آن کسی  
 که خدا بی میند و خوبی کسی  
 آنچه بینی باشد بوقت غم آنو  
 لطفها داری بر او افتا نونیا  
 با وجود اند خود از نی نیی  
 کو گو ایوب گشت برتر اهل دنیا  
 اندر خوبی باشد اندر سبکی  
 از و زو شیب و خوشی در شکرها

جز در شاخ با در را اونیاه  
 منو زو فقیر را هم غم خواره  
 چون داری بپوشش از غضب  
 تلخی سازگی بر عیش و کرب  
 عاشقیت لطف و کار خود کن  
 بر هر چه گشت مشغول او یاد کند  
 صند و در یک را غم گشت یکم  
 غلبه بی که بار در تو که گشتم

از سر ناداری و جهل و غرور  
 آن بند از خوشی در خلاف  
 این زبان که گاه شش موند  
 سر زجهلها از کسی افکنه  
 می کند عرض ما زی زو نیکو  
 چون موارد کس خبر از تو نسکد  
 نورد و در آمد قبول در گشت  
 چه گشای از نیاز ما راحت



شکری که کاشی در مدینه نظر تمام  
 لاجرم خاقانی دارد مدام  
 میبندند بیچ و شرک اشباع  
 مینویسد عاشق زار بل نفع  
 کند با شکر و خوش طبع دلنواز  
 میکند از پیش یکبیک پرده باز  
 تا مانند بیچ او مانده همه  
 در صلی اینی بر فرار از نوحه  
 چو در غمی مودت را در آغوش  
 چون از غم دوری که خجسته  
 در غم غم گزید  
 صد عالم کجا  
 آید غمگین  
 نهادم کجا  
 الوصل چه برآید  
 از دست بگذرد  
 درد که چنان  
 بر خورشید زار  
 تر سایه بر آید  
 پس گفتند  
 گفتا که نشان  
 کاشی از تویی  
 چون برین نشانی  
 عطار بگویم

صفت نهنک تا بنیان جهان  
 شش خایه و کجاوان وصال  
 کبک لب تر بنیت خود می کند  
 هر دم که شود در صد می کند  
 در خضوع دیدنش مار را کشت  
 بود با در پیش او که در کوشش  
 بو عشق او نوار و ساهلی  
 اضطراب نیست اندر هر دو  
 با هر کس عشق می آرد تمام  
 می ربا بجز در هر عشق تمام  
 از دلش فروز اینی بود بر کین  
 از دل در برابر زون کین  
 از خدا بنیام سلطان در شناس  
 کبر آن کجا کین شکر و سپاس  
 در بوی شکر خود هم از آن کس کوز  
 فو در دیوان بی عطار با نام بود



مما علفه العبد محمد  
 الطیلسی ۱۳۱۱

آسان باغ و عاقلان چید  
 بی سوز ز رخسار خندان چید  
 شکفتند گل امید و شمع بلند  
 با سر نهی بر باغ جوان چید

شکری که کاشی در مدینه نظر تمام  
 لاجرم خاقانی دارد مدام  
 میبندند بیچ و شرک اشباع  
 مینویسد عاشق زار بل نفع  
 کند با شکر و خوش طبع دلنواز  
 میکند از پیش یکبیک پرده باز  
 تا مانند بیچ او مانده همه  
 در صلی اینی بر فرار از نوحه  
 چو در غمی مودت را در آغوش  
 چون از غم دوری که خجسته  
 در غم غم گزید  
 صد عالم کجا  
 آید غمگین  
 نهادم کجا  
 الوصل چه برآید  
 از دست بگذرد  
 درد که چنان  
 بر خورشید زار  
 تر سایه بر آید  
 پس گفتند  
 گفتا که نشان  
 کاشی از تویی  
 چون برین نشانی  
 عطار بگویم

مولا در مقام اول  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست  
 مولا در مقام اول  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست  
 مولا در مقام اول  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست

حکایت

بود از موعظ عظیم خلق  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست  
 مولا در مقام اول  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست  
 مولا در مقام اول  
 از بی غنا و امانت  
 ز درخت در  
 نوحه می در میان  
 کسی باغ و عمارت  
 در غنچه  
 واد می درخت  
 نظر زش عورت  
 نظر از دست

آن سخن گوی مگر کبر فوسنت  
با دلم صد روز زینان گفتند  
کار دنیا بر دل من کسر کرد  
جان غمناک بختی با پرورد کرد  
منی بختی خود را کمر خلویت  
در دو صفتان بگویم غمناکی  
دیو را بر بندم از کار جهان  
ز کار کوی مال ملک و خان مان  
شرح را از غم و سر اسکلان  
بازو اطوار و درده و دل  
شیخ گفت در اجاره بگویم  
باین صفت باطل لغت بازگو  
با طبعی خاص کوی با کرام  
مهر و بختی با بوی ای کین نام  
گفت راه مرده و بان کن بیان  
تا مگر زین مرده و کرم و زار و زار  
گفت راه عالم اول کویک  
در شریف زار بخت کویک  
در نماز پنج وقت و بی مودار  
به نعلل با جماعت مبلزار  
که کویک مالک کاش مال ده  
روزه می خورده از بر خود و نوم  
سختی کویک بود بکلزار جمع  
در نماز شریف کویک خود و ع  
در نوره خاصه می ای کویک  
ز کار دنیا کویک کویک  
دشت کار جهان کویک  
از کویک بار از دنیا کویک  
از فرزند و دل و اصل کویک  
نور مال و جمله اسباب کویک  
بگذارد از این و در غنا مباح  
ز خود و بی کویک و بی نام کویک  
که در منزلت مال دنیا کویک  
از کویک و دنیا کویک  
دایمی با کویک از کویک  
سازار و در و غمناکی از کویک  
بانی کویک غمناکی از کویک  
خود نو با این بود راه کویک  
چون کویک از شیخ از کویک بیان  
کرد او کویک از کویک و زمان

آن سخن گوی مگر کبر فوسنت  
با دلم صد روز زینان گفتند  
کار دنیا بر دل من کسر کرد  
جان غمناک بختی با پرورد کرد  
منی بختی خود را کمر خلویت  
در دو صفتان بگویم غمناکی  
دیو را بر بندم از کار جهان  
ز کار کوی مال ملک و خان مان  
شرح را از غم و سر اسکلان  
بازو اطوار و درده و دل  
شیخ گفت در اجاره بگویم  
باین صفت باطل لغت بازگو  
با طبعی خاص کوی با کرام  
مهر و بختی با بوی ای کین نام  
گفت راه مرده و بان کن بیان  
تا مگر زین مرده و کرم و زار و زار  
گفت راه عالم اول کویک  
در شریف زار بخت کویک  
در نماز پنج وقت و بی مودار  
به نعلل با جماعت مبلزار  
که کویک مالک کاش مال ده  
روزه می خورده از بر خود و نوم  
سختی کویک بود بکلزار جمع  
در نماز شریف کویک خود و ع  
در نوره خاصه می ای کویک  
ز کار دنیا کویک کویک  
دشت کار جهان کویک  
از کویک بار از دنیا کویک  
از فرزند و دل و اصل کویک  
نور مال و جمله اسباب کویک  
بگذارد از این و در غنا مباح  
ز خود و بی کویک و بی نام کویک  
که در منزلت مال دنیا کویک  
از کویک و دنیا کویک  
دایمی با کویک از کویک  
سازار و در و غمناکی از کویک  
بانی کویک غمناکی از کویک  
خود نو با این بود راه کویک  
چون کویک از شیخ از کویک بیان  
کرد او کویک از کویک و زمان

تو کبک بودی چه تو بودی  
خاسته ز او در کبر از دورا  
قدرد از عشق دان اولی در  
هرگز از دوری با شکر نیست مرد  
ارشد اسد سوز و دروغ کینان  
که چنینی جای نشوید پدید آید  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا

در کوه غرق از دران کوه  
پیش خلق اگر سر و سالان کوه  
یک زبان بگو از شرح دروغی  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا  
ان جوان از دور دور تو خوش خلق  
دور از آن ای جوانی پاکباز  
پیران پوی کسند دور تو کوه از

عاشق خلق شنید آن کس که  
عاشق عاقبت نماند ازین بیزان  
هر کجی نشوید ز کبر جلم مست  
مهری بر آید نو عی دیگر است  
چون بر آمد سوز آمدان  
بسیجی تا شرح بنید آن جوان  
از آن وقت کس ضعیف و ناتوان

کنند کرد اگر دوری خوشی  
در بر افکنده بکس نشوید  
که در غم و جو کینه بوی گلشن  
کنند تا لای کس و او دورا  
چهره از دور و ستار غم فرا  
اربع حسرت از دور شرح اولی  
از عشق نشوید دل از جان دوری

گفت خاتم اگر کجا می کردی  
اول احمد را برین بیچار  
یکی بر توان بیز از ز کوه خبر  
تا با بی تو کس و روی کس  
القدر آمدی که شرح از کسند  
در عشق با کجی شرح هم در غم بود  
دارم بندگی ازین ظلمت کس

تو کبک بودی چه تو بودی  
خاسته ز او در کبر از دورا  
قدرد از عشق دان اولی در  
هرگز از دوری با شکر نیست مرد  
ارشد اسد سوز و دروغ کینان  
که چنینی جای نشوید پدید آید  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا

در کوه غرق از دران کوه  
پیش خلق اگر سر و سالان کوه  
یک زبان بگو از شرح دروغی  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا  
ان جوان از دور دور تو خوش خلق  
دور از آن ای جوانی پاکباز  
پیران پوی کسند دور تو کوه از

عاشق خلق شنید آن کس که  
عاشق عاقبت نماند ازین بیزان  
هر کجی نشوید ز کبر جلم مست  
مهری بر آید نو عی دیگر است  
چون بر آمد سوز آمدان  
بسیجی تا شرح بنید آن جوان  
از آن وقت کس ضعیف و ناتوان

کنند کرد اگر دوری خوشی  
در بر افکنده بکس نشوید  
که در غم و جو کینه بوی گلشن  
کنند تا لای کس و او دورا  
چهره از دور و ستار غم فرا  
اربع حسرت از دور شرح اولی  
از عشق نشوید دل از جان دوری

گفت خاتم اگر کجا می کردی  
اول احمد را برین بیچار  
یکی بر توان بیز از ز کوه خبر  
تا با بی تو کس و روی کس  
القدر آمدی که شرح از کسند  
در عشق با کجی شرح هم در غم بود  
دارم بندگی ازین ظلمت کس

تو کبک بودی چه تو بودی  
خاسته ز او در کبر از دورا  
قدرد از عشق دان اولی در  
هرگز از دوری با شکر نیست مرد  
ارشد اسد سوز و دروغ کینان  
که چنینی جای نشوید پدید آید  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا

تو کبک بودی چه تو بودی  
خاسته ز او در کبر از دورا  
قدرد از عشق دان اولی در  
هرگز از دوری با شکر نیست مرد  
ارشد اسد سوز و دروغ کینان  
که چنینی جای نشوید پدید آید  
باز تو کجایم شرح در دیده دورا

تقتاد  
بنان در دل از بزم در در بزم  
در در عالم تری را بر شخص  
در در عالم تری را بر شخص  
در در عالم تری را بر شخص  
در در عالم تری را بر شخص  
در در عالم تری را بر شخص

تقتاد  
چشم و چه بود بر آمد  
بجیب عالم در آن دم  
بجیب عالم در آن دم  
بجیب عالم در آن دم  
بجیب عالم در آن دم

تقتاد  
می نوبت جانین با مهر  
چشم در آن زمان  
چشم در آن زمان  
چشم در آن زمان  
چشم در آن زمان

تقتاد  
ایمان است قیامت است  
شده در آن زمان  
شده در آن زمان  
شده در آن زمان  
شده در آن زمان

تقتاد  
می بود او را عالمی  
بر او در آن زمان  
بر او در آن زمان  
بر او در آن زمان  
بر او در آن زمان

تقتاد  
نقد  
نقد  
نقد  
نقد  
نقد

تقتاد  
خنده او ز می خاص وعام  
از غیر مودید از این عالم  
کار خود بود از این عالم  
شرف فرمودند از این عالم  
اسم و مکتوب را در این عالم  
چشم که می بیند از این عالم  
کز را بودی با کم از این عالم

تقتاد  
این خبر کز آن جا بگفتند  
هر چه حاصل کردی و آن گفتند  
میکنند از تعلیم  
یعنی که نوعی از وی راه  
مست عالمی چنین با بد  
تا نوعی را با حق وصال  
نوعی را با حق وصال  
ز آنکه بود و شیخ خادان

تقتاد  
کفتن او را فرزند زنی  
می بینی که فرزند زنی  
می بینی که فرزند زنی  
می بینی که فرزند زنی  
می بینی که فرزند زنی

تقتاد  
الحسن لغنا منسوبه کاین  
می بود فرزند نو قانع نینی  
جامه نیوی برون کرد از نیک  
بسی بلای از نیک  
کنند زنی بی بدست او نهاد  
با نیک کردار او ان شو با مراد  
کاد فرزند نیوی ان حال دیو  
بخت بی غایتش و غفلتش بود

تقتاد  
کفت با نقد که فرزند مزار  
منی ندم طاقت ای کار بار  
در زمان فرزند خود را در بار  
بسی جای جلالت ای کار نمود  
زن بود احمد را بر آه عشقی  
دیو از خلق قهرمان بوده عشقی  
عشقی از جمل دیو در آن قطع امید  
کدام ای زمان قطع امید

تقتاد  
تقتاد  
تقتاد  
تقتاد  
تقتاد























دین فرزندانی فرام  
که و صلیب بر نشخوام  
خوردن آن نهان و زرق و شبنم  
گاه خفتش که گاهی خفتش زین  
دین عوارض و جوهرانی شمع  
بهرت در یک بر فرور و بر شیان  
بهرت در خصل نداد اول و کسین  
این عوارض گشت که بود بوی

خوردن پنهان در حال کسین  
واقف از کار او بار هر چه  
از پیکار و قبول اندر کسین  
بام خود بینی و کسین و نی  
لافت تقوی و عدالت نیز نی  
کس که کار نمود در لیل و نهار  
بسی در وصل جاه و اعتبار

خود در صبر کنسید در بی  
از کس که کسین کسین کسین  
نان خطو از کسین کسین کسین  
ممنوع خود در نمودن کسین  
دعوی در مدار بر بی جزو جاه  
لافت تقوی از بی تقی شاه  
نویزیدار کسین لافت دروغ  
مکر از قدران کسین بیوغ

مهرک طبع از کسین کسین کسین  
ای کسین کسین کسین کسین  
در کسین کسین کسین کسین  
او عابد زین کسین کسین کسین  
و کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
نویزیدار کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین

مهرک طبع بود زین کسین کسین  
گاه کسین کسین کسین کسین  
نایم عشق با او با کسین  
خورد او کسین کسین کسین  
نویزیدار کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
نویزیدار کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین

خیزید از در و در و در و در  
بهر زبان کسین کسین کسین  
شکل آن کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین  
کسین کسین کسین کسین

دین فرزندانی فرام  
که و صلیب بر نشخوام  
خوردن آن نهان و زرق و شبنم  
گاه خفتش که گاهی خفتش زین  
دین عوارض و جوهرانی شمع  
بهرت در یک بر فرور و بر شیان  
بهرت در خصل نداد اول و کسین  
این عوارض گشت که بود بوی

خوردن پنهان در حال کسین  
واقف از کار او بار هر چه  
از پیکار و قبول اندر کسین  
بام خود بینی و کسین و نی  
لافت تقوی و عدالت نیز نی  
کس که کار نمود در لیل و نهار  
بسی در وصل جاه و اعتبار

خوردن پنهان در حال کسین  
واقف از کار او بار هر چه  
از پیکار و قبول اندر کسین  
بام خود بینی و کسین و نی  
لافت تقوی و عدالت نیز نی  
کس که کار نمود در لیل و نهار  
بسی در وصل جاه و اعتبار

خوردن پنهان در حال کسین  
واقف از کار او بار هر چه  
از پیکار و قبول اندر کسین  
بام خود بینی و کسین و نی  
لافت تقوی و عدالت نیز نی  
کس که کار نمود در لیل و نهار  
بسی در وصل جاه و اعتبار











این معنی غنای بخت از کف بوده  
و مدغم بر آید علی در هر غنای غایت فرماید  
که شاید در آن حضور حضرت این حرف  
حاجت ختم بر نماید که تصدیق است از آنکه  
غایت رسید و بیم آن بر خیزد و هر کس  
بجز سر مخالفت بر آید بدین حضور  
شدن در مردم غنای این مقدار است  
و در لذت به محله آن و مقدار در کف  
بر یاد و بوی تصدیق هر که در غنای  
و در این هم بر آن زمین بر آید  
چون آتش این است و غایت به هر طرف  
در سایه در که غایت کرد و هر کس  
خوار است غنای آن است سر حال و غنای  
و در آن ایام هر کس که غنای غایت  
در غنای غایت غنای غایت  
سختی که غایت غنای غایت  
ما که غایت غنای غایت غنای  
در کف و غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای

این معنی غنای بخت از کف بوده  
و مدغم بر آید علی در هر غنای غایت فرماید  
که شاید در آن حضور حضرت این حرف  
حاجت ختم بر نماید که تصدیق است از آنکه  
غایت رسید و بیم آن بر خیزد و هر کس  
بجز سر مخالفت بر آید بدین حضور  
شدن در مردم غنای این مقدار است  
و در لذت به محله آن و مقدار در کف  
بر یاد و بوی تصدیق هر که در غنای  
و در این هم بر آن زمین بر آید  
چون آتش این است و غایت به هر طرف  
در سایه در که غایت کرد و هر کس  
خوار است غنای آن است سر حال و غنای  
و در آن ایام هر کس که غنای غایت  
در غنای غایت غنای غایت  
سختی که غایت غنای غایت  
ما که غایت غنای غایت غنای  
در کف و غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای

این معنی غنای بخت از کف بوده  
و مدغم بر آید علی در هر غنای غایت فرماید  
که شاید در آن حضور حضرت این حرف  
حاجت ختم بر نماید که تصدیق است از آنکه  
غایت رسید و بیم آن بر خیزد و هر کس  
بجز سر مخالفت بر آید بدین حضور  
شدن در مردم غنای این مقدار است  
و در لذت به محله آن و مقدار در کف  
بر یاد و بوی تصدیق هر که در غنای  
و در این هم بر آن زمین بر آید  
چون آتش این است و غایت به هر طرف  
در سایه در که غایت کرد و هر کس  
خوار است غنای آن است سر حال و غنای  
و در آن ایام هر کس که غنای غایت  
در غنای غایت غنای غایت  
سختی که غایت غنای غایت  
ما که غایت غنای غایت غنای  
در کف و غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای  
و در آن میان غنای غنای غنای



خداوند

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

خداوند

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

تغافل و غافل  
تغافل و غافل  
تغافل و غافل

بی

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

۱۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

مگر که نه کما بقو عاقلش به سر چه نه باید تو فرانش به سپاس ستایش که با کمال کبریا عظمت  
 و استغنا و عزت در لطف و مروت و باب عظمت و درافت بر بزرگان کنوده و اوصاف خلقی را  
 از شریف و وضعیع و خاص و عام را در حضرت مکالمه و محالیه و مناجات و عرض حاجات از امان داشته  
 مگر که از هر دار و باجات متعالی رو بر روی توانه گفت و هر که میسر از او در حضرت او پیش به عرض توانه  
 نموده بر درش و نیز بر کاشته که بوسیله رشوت با و متوسل باید بود و نه و یکی بار داشته که بدست او بر کس  
 با و توسل باید نمود و نه جبر و نه در باقی و نه ترس چون کسی غضبانی مگر که خواه کویا و هر چه خواه کویا  
 بر و نواز با جبر در بان درین درگاه است همه کس را در همه جا و همه وقت بجای او بر کس و از نظر او  
 و بویزه در همه حال اگامت سلطنت و پادشاه را و امی سرزد پس قالی چایه و توفیقش از غایت است  
 و نهایت کم که با بندگان دارد و ایشان در شمار دوری بیخ وقت بخار هر فرموده تا نیز بر ذکر و تقدیر عیب  
 با ساعات تقاربه و سبب توفیق بندگان خود بان جناب و در وجه با و در شدن جنت حق در دل  
 اول ایشان کرده نسبت بر لبک بابت تا عمر چند بخت و شوق روز شب ز بر آینه زنده نو کار سازند  
 را ز نور از حضرت علی العقیوب عرض و بند عزم خود با لطف او بگویند و دو در خود از کرم او بپوشد تا از  
 فضل و توفیق او تا هر کس را بقدر استعدادش تمام کند و شکستایش را در دست بگذرد که بر در درگاهش  
 رستی بخش و دهگستر فشکر که عا به انا شکر انعم و صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد پوشیده نیست  
 که تا ز بهترین طاعات و فاضلترین عبادت چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده هر نماز  
 ستون و رتبت که قبول شده همه عبادت مقبولست و اگر مردود گشت همه مردودست و چنین مقصد را عیبا  
 نماز یاد حق سبحانه و تعالی است و یکدیگر میدهد با و روشن را و از روی مسکنت و شوق و سوال تقاضا از  
 بهال تشنوع پس بر آینه زنده را ناچار است از حاضر ساختن دل دران و تمسک به لطمه میگوید بر بان  
 در حدیث نبوی وارد است که کیفیت بر بنده را از نماز مگر آنچه تمسک از و دل دران داشته و در حدیث  
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست بدست که از بنده مال برده میشود مراد از نماز او سه کس  
 نمید آن وجه یکسان و بی یکسان پس مال برده نمید از بزرگوار که در اول بیان داشته و در حدیث دیگر وارد شده که هر که  
 از وقت نماز بگذرد و خوش نمید دران بنفس خود بخیر از امور دنیا یعنی چیزی را و نیز بخاطر بگذراند و فایده حاصل دران

نماند میان او و چشم او کار نماز و حق کار و دل نماز هر که که امر زنده شد از بر او و چون  
 از کار نماز بر بان عسر با و ارکبت و بسیار از غم و بلکه عیب از تمسک آن عاقلند و چون  
 این ضعیف محسن بر توفیق رسید که از این بان فارس ترجمه نماید و بعضی از او بنویسند بان نیز  
 منظم ساخت تا همه از مومن از ان بهره مند گردند و لکن مختصر فی بضاعت را در اوقات  
 حضور دل به عاقل بخیر یاد او در سر نمایند **نکته** که کینا و خوش نظر قلب مکن که بضاعت نماید  
 مکن در ایم و در پس ساعت چند از اوقات صرف این مهم نموده و این است در کینه نموده  
 در مایه است بر در طالبان کشاده ترجمه الصلوات موعود ساحت و بابت التوفیق  
 در اذان و اقامت **الله** اگر بغیر خدا تعالی و جل بزرگتر است از همه چیزها و از آنکه  
 بویض و لغت در این یاد و رسم و خیال بگذرد و یا ادراک او بعقول و حواس توان نمود و یا از  
 بجز تر قیاس توان گفت **نکته** عقلها بزرگه میزند لافش فکر عاقل است لذا و صفتش  
 عقل عقلت و جان جانت **نکته** و آنکه زان برت است از آن عقل عقلت و جان جانت  
 و آنکه زان برت است او و از حضرت امام علی ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرمایند که  
 تکلمه کمتر پس باید که خورد و بجز شمار در جنت عظمت و کبریا بر او هر چه در آسمان زمین است  
 پس در است که ضایع تعالی چه شایع بر دل بنده و بکسی میگوید و در دلش عاقل است از توفیق  
 بعین خود و بیکر این از حق تعالی توفیق نماید حق تعالی گوید از روی کرم لیا از میبندی  
 قسم بعزب جلالم که ترا محمود میبازم از خلوات ذکر خود میباید که در آن از ذکر و بیکر این  
 استند ان لا اله الا الله یعنی کواچی میدم من بان که تحقیق معبود سزاوار پرستش نیست  
 معبود کینا بحق که او است همه صفات و کمال و باید که درین شهادت نیز صادق باشد  
 یعنی هر چه میگوید بر حق سبحانه و تعالی میزند و از روی دست بردارده هر که خبر را  
 بسیار دست میدارد و استقامت دران میانند و بدان هر نماز در حق تعالی از این استند  
 پس اگر بجهت اتمام دران چیز با حق است بقصد نمان بر در سر او جل نشسته حق را پرستند  
 و الله آنچه را پرستیده یا کفر را پرستیده که انرا بعبادت آن چیز داشته چون سلطان و عوام

و اول

و غیر آن تا تو غیر ما را خوا غیر ما را هستی ما را خوا هم شرطی بجای آنست کاندرا کدل دوست  
ناید گوش هر چه دلپسندت خداوندت و هر چه عمارتت قدرتت از ایت  
بن اتخذ الله نمواه اسرهای تو خدا آنگیز و هر خدایان تو خدا آزار کنند  
و دانستن که استه کلب چه کعبه چمن درش از رسم نیکوتر بود علم و علم و مالیت  
و قول بوفل کمال میخوام نوحید تو سجدت قبله دل یباز کن و از غیر ما ترا کن  
تفضل صدق قول تو باشد امر که بگفته و فارست ترا از غیر ما ترا کن  
دل در این و آن نه میگوست ترا یکدل دار پس است یکدوست ترا اشهد ان محمد  
رسول الله یعنی کوی میدیم باین معنی حضرت محمد در تمامه خدا جل جلاله  
و باید که چون شهادت و در معصقان علمایه و متفقان او آنت که او و هر نوای  
انحضرت صوادکرا فرمان بردارند تا بدین معنی صحابه و تابعان فرموده است ما انتم اول  
فخروه و ما نهیم عنه فاشموا یعنی آنچه او رده است شما را رسول پس فرمایید و از آنچه  
باز داشته است شما را پس از آن باز آسیند قیما الصلوة یعنی واقف گردیدین حتی  
عنا الفلاح روز آرزو چنانکه موجب فرزند جانش و وظیفه یافتن است بعبادت عظیم  
در آخرت یعنی نماز حتی عاشیر العمل روز آرزو بهترین عمل که است نزدیکی  
مندگان نمانت معراج روزگاران نمانت موقوف علیه کل طاعت سر کرده جمله  
عبادات فکر کن شرح و ستون دلی آ شایه گفتیم که درین معنی است قد قامت الصلوة  
بجقیق سایر استاد نماز یعنی شروع در آن نزدیک شد لین که مخصوص اقامت است  
و نه اذان و در آخرت هر یک یکبار و تلهیل نیز باید گفت و همه اذکار در هر یک  
و نوبت گفته میشود مگر یکبار اول اذان که چهار نوبت باید گفت و تلهیل در آخر اقامت  
یک نوبت و اذان را بلند و بتانی باید گفت و اقامت را آهسته و تند تر و وقت در آخر  
موقوف باید کرد و فاصله میان هر دو در رکعت نماز باید یکجدا باشد یا شسته یا بجا برد

سرکه  
و است  
از ش  
سرکه  
نمودن  
بیاورد  
بهر روز  
در بوم  
و نه  
در  
رازی  
نمانت  
ساخته  
نمانت

یا کفرین سبح یا تمید اگر بشنید موبد اللکم اجعل قلبی باراً یعنی بار خدا یا بردان دل را  
مینگو کند و عین قارا زنده کانی بر او خوشترش و مالی نگذرند و رزقی او  
روز بر آتازه تازه آسیند و اجعل لی بردان از زارعین عند قبر نیک  
محمد صلی الله علیه و آله و لم نزد قبر پیغمبر خود همه مستقر آسیند و منزلی در رتبه  
و قرار او جوار اقامت و در رنگ نمون خدا خوت در دوم در ادعیه اقصیه  
بعده از پنجم بیوم اللهم انت المملک الحق بار خدا یا تو سر بادش آسیند  
دایم لا اله الا انت منت معبود من را در پرستش جز تو سجا ننگ ماکه میدام  
و منزله میشمار جناب از هر چه بجدل تو نشنود جمله ترا بنمید شماک از آنها که با  
گفتند ما کثره از عاقبتان گفتند انی عملت سوء و ظلمت نفسی بدت  
که من بکردم نفس خود را فاعفونی ذنبی پس با مرنی مسلم را آنته لا یعرف الذنوب  
الا انت بدت که کسی آمرزد گناهان را سجده عز از نوبت قیما فصل ماکه کنان  
شمار میدارد بغیر ز بروه عنوت که پوشد آن تا تنها بعد از پنجم بسید  
یعنی ایم بخدمت تو ایستاد و بعد از ایستادی خدمت تو در هر سجده  
از تو در باختم جان گذرم و سعید یک یار من تمام تر ایار نمودن بعد از یاری  
نمودید یعنی در ایفای نماز در تمام یک اشارت از تو بردن فان گذرم و آنچه  
نی بر یک نیکبار دنیا و آخرت بعد در دست است و از تو می آید و از تو لب لب  
بدر ابور و راه نیت و بتو نسبت ندارد هر چه هست از قامتت ساز بپای اندام  
ماست و در زلف تو در بالا کس گناه نیت و المهدی من هدیت راه  
یافته سرت که تو او راه نموده باشی عبدک و ابن عبد یک مبدن تو  
و بنده زاده تو که در خدمت تو ایستاده لغ منگ از نیت ابتدا در بوم من  
و یک بدت تو ام که منی منگ و تر است ملک من و ایلیک بوی  
بازگشت من لا لجا و لا منجا منک الا ایلیک نیت هر که بزرگتر از تو کردی

پتیر از دور سر ندانم غیر از تو که در کدام که تو ز در خود بر اینا و روزی بود که که آمد  
 سجاده و خاندان پاک و منزه میدانم ساحت کبریا ترا از غیر هر چه ترا  
 نزد و نشاید و حال آنکه تو را میگویم از تو در حق و پیران بعد از رحمت و مهر من  
 یعنی ترا بگویم ترا و همیشه از غیر حضرت تو رحمت و عظمت میباید که ما مقیم تو  
 در یاریت عمر که میبرد با من عطا است دائم که در جانب یکدیگر است اینجا  
 که فضل و رحمت با منها است تبارکت بزرگوار بر تو ثابت و در این مسجد  
 بر کنار تو و تقالبت پس بلند و در دست ادراک از دهم معرفت تو که کجاست  
 و پاس ما از وصول بخایت خانه در رحمت پتیر از بوده بر شرح رنگه آن دن  
 اسلام ز جانب آنکه آوردن آینه چشم نه از آنکه آوردن استوان نتوان تر چنگ  
 آوردن سجده مقدس و منزه تو رب البیت امرور و کارخانه  
 کعبه یعنی کعبه که جز بر روی و بدن تو قیام کرده ای ما بر تو میدانم هر آنچه ازید است  
 و زار پرستش نیست نه آنست که پرستش آن پتیر که کعبه یک بر استا نه تو  
 قبله بر روی خانه تو و بعد از تکیه منم و جهت و جهی الذی فی السماوات والارض  
 روز خود را متوجه ختم با آنکه که بعضی قدرت بید از آسمانها و زمین را عالم الخیب  
 و الشهاده آن دانانسان و آنکه را حنیفا در عالم که ما هم از دهنها بدین خود  
 مسلماً در حالتی فرمان برداریم و ما انما من المشرقین و من المشرقین اورنگان  
 مرتضی تو را حاجل شانه آن صلای بدست که ناز من و سنی و قران من با هم  
 عبادت است و مجبای و زندگان من غیر آنچه برانم در زندگی از اعتقاد است  
 و اوال حسن و باطله نیکیها که میگویم و زندگی و عاقب و آنچه بران می میرم از امانت  
 و طاعت و نیکیها که بعد از آن نفع آن تو بر سر شد تو بر سر است  
 رب العالمین که برورد و کار جهانی است لا شریک له منیت انما بر او را  
 یعنی در عبادت خود که را بر تو بگویم چیز نسبت برستان این کلمات است  
 حسب ما و تعالی از ابراهیم خلیل و فرمود که در قران مجید گفته اند که ما را بین  
 توفیقی

توفیق امور است حتی تعالی غیر هر چه گفتم و در امر همه را احدا سخر برای  
 تو بگویم حظ را بر تو بگویم سخن بر این تو بگویم نفس برابر تو باشم و بذلت امرت  
 و این امر ما شود دهال و انما من المسلمین و من از جمله مطیعان و فرمان بردارم  
 باید در این کلمات نیز صادق شمر یعنی روزی در روز با حق داشته باشد همیشه  
 کارها باو گذاشته نه آنکه بستکار و بار و در من دکاتن و بازار و محراب و با  
 و غرق هر دوها و مشهور تنها کرده پتیر در طوبی کجا روش دل بیجانا  
 رفته تن نماز پس در روغ گفته که در روزی باشد از کرده و کارها باور با  
 کرده با اغنیای که اول کار که در غاذا فتتاح بان کند در روغ باشد و  
 مستحبت که در حالت شیرات دستها را بر روغ و تا بر ابر کوشها حکم کفها کانتی  
 باشد انگشتان بهم سبیده بگرد انگشت بزرگ و انبار کبیر گفتن یا شده ای  
 دست بر شستن شام و دستها را با دستها و مخین در هر کبیر که در غا گفته میشود دور  
 از کبیرات مفت کانه را که خواهد متعارف نیست استوانه است و فرض احوال قران  
 غزابت حضرت امر المؤمنین علیه السلام را پرسیدند از معز بر ایشان دستها در حال کبر  
 فرمود که معز آن انگشت که خدا تعالی بزرگتر است و کما طمسنا بیت کعبت مثل او  
 چیزی سوره نیت و بگشته و در یافته نیت و بگشته نه ادراک در گفته داشت رسد  
 نه قدرت لغو صفاتش نه بر اوچ داشت پر دم و سم نه بر ذل و محض رسد ششم  
 و بعد گفته اند که دست از شاست با بینه در دریا محصبت غرق شده است شده است  
 بیدر است مرانایان ایم مانده در تیره فراموشی آنها یا رهنما غرق دریا بی ایم  
 دستگیر او ستیکه در سیم در تیره فیه اعوذ بالله من بیکرم و اهلها تمام  
 بعبودیتی و خداوند مطلق من الشیطان الرجیم از شر و کوسه دیو و پسته که گرس  
 با دور نامق از زخمی جیش یا در رسده لداضل زبونان یا مرده گفته از طفا  
 آسمان و گشته این کلمات بلا بجمه است که از شر او محفوظ شود و استعاذة الهیة  
 پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دولت که خیار غنیا و صفادان از برادر آید  
 جبار و مبدل که استعاذة بکنند و خاطرش متعلق است بعین حق و در روش فکر نفس

ووسه شیطانت شکر کسیت که بر دقله حکم استاده و دو درنده متوجه است  
که او را بیدارند و او زبان میگوید که چنان میگردد از ترس که در درنده متوجه است  
باین مسئله حکم و بر جان خود ایستاده غیر قصد بدرون قلعه تا در راه بچسبند  
و از ترس او از ترس کرد **دست** تا زهر بر زبانست که ترسیت یک اعوذت از خود بایست  
بلکه آن زده صاحب عرفان نیت الا اعوذ بالشطان **کاه** که او را عوذ و کاه  
لا حول **یک** خلقت بود کتب قوا سو خیزت ده اسبه میراند بر زبانست  
اعوذ بخوان طوفان که در دیکه کشته همراه صاحب فغان **مکنده** بخوان  
فغان و نغمه در بدر کو بگو که در دیکه **بسم الله** صاحب خدای سزای پیش  
الرحمن نیک بخشنده بر خلق بود و حیات الرحیم بخشاننده بر ایشان  
حفاظت از افات اطمینان و آفرین که از ازل تا ابد موجود و مستقیم  
بوده اسی وصفات عالیله از جلاله و جلاله آن بی هیچ و جلال و حمد و ستایش  
و آن بقدرت و کمال و نفوذ در جبر آن نه از آفرین که خدا و زنده است جان  
و آن بر ابراهیم کز شکر او یا بجزیرت العالین آفریننده و پرورنده  
و در اندن و تربیت کننده و سازنده کار هر همه المیانت از خاکند و جن  
و انس و وحش و طیور و سباع و حیوان و غیره الی الرحمن بخشند ما و خود ما  
در گرفت و معرفت بر موشان و در آوردن ایشان بهشت با عرض دل  
مالک ربیع الدین خداوند روز جزا یا مقرف در آن زهر پنهان خواهد یا حافظ  
اعمال بنده کان در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا در روز حساب میان  
بنده کان بحق حکم کند یا بسزاده روز جزا و بر قدرت که بجزیرت او در روز جزا  
که مملکت و سلطنت او باشد چنانکه فرموده لمن المذکرة الواحد العظماء انما یخضع  
تر استیم و بس و غیره مستحق عبادت و میان جمعیت عبادت در شهادت  
بوجود گذشت و در بنوعی چنانچه تصحیح عبودیت خود مراد او میکنند و در آن  
و جعلت نه نماییه بر سبیل خطاب با جلاله الغیوب بر گذردن افش و آفت

که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

مترک بود اگر کسی با دیگر دو مسکن نفس را در محسوس **در** چشم شمع بسوززند و می  
بود و در سوخته تر کند هر باید بود **بمنده** او بر او می باید که نه از  
بر او خود **دست** تو بیدار که کله ایان بر لبه مزه مکنه که دست خود درش منده  
پروردانند و گفته اند که گفته درین که نغیب بصیغه جمع وارد شده نه مفرد  
است در احکام شرعی معبر است که هر که متعمر عزید چند قسم در یک عقد خود  
بعضی بدان معنی باید همه را در باید کرد یا همه را نگاه باید داد و بعضی را  
مشترک را نیز که معنی را در کند و با عیب را نگاه دارد پس هرگاه عبادت خود  
در آن با عبادت خود ضم کرده بجا آرد و حق همان که گفته اند است که عبادت کسی را  
که بی عیب باشد در نماید بجز عبادت معنی عبادت امکن را اطفال نیز قبول کند  
و آیات سبعین و خاص لدنو یا بر محکم در پیشش لغت و ایح سار حواج  
و مهمات و باید که درین قول نیز صاف است معنی دیگر که در هر ماری خنجره که آنکه  
و اسطه و سبب بخون دانه در آن مردانه که کفقی تقالی خواهد در دل آنست که ماری  
او کند محلی که او تواند در پیش بختی که حق تقالی یا در او میسند انکس او الهی  
در دست حق در کفقی همه زرق و فوننت و موس کار در نگاه خداوند جهان دارد و  
بر در غرق بودن عرصه کدانت خاک آن در گو که آن منبذ کان زور  
یکی که شایخ خون در نار با پای و لغت و آیات سبعین رسید بهوش و معنی  
چنانچه نسبت آن رسید گفت رسید که هر آنکه میسد که چون مار اندک میسد پس لانا  
یا در محضت و پس او از طیب دار و میخوامر و از سلطان یا بر میخوبد و در رخ چو  
میگذر یا در از وجود از زید عمر مست از وجود از زید و غیر اهدناراه کار  
اینکه نظر اطمینان بر راه است در اوقات اطفال را اطفال که آن راه مستقیم و میان  
افراط و تفريط و عفو و تقصیر و یا ثابت در مارا بر اطمینان که درین است  
حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله وسلم است و طرفی از سوره مین و در شده

اینکه نظر اطمینان بر راه است

افراط و تفريط و عفو و تقصیر

حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله وسلم

و در اخبار اهل البیت عاورد شده که مراد بعباده المستقیم علی ابن ابی طالب است  
و بر وی تکرار شده که لام مقصود الطافه است پس معجزه کسب میشود که با شنیدن  
لام تحت امانت و پیرودن کونین و برابر که او زنده بر دیم و امور او را تسلیم کنیم  
او را در دل کیریم تا در اخوت با او حضور کنیم و بعد از عظم برسم یا ثابت  
مراد معرفت و محبت و متابعت لام علیه السلام و در حدیث سوم رضا الله علیه السلام  
وارد است که هر که مراد و شناخت لایزال خود را در هر دو جا بلیت یعنی بی ایمان  
و بزرگی گفته بخار مار راه است یعنی محبت ذاتا خود مشرف دار تامله للنفات  
بغیر از گذشته با هم میگردیم جز نوزادیم و نه اندیشیم **میرزا** و از آنجا که  
مراد موعظه موقوت و مازون یعنی لغایت **صراط الذین انعمت علیهم**  
بنام راه امانا که فضل خود را کرده برایشان نبوت است و ولایت و هدایت  
و شهادت و صلاحیت یاراه آنها که اهل قربانه و بهر لغت فارسی که قبول آید  
و کمال لغت باطن که اطلاع بر امر و حق است ایشان را معزز و مکر سخته  
غیر المعصوب علیهم نه راه انسانی که خشم گفته برایشان در کفر اندام بوده  
یاراه جهودان که بسبب نکرده در معاندت و قتل اسبیاه و تحقیق کتب برایشان  
خشم گفته یا مکر که جائز توکل است **والا الضالین** و نه راه که انان  
بغیر سکه در طرق مختلفه و سبیل خوفه انقاد انه یا راستایان که بوسطه از ط  
در شان مسیح و تقیظ در باب حبیب سلک آه گشته یا مکر که جان از طوبی  
**در چهارم** در تفسیر سوره قدر و توحید از اهل بیت علیهم السلام نقل است  
که بهترین سوره که بعد از آن که خوانده شود و در نمازها فضیله سوره قدر و توحید  
و بعد از آن سوره قدر را میخوانند و از حضرت امام محمد باقر ع نقل است که ای  
که بجز آنکه از آن است و تویر آن در همه شهره مکر که مثل او نباشد در ایمان یا این  
چون فضیلت آن است بر پیام و در تفسیر لا بحضره الفقه گفته که اولی آنست

که در رکعت اول بعد از حمد سوره قدر خوانده شود که سوره سحر و اهل بیت است  
پس ایشان را و سیدنا زید بن حاد ای غرضست چو نسبت ایشان بمعرفت او رسیده  
جل جلاله در رکعت دوم سوره توحید که دعای عقبا و مستجاب است یعنی قنوت  
در کتاب کافی روایت میکند این مثل کرده و علم هر کس که کند سوره سحر و اهل بیت  
بن راشد که حضرت علی عی گفته که **فما نزلنا من سوره که قدر و توحید است**  
ابوالفتح و تعلیم او کرده که **فما نزلنا من سوره که قدر و توحید است**  
بدین که دل من سخت میشود بخواندن این سوره در نماز منسج پس آنحضرت فرمود  
تنگ کردن دل خود را بخواندن این دو سوره **سوره که قدر و توحید است** و این دو  
سوره سحر و سوره را تفسیر میکنیم تا **مقرنا** زید بر وجه **سوره سحر و اهل بیت است**  
سوره قدر یکیم روایت کند که **حضرت سید است** صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید  
شیرینی آئینه بر سر او بالا فرستند مانند میوه و مردم را بپس مرامند آنحضرت  
از **تفسیر اندک شده سخن سبحانه** و تعالی این سوره را بر اهل بیت آنحضرت نازل  
بسم الله الرحمن الرحیم **آنا از نماه** بدستی که ما فرستادیم قرآن را فی لیلته القدر  
در شب قدر **آنا از نماه** یعنی کسی که سخن سبحانه و تعالی در هر تقدیر کند و **آنا از نماه**  
مربوطه در آن خواب آید گفته اند **است** دایره نزل قرآن در آن شب بعد با تکی  
قرآن در آن از لوح محفوظ به بیت المعمور بعد از آن غیر بهت در مدت  
مدت یک آیه آمده و سوره سحر بحکم مصاحف نازل است و از اهل بیت علیهم السلام  
منقول است که در شب قدر ملائکه نازل میشوند و تمام آسمانها و اورد خزینه بندگانش را  
تا شب قدر سال که بر آن عصر نازل میسازند که سوره سحر بسبب آنکه شب قدر  
فرشته میکند و در هر شب بر سبیل تکریم یعنی فرشته بالا علیه السلام نازل میکند  
چنانکه لام او از او میشود و در شیخ وانی برینند و این علم که ایشان را در شب

سوره  
و از  
از ش  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره  
سوره

حاصل میشود فصل و بیان آن علیست که ایشان قبل ازین برسیل اظهار میدهند  
 و ما در آنکس چه چیز دانا و دانایان مالیکه الفت در حدت شب قدر یعنی  
 شب با عزت و شرف هر که در وظایف کند عزیز و شرف کرد و دریا علی  
 درود این گوید بزرگ خدا بر نیالی با قدر بود یا تر آنکه هر که در سایر امور  
 و در فوخاصه عظیمه و قیومه شب قدر دست دهد که قدرش را باین ظاهر کرد  
 لیلیه الفت در غیر من الف شهر شب قدر بهتر از هزار ماه که بنی امیه بعد از  
 تو حکومت کنند و ایشان از لیلیه الفت در نباشد چرا که اهل بیت از این  
 شب فرمایند و اگر آنها دست میدهند و شایعه این را بر آنها برسد که کفر حکومت  
 مخالفین میکند باز یاد و از فاسقین فضل مشغولست که او گفت ما شرفیم  
 مدت تسلیت بنی امیه هزار ماه بود و نیک روز زیاد و نهما و حکومت در آنها  
 و اهراج این شب تغیم همه شبها محبتت و اجبار آنها بعبادت ما آنکه در واقع  
 شرمین نیست بلکه مبدل میشود و بلیالی است **فرد** از خواب چه بپوشد در آن  
 هر شب قدر است اگر قدر بدانی تمیزال الملائکه و الروح فروری آید  
 و شکان در روح امام عصر علیهما درین شب باذن ربهم بویان آفریدگار  
 ایشان من کل امر از امر که مبدکان را در کثرت از امور دینیه و دنیوی  
 سلام دایم البرکة است اما این شب قدر حقی مطیع البحر نامیدند مستفیده  
 معصوم بر که حق تعالی توفیق در یافتن برکت آن داده است از بندگانش  
 که است میدارد ایشان زانیواید که بر بعضی مقصدی مطیع شوند و بعضی از آنها  
 صحیفه سحبت دیکه که محبت دعوی اله مبارک رضایان است مستفاد میشود و در  
 کافی نیز از حضرت نقل کرده اند که زخمه بعضی سلام میکنند بر تو اگر صلا علیه السلام  
 علیه من در روز من از اول وقت که نازل میشود تا طلوع صبح و ان  
 نقیم سوره توحید روایت کنند که جمیع کفار را بخیرت گفتند که حضرت

سر که  
 و است  
 از ش  
 سر که  
 نمود  
 با تو  
 کبر  
 در بود  
 و نا  
 و  
 و  
 و  
 و  
 و  
 و

پروردگار خود بیایند تا او در شب نامی حکم در آن لیر نور زنت و بسم الله الرحمن الرحیم  
 قل موا الله احد بگوید آنچه که انگلی که از روحی برسید اوست خدای یگانه متوق  
 بذات و منفرد صفات الله القصد خدا کسی نیست از همه و او است  
 نیاز مند آن بخود و نیاشاید و پانزده است که خانی شود **بیت** احدت و شمار از  
 معزول صد است نیب زاز و محذول آن خدای که عقل دارند و نه هم آن معز  
 می که در حسنه و وهم علم بگد ز یاد او کیه را در بر بود است که گفته اند غیر را  
 و علم بولد زاده شد از کسر ر در بر نصارت که کوبید صبی خداست  
 و لم یکن له کفوا احد ندید و نبود در او است در بر عیوب و مشکان  
 که گفت در او که گفت کذک الله بلی یعنی نبوت است پروردگار حق و خواندن  
 بعد از آن مخصوص در وقت اول است و در سیوم و چهارم کذ حدیث خواند و بدل آن  
 تسبیح و تهلیل و تجید و تکبیر و استغفار کند هم جایز است و باید که تسبیح را  
 ستانی و ترتیل و تدبر بخواند بدل فارغ و توجهی کامل **عوس** حضرت قرآن است  
 لکن بر اندازد که دارالملک ایان را مجرب باید از غوغا حضرت امام عصیان  
 علیت سلام فرموده که هر که قرآن خواند و فرستونی نمود از او دل  
 نرم شد بخواندن آن اندوه و ترس در باطن بیدید مدس بگفتی تا آورد  
 بزک و دشان حسی نه تعالی را و زیان کرد و نایان سودا باید که در حال قیام  
 بخشوع و خضوع بایستد بطریق که غلغله در خدمت آقا خردمی ایستد یا مرد مملی  
 در شش پادشاه عظیم الشانی که متوجه باو باشد و نظر بجانب سجود افکند  
 نه بجا هر که **بیت** حدیثی بر نیت او را سجده کردن لازم **بیت** سریش اکنون ام  
 بچهار منم از شرم در است و دستها را بر رانها بگذارد و وزن برستانها  
 وقت دم مار ای در کعبه بگذارد به در در مس انگشت تا یک وجب و انگشت  
 هر چهار بقصد کند بعد از فراغ هر یک از آن قنقار و سورت و در **بیت**

در رکوع مستحب است که قبل از رکوع کعبه بگوید در حال قیام و بعد از خم شدن دستها را  
برزانو بگذارد وزن بالاتر از زانو و دست راست را بر زانو راست پیش از  
دست چپ بگذارد و بر زانو چپ و دستها را به پهلوی چپ بماند و زانو را را بس بر  
دشمن نیارد و او انگشتان را از هم دور کند و پشت دراز است بعد از هر رکوع اگر  
قطره آبی بر آن ریخته شود بجا خود آید و کردن را ممانعت کند و پیش بکشد  
نظر با بین قدیم اندازد و قبل از تسبیح بگوید اللهم لك ركعت بار خدایا برای  
تو رکوع کردم و لك شحوت و بهجت فروتزی هستی بخدمت و لك اكلت  
میرزا منقاد و فرمان بردار شدم و بك امنت و بتو ایمان آوردم و عليك  
تو كلت و بر تو توکل کردم یعنی کارهای خود بتو بار گذاشتم و امنت ریبی  
و تو سر پروردگار منم شخ لك افتاد و کار از برابر تو سمعی گوش من  
و بگریستم و شعری موی من و دی تو منم و منی مغر منم و عصی بی من  
و عظم من و استخوانهای من و ما اقله قدامی و آنچه بر دوش منم و منم مستغف  
در حالتی که نیت منم در زین است و فروتنی و استبکرا و نکر کردن گشتن  
و استبکرا و نکر و امانده و تعب دارنده از آن مع غنه هم سر زان است نیت منم گزین  
سردم شخرف از حضرت ام المومنین علی علیه السلام پرسید که راست داشتن کردن  
در رکوع اشاره چیست آن حضرت فرمود که تا و پیش آنست که ایمان بتو دارم  
که بزین کردن مراد رکوع که بار دوز کور آن ماه که در نهادم اظلم الله سبحان  
ربی العظیم و بحسبده پاک و پاکیزه میدانم و منزله و مقدس میشناسم  
پروردگار خود را از سر چه عظمت و بزرگی او را لایق باشد و جلال و کبریا  
و جبروت او را ندانم و دست یار و مجده و حال آنکه مشغول استایش او

سرا که تو فسق داده است مرا که تزییر او کنم و قدیس او بجا آورم و مستحب است که زانو  
بیکدیگر کشد تا سه نوبت یا پنج نوبت یا زود نوبت بقدر نشاء بعد ملامت  
مکلام ۳۴ که از سه نوبت کند و بکند دعا مقدمات را نیز بخواند حضرت امام جعفر  
صادق ۳۴ فرمود که رکوع اولیت و وجود قربت کسر که ادب را نیکو بجا نیاید  
سایه قرینگی که در پس رکوع کسر که فروتنی کند باشد عامر خدای او را  
بدل و خود را سازنده و ترسان در زیر سلطنت بزرگی او پستی فرمایند  
از برابر او جوار خود را بگردن کمر ترسان و اند و خاک بر پای بیاورد  
فوت میشود و از نواید رکوع کنندگان مع الله لمج حسمه یعنی خدای شنید  
و اجابت نمود و جزا خیر داد و مرا کس را که ستایش او کرد و فرض ازین محکم است  
نیت یعنی خدای بشنود حمد صمدین سلام و مشکو در کدانا و این کلمه از ما  
ساقط است و الحمد لله رب العالمین و شمت ما و ستایشها مرقد است که  
پروردگار جهانیا است اهل الکبریا و العظمه اوست بزرگوار صورتی و سخن  
و ابود و الجبروت و صاحب بخشش و فرمانروای بر خلائق از دوز و قبر و سجود  
**در ششم** در سجود مستحب است که قبل از سجود بگوید و در حال قیام و چون  
سجود رود اول گفتار دست بر زمین نهد بعد از آن زانو را وزن و بکشد  
و باید که انگشتان دستها را بجانب قبله کند و در سجده و هیچ یک از دستها را بر پهلوی نماند  
و زانو را از جسم دور دارد و اگر در پیشتر از اشتهار اعضا سجود کردند چنان  
مقدار یک رسم بجای یا بیشتر بچیده کار رسانند که کبر بر خاک سجده کند نیز خوب  
و سنگ و اشغال آنست و از هر چه بایر که سجده بر آن جایز است و بهتر آنست که بر خاک  
اندر مصروفین باشد هر چه صفا که با مصیبت و اگر اعضا سجود را برهنه بجا  
سند افضل است و قبل از تسبیح بگوید رب لك سجده است اراده و کار برای تو



سیده که از دولت است و بتو ایمان آوردم و دولت است و زانوهایم برود  
و علیت و کفایت و کار خود بتو باز گذاشتم و انتسابی و تو میرود در کار  
محمد و جوی خود کرد و در منس الذی خلقه مرا مگر که آفرید او را و شوق خلقی بصدقه  
و بصره و تکلف او را او چشم او را یعنی در جسم مادر و اطهره را العالمین  
و همه ستایشها و ستاینها را خدای رب که پروردگار جهانیا است تبارک و تعالی  
احسن الخالقین بزرگتر و دائم و ثابت است خدا مگر که بهترین او نیست که است  
بیش از این که قطره بویغ ز غلبه آب و قطره در شکر از آن قطره که لوله لاله  
وزین صفت سر و بالا کند سبحان ربی الاکمل منزله و مقدس میدام  
و پاک و پاکیزه میمانم پروردگار بپند خود را از هر چه جنات و جنات بندگی او را  
نزد و جلال عزت و سلطنت او را شاید و سجده و اعمال آنکه منعم بایش  
و شایر او بر آنکه توفیق بخشیده است مرا که تزیین و تقدیس او بجا آوردم تا حال حاصل  
شده تمیز از تسبیح میکند مرا امام که به انشاء میکند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
فرموده که بخدا ایستم که زبان کرد هر که حقیقت بگو در آنچه که باید بفرموده او در آنچه در غیر  
خود میکند بپوشید و غیر در نیافت که هر که خلوت کند در پاره و کار خود در مثل این حال  
از در ماندند مرزوب دهنده نفس خود را که خافند و بجز این از آنچه حق تعالی  
جهت کرده اند از بر اسجود کنندگان از خود بخایند و دنیا در احتیاجت بود و در  
نشاندند خدا سرگزینگی که در نزد یک در چه و سخن در عجز و جل و نزدیکی نشاند  
با و هرگز که بد کرد او بگوید در احتیاجت غممت از این استین علی بغیر حق است  
در حال سجده پس بگو که سجده است و فرود تن نهاده باشد مر خدا عز و جل  
و خود را بخوار و ذلیل کرده و اندک که او در خاک آفریده شده که ملائک پاهای می نهند  
و از قطعه پدید آمده که همه کس او را بگوید میسر و در حدیث خود وارد شده

سرکه  
و است  
از ش  
سرکه  
نمود  
بدر تو  
ببر  
و بر  
وز

نزدیکتر و تو حقانی که من در کمان را بخدای می باشد و حقیقت که او در سجده شکر حق تعالی  
فرموده و اسجد و اگر بلیغ سجده کند نزدیکی از انما این اجزا و غیر آن متفاد  
میشود که بهترین افضل نماز سجده است و در آن نشستن آن و فرود رفتن در یاد سجده  
در آن حال آگاه گوید که رکوع دو بوسند کعبه و سجده بین دو کوه است بران دیو کبری  
گوید بعد از تسبیح است حق ظاهر شود و غیرین که در رکوع سبحان ربی العظیم میگوید و در سجده  
سبحان ربی العالی علامه که تو بناش را باشد پس حق تعالی و قدس است از همه ترش تا در غایت حق  
سر که بر او نوش و احد نشود در مذمب اهل عشق کامل نشود از هر ظهور تا بر اهل عشق  
و درین معنی تبرسم گوید با هر بر سر خود در حالت برادر آغوش اگر تا کعبه و سلس  
دور تو یک است و مستجاب است که گزین سر از سجده بردارد و بران چه نشیند و قد  
پایست بر شک با چه بگذارد و در خاطر بگذرانند که با حستد ای حق زبانه کردن  
و با سلس را ببران و گذران بر یک نفس نشیند و زانو را بالا و کف باها بر زمین بند و چون  
قرآیکرد بگیرد گوید و استغفار کند و افضل آنست که گوید اللهم اغفر لی با حستد یا  
یا سر زمر او رحمتی رحم کن بر ما و اجر کنی و شکستگیا مرا در دست کن و نقصانهای مرا  
تلافی کن و اهدانی در راه نماز مرا انما انزلت الی من غیر بدست کن من را بجز  
که فرود نشاند بر بوسه از سینهها تمام و اگر با استغفر الله ربی و التوب الیه اقصا  
کنند هم میشود بغیر آن ترش میکند زود کار خود را و با بر کردیم بوسه او که کیفیت بعد از آن  
بسیار بگوید از بر اسجود دوم نیز بگوید و محو در کعبه کند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
از تا و بعد بچین رسیدند فرموده که سجده اعلی که سر بر زمین می نهند است  
بانکه از خاک آفریده شده و سر که از آن برسد ار دایما میت با بنده از زمین پرور  
لده و سجده ثانیه توحیت با بنده با زمین خود خواه کرد و خاک خاکی را با بنده  
برسد در در زمین با بنده بار در از خاک سجده خواهد بود آفرینش خواهد کرد  
از آن بجز از سجده بر سجده بگوید اللهم ربی با رضد یا ایا سر در رکوع بکولت

بگردانیدن تو و تو گفت و زور تو اقوم برین من و اقدوی من من و اکر  
خواهد این را نیز بگوید ارفع و اسجد رکوع صلح و سجود کرم فرزاد اورا با و  
توان نمود بار اورا توان باور داشت در مغفرت مستحق است که قبل از فوت  
تکبیر بگوید بعد از آن دستها را برابر روی کاغذ آسمان انگشتان را بهم رساند  
کرد و انگشت بزرگ و چهارم اشرف از کاف قوت کلمات فرج است و دعا غریب  
آن و اتم دعا طلب مغفرت و عافیت است از برادرین و دنیا و این هر دو  
طلب را نیز در هر مخصوص قنوت وارد شده بر ترجمه کلمات فرج و آن در کف  
می رود لا اله الا الله العظیم العظیم بنیت محبوب و محراب است مستحق  
همه کمالات که بر او بار و بختند است لا اله الا الله العظیم بنیت محبوب  
بجز خدای یکتا جامع همه صفات کمال که بخت و جزو است سبحان الله  
یاک و تعالی است خدای رب السموات السبع که پروردگار آسمانها و مغفرت کائنات  
و ماینین و پروردگار انجیر دین آسمانها و زمینها و ما بینین و انجیر دین انبیا  
و رب العرش العظیم پروردگار عرش بزرگت که عبارت از علم حق سبحانه و تعالی  
جامع مخلوقات یا جوهر که محیط است همه چیزها و الهیته رب العالمین و همه  
ستایشها و آفرینها خدا ایست که پروردگار جهان است اللهم اغفر لنا  
یا یاربنا ما زمارا و ارتقا و رحم کن ما را و عافنا و نگاه دار ما را از گنونا  
و آفتها و اعف عنا و در گذار بیا ما فی الذنب و الآخرة و درین جهان  
نزدیکه و در جهان پست ترا انک علی کل شیء قدير هر چه تو آفریدی  
و هر چند قنوت در از تر است راحت در روز قیامت بیشتر است چنانکه در حدیث  
وارد شده در ششم در تشهد اولیم مستحب است که بطریق پیشیند که در سجده  
مکورشد و دستها را برانها بگذارد و انگشتان را بهم رساند و نظر بر کسار  
خود کند و بگوید بسم الله یا خدای بزرگ که نزار بر ستم است و با الله  
سجده ای یکتا جل جلاله و الهیته و همه ستایشها و ثنا خدا ایست و غیر الله سبحانه

نشستن مابین

صاحب کمال است

و بهترین نامها در حق است اشهد ان لا اله الا الله که او هر میدم با نیکی معبود و بخدا  
که منتهی جمیع کمالات و منتهی عبادت و حده در حاله که یکتا و مفرد است لا اله الا الله  
نیت با نزار سر او را در آفاق عبادت است و حده لا شریک له غفر الله و موافق  
اصل مغفرتش شرک با او و حدش را نه عقدا ز کفر ذاتش که نه است و نه  
که با وجود کمال شرک با او و حدش را نه و اشهد ان محمد عبده و رسوله  
و که او هر میدم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله است ارسله باطی فرستاده  
او را بر آسمانی و درستی بی شک و شبهه بشیر آورده که مرده و زنده است بر حجت  
و فضل خدای که را که بتوحید او اقرار کند و نذیر اویم کند است از عقوبت  
عدل خدای که را که بر شرک او را ریزد بین یدیات عیسی از قیامت  
اشهد ان بری فی نعیم الرب که او هر میدم بدست که پروردگار منم شود و کمالیت  
و در نظر از جنین و اوست که انک نعیم الرب بر سبیل خطا هست یعنی  
بدست که تو منم شود و پروردگار منم و آن محمد انعم الرسول بدست که محمد منم شود و بدست  
اللهم با خدا یا صلح محمد در و در بنیت بر هر چه بغیر رحمت کن او را و گفته اند  
بغیر تعظیم کن او را در دنیا با علای دین و اظهار دعوت و اعجاب او در دنیا  
شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان است و تضعیف ثواب و اظهار  
فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم  
و آلهم بر اهل بیت محمد که حضرت فاطمه و دوازده امام معصومین است که بر سر ایشان  
ورزد از مسلم این منظر و افروخته بدست شد مسلمان فارس رضی الله عنه حاکم  
و آله فرموده که مسلمان مناهل البیت و قبول شفاعت و سپید ز رخسار او را  
فی اتمه در شان است او و فرخ در جنته بخت کرد آن درجه او را در پست و بعد از آن  
محمد خدا بگوید تا سه نوبت و چنانچه بر نیز در برکت سبوح بگوید ذکر او در بر خوشتر از سجده

سرکه  
و است  
از ش  
سرکه  
نمود  
با تو  
بیز  
و بود  
وز

مرکت و در نهد آنرا بعد از نغمه ای که بگوید الحیات لله محمدی محمدی محمدی  
و الصلوات لله محمدی محمدی محمدی یا کما از ترک خضر و جلی و تقوی و تقوی  
بوی صبر و اخلاص الطیبات پاکیزه از کسل و غفلت و حدیث نفس و شویها  
و طیب نفس و حضور دل الزاکات مبرا از اعراض نفسانی و مقاصد برای  
فاذ و معتز رهنما صدق و صفات و عبودیت و وفا العبادات اوایل  
روز در کرده شد یا اینند با اراکات در او آخسر در ز کرده شد  
مار و زده است باقیات تمامها و رسا که با داروش و در مشرب انعامات  
خوش آیند که بارت و در حد و طلاوت و حضور و شرف و فنا و کسوف و زنی  
کنارده شده لله عز و جل ما طاب لینه پاکیزه خوش شد در کا  
و طهر مبرا و پاک گشت و خلص صفا و بخش و صافی گردید فنده مرخصه است  
و استمدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و استمدان محمد عبده و رسوله  
باطن بجزا و نذیر این بدو است و استمدان بر نی نغمه ای که بگوید الحیات لله محمدی محمدی محمدی  
ترجمه لکن گشت و ان الله عز و جل بدتر که قیام آئنده است لا رب مهابت و جبهه  
نیت در ان و ان الله یعبث من فی القبور بدیست که حق تعالی بر می آید و زنده  
میگرداند آنکه یا که در کور و مدفونند اطمئنه الذی هدانا لهذا و استمدان  
مرخصه ایراکه بفضل خود راه نمود ما را بدین اعتقاد است و عبادات و ما کانت تهتدی  
و بنویم ما تقوت خود میدادیم یافت لولا ان هدانا الله اکره خدا را راه نمود  
بیکر بدو لطف نماید از راه بیکر نکر و آگاه و استمدان که بر میاید فان  
توفیق برین اوست و او اطمئنه الذی هدانا لهذا هر شایسته که بوده و است  
و باشد مرخصه است که برود و کارهای نیت اللهم صل علی محمد و آل محمد بار خدا را در  
درجت بوزن بر محمد و آل بیت محمد و بارت علی محمد و آل محمد بوزن و عوارض آن

سرکه  
و است  
از ش  
سرکه  
نمود  
با تو  
بیر  
و بر  
وزن

بر محمد و آل بیت محمد و آل محمد و صلوات بر محمد و آل بیت محمد  
و ترجم علی محمد و آل محمد و ترجم کن بر محمد و آل بیت محمد کما صلوات و بارت  
و صلوات بر محمد و آل محمد که در دو درجت و بارت نموده و ترجم نموده علی ابراهیم  
و آل ابراهیم خلیل خود و آل بیت او انک محمد مجید بدیست که تو نموده  
شده با عظام و بزرگوار بر باطن رگم اگر کسی که تشبیه در دو پنجه و آل او  
بر دو حضرت ابراهیم و آتش یا در زمان میدهد که حضرت ابراهیم افضل از غیر باشد  
و این خلاف واقع است جواب گویم که می تواند بود که مراد از این تشبیه آن باشد  
که چنان در دو بر محمد و آل پیش بوزن که بهتر باشد که بر ابراهیم ۳ و آل بیت  
او زنده بهتر از درودی که آن بسیار سابق بر او زنده ده و چنان درودی  
بر محمد و آل پیش بوزن که بهتر باشد از درودی که بر آن بسیار سابق بر او زنده بود  
از آنکه حضرت ابراهیم ۳ پس ازین کلام افضلیت سخن ما ۳ حضرت ابراهیم  
فا هر چه در نه عکس آن بیت یا تسبیح در و در جانب و در زبان است  
سه در و صبح و شام نزدیک سخن خود نیستیم ما ز دور در دست صلوات  
پس از بر استخوان ناز و سپهرین نشان از ان در خلا خود بسیار و الله معبودین  
علیم ولله و ما کانت تهتدی بیت و استمدان اللهم صل علی محمد و آل محمد  
ما طیب ما نحه بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته سلام بر شما باد و رحمت  
خدا در بر کنه های او عزیز نماید و خیرات و منفرد بگوید چشم اشارت بکند  
دست کند و اما و ما بر دور و ما نام یک نیت دیگر بجانب صلوات دهد  
و کلا در جانب بیت و هر یک ازین دو دیگر را در خطاب بیت کند  
و اگر تسبیحات مستحبه یا بعد از آنها را که در قبل ازین سلام بگوید و حضرت  
اما بعض و علیه صلوات و نموده که صلوات در آن روز نازمانست بیت که ادراک

امریضی تبارک و تعالی و سفت نمودن او را از روزه و شروع پس ادرست امان از  
 بلا و دنیا و برادست از عذاب کثرت اینست ترجمه نماز کا مباد و ادراک آن  
 حکما از آنکه مجموعین علیهم السلام با بریده و آنچه از اذکار و آنچه پس از آنست  
 بی شبهه و خلاف کثیر احوال است و فائده و تسبیح و هر یک از کتب و سجود و شهادتین  
 و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی فقها سوره ذکر و قنوت و تسبیح و آنچه در آنست  
 و از افعال آنچه بقیعین در حقیقت که معتبرند نیست که قصد قربت است بخار مغنی  
 و قیام و زهد و خشنی است و کینه نبردن بچیز و خم شدن در رکوع و قدر آنکه دستها  
 بر زانو نرسد و سجود بر اعضا سبجه و جلوس در تشهد و در رکعت اول و دوم  
 واجب در هر یک از این چهار و بعد از هر یک شدن از رکوع و نشستن از سجود  
 اول بعد از رکوع و بنشیند خواندن قراءت در نماز هیچ دور کت اول است  
 و مخفی و آسمت خواندن در بر قر سماعی غار جمعه و بسملات که بلند خواندن  
 در آنهاست واجب است و بعضی از فقها دست بر کتین در رکوع و در رکعت دوم  
 بعد از هر یک داشتن از سجود دوم و بلند گفتن سمله در جا که قراءت  
 آسمت میشود و نیز واجب دانسته اند با جمله از افعال و احوال منته بقیعین  
 و اجابت و سه خلفیت و با قر مستحب است بنا بر آنکه در رکعت اول که طفل  
 واجب بجز و عهد یا اخفات یک فعل بجز و همچنین از شرایط نماز منته  
 بقیعین واجبست که بدون آنها نماز درست و مشروع نیست بلا قبل و در سه  
 دیگر سخن گفته اند و با قر مستحب است بان گفت امری بجهت شیطنت عقلت  
 و اسلام و ظهور از حدت و جنبش و وقت و لباس و مکان و سبکه  
 و آن سه دیگر که در این سخن است بلوغت و ایمان است و معرفت  
 با حقا که نماز طفل و جاهل و مخالف طای از مشر و غیر و محتر نیست در آن

انوار کثیر  
 در جهان بگردان دانه کرم  
 انوار عمرت بی سر مرم از ارم  
 تا کسک کتیر در باغ او بود

کتابها در کتب  
 در کتب و کتب  
 در کتب و کتب  
 در کتب و کتب  
 در کتب و کتب

و در خاک و کتب و کتب و کتب  
 تا چون بپوشد با بزم کتب و کتب  
 و در آب نفع و کتب و کتب  
 تا بپوشد با بزم کتب و کتب

کن فی التوبع مع خلق کالارض  
 تحت اقدارهم فی العا و کالتق  
 لکون فی کل عقی و تقیر و فی  
 کالتقین تطلع علی کل شیء و فی  
 و فی کل کلاب المنق علی و لکن  
 الشقی





اول در جوی غایب شکر  
 اول آنرا نماند که در دنیا بماند  
 اول بودیم زینک که از ما جدا شد  
 اول نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 اول بیست و نه سالگی بود که او را  
 اول تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 اول آنرا نماند که در دنیا بماند  
 اول بودیم زینک که از ما جدا شد  
 اول نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 اول بیست و نه سالگی بود که او را  
 اول تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 اول آنرا نماند که در دنیا بماند  
 اول بودیم زینک که از ما جدا شد  
 اول نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 اول بیست و نه سالگی بود که او را  
 اول تا آنکه ما را از او جدا کرد

چون

چون با او نماند که در دنیا بماند  
 چون تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون بودیم زینک که از ما جدا شد  
 چون نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون بیست و نه سالگی بود که او را  
 چون تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون آنرا نماند که در دنیا بماند  
 چون بودیم زینک که از ما جدا شد  
 چون نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون بیست و نه سالگی بود که او را  
 چون تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون آنرا نماند که در دنیا بماند  
 چون بودیم زینک که از ما جدا شد  
 چون نه تا آنکه ما را از او جدا کرد  
 چون بیست و نه سالگی بود که او را  
 چون تا آنکه ما را از او جدا کرد

مرکز  
از مرکز  
مرکز  
مرکز  
مرکز

شکسته جوی را به کشتی گویا  
که در مایه طبع خود گوار حاکم  
به بماند و موهنا ما بود  
بگردید که کلام حق را که  
شکسته جوی را به کشتی گویا  
که در مایه طبع خود گوار حاکم  
به بماند و موهنا ما بود  
بگردید که کلام حق را که

چون در آرزو سر خوشی تو نباشد  
دو دزدان تو را بستی شکسته جویا  
تا بود غمخوار و گداز  
تا قضا شد قدر بدید بود  
چون در آرزو سر خوشی تو نباشد  
دو دزدان تو را بستی شکسته جویا  
تا بود غمخوار و گداز  
تا قضا شد قدر بدید بود

خوبی خوشی کا در درایت  
چون غمخواران را در  
چون قدر غم از جان زد  
چون در آرزو سر خوشی تو نباشد  
دو دزدان تو را بستی شکسته جویا  
تا بود غمخوار و گداز  
تا قضا شد قدر بدید بود

از غم آن که در کسب  
با بود غمخوار و گداز  
تا بود غمخوار و گداز  
تا قضا شد قدر بدید بود  
چون در آرزو سر خوشی تو نباشد  
دو دزدان تو را بستی شکسته جویا  
تا بود غمخوار و گداز  
تا قضا شد قدر بدید بود

باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی

عاشق ز بلا خوار مدار  
از غم آن که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

از غم آن که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو

از غم آن که در کسب

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

زبان سلفی را چون غمخوار  
که بی جا بود که در کسب  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو  
آفتاب بدید که با تو  
ببرجی جایت کردی  
باز رفتی که تا رفتی  
دو طاقت صحبت از تو

از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او

از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او  
از راه بیابان بود  
که بر سر راه بود  
زین گشت که رفت  
خاک بر روی او





لعل يكون في ذلك بعض ما هو  
من غير فقه نكاحه اذ هو في ذلك



جلسه از در سوختن کویشت  
دل از خون سینه منقطع در برابر  
شاید که رسیده جای  
در بر نغمه می نواز بافت زدم  
آنان که هفت خان کانون  
خوشنود  
در پیشانی  
ماتک طوفان هجرت لبزیم  
خون ما را از بخت جوان برفکن  
ارباب جوان سینه را با  
دور شد ایدار به برون  
بک از وضع هوشم رنگ فشان  
چون فلان آینه که او را برکت  
از آن شبها که اندوه تو دل  
کشتن که دیدار نکت محبت  
نزد ما کرد از روی کل  
بگو بترس عرق اندوی نکت  
علم از دوام الفتن غلط  
جان طوط که خنده قصه غمناک  
واضح شود از دود نکت  
ارک کله که نموده ایم  
از غلظت درد دل کباب  
کبابی از در دل کباب  
بفشان ز شرف جریست  
بهر چه کنم آن آید بهر چه  
از غلظت که از کلامم  
هر که بر بخت بود بر ما از آزار  
سوی چشم بنگار ما مینویس  
که میفت بر دانه نه همتها  
بر لب بچو از است صاف  
سکه کشن ز با سنجی لیلک  
این چه اغب است که از زود  
بگردن تو ز جمله ام  
که بروج از پیشانی  
ز نکت شقی سبک بازی  
بگو بترس عرق اندوی نکت  
علم از دوام الفتن غلط  
جان طوط که خنده قصه غمناک  
واضح شود از دود نکت  
ارک کله که نموده ایم  
از غلظت درد دل کباب  
کبابی از در دل کباب  
بفشان ز شرف جریست  
بهر چه کنم آن آید بهر چه  
از غلظت که از کلامم  
هر که بر بخت بود بر ما از آزار  
سوی چشم بنگار ما مینویس  
که میفت بر دانه نه همتها  
بر لب بچو از است صاف  
سکه کشن ز با سنجی لیلک  
این چه اغب است که از زود  
بگردن تو ز جمله ام  
که بروج از پیشانی  
ز نکت شقی سبک بازی

دانش

الف در

تفصیح غیره مثلاً الکلام حکمت ادیب در سر واقع  
از و نه از نظر واقع شد که من کلام عدل  
فصیح عظیم بود و در وجهان هر  
در صحن زبان شد به

بجز برای همین مصولان رویست که در حق فرارک سپاه و یکی چون مقول شده هجرت توپ و فریزه واجب و آید و است  
متحصن قتل او و است کفیزه در آما بر شخص  
قلم و راه وقتیه شیف فراور با طواف بر کوزه و بنی

تعالیقه العادله المکتبه  
عبداللہ ابن علی الخلیف  
الموجود الطبیب  
۱۲۴۲





















از روی کتک اند  
که در زده و فرستاد  
بهار آورم بود معانی  
ز توفیق طبعی بود  
کشت توفیق خاندان  
دویم انعام بهای  
با حکام ایام بود  
زین را در کجا هز  
مهری نین برین  
مهر سردی قلم  
تق ز رنده ای از  
بوت قوفت کشت  
لشوخ نداشت  
موقع رکالت  
بلند است  
زیر کشت  
زین بود بلم  
از روی کتک اند  
که در زده و فرستاد  
بهار آورم بود معانی  
ز توفیق طبعی بود  
کشت توفیق خاندان  
دویم انعام بهای  
با حکام ایام بود  
زین را در کجا هز  
مهری نین برین  
مهر سردی قلم  
تق ز رنده ای از  
بوت قوفت کشت  
لشوخ نداشت  
موقع رکالت  
بلند است  
زیر کشت  
زین بود بلم

سنان  
کندت خدیجه  
کشتن چه برنجی از  
زود آید بر کوه  
خان قوت او را  
کوزش کوزد  
نیاری که  
سنگی که  
یکون تا کرده  
خوشه بر قند  
زایش و کس  
نمانت کند  
طالع کند  
زود آید بر کوه  
خان قوت او را  
کوزش کوزد  
نیاری که  
سنگی که  
یکون تا کرده  
خوشه بر قند  
زایش و کس  
نمانت کند  
طالع کند  
زود آید بر کوه  
خان قوت او را  
کوزش کوزد  
نیاری که  
سنگی که  
یکون تا کرده  
خوشه بر قند  
زایش و کس  
نمانت کند  
طالع کند

کوز ز قمار در آن کج  
سوزن به بازی تو خیزد  
که بنام تو سوزد  
شده ای چو آن که در  
منار چو سینه سپار  
بود بر روی سینه  
بوی درنده ارام  
چو کرم ز بهار  
که گراست در آن  
ز رخسار و زلف  
شده آن سبیل و زلف  
نماز قصه که با هم  
بوی مال و پیر  
چون زال بس بخت  
شست و سه از غنای  
کفتش بر لب گل  
بچشم آیت آن  
و کز زلفش کن  
نشاند که کز زلفش

که از زلفش در آن کج  
سوزن به بازی تو خیزد  
که بنام تو سوزد  
شده ای چو آن که در  
منار چو سینه سپار  
بود بر روی سینه  
بوی درنده ارام  
چو کرم ز بهار  
که گراست در آن  
ز رخسار و زلف  
شده آن سبیل و زلف  
نماز قصه که با هم  
بوی مال و پیر  
چون زال بس بخت  
شست و سه از غنای  
کفتش بر لب گل  
بچشم آیت آن  
و کز زلفش کن  
نشاند که کز زلفش

که از زلفش در آن کج  
سوزن به بازی تو خیزد  
که بنام تو سوزد  
شده ای چو آن که در  
منار چو سینه سپار  
بود بر روی سینه  
بوی درنده ارام  
چو کرم ز بهار  
که گراست در آن  
ز رخسار و زلف  
شده آن سبیل و زلف  
نماز قصه که با هم  
بوی مال و پیر  
چون زال بس بخت  
شست و سه از غنای  
کفتش بر لب گل  
بچشم آیت آن  
و کز زلفش کن  
نشاند که کز زلفش

که از زلفش در آن کج  
سوزن به بازی تو خیزد  
که بنام تو سوزد  
شده ای چو آن که در  
منار چو سینه سپار  
بود بر روی سینه  
بوی درنده ارام  
چو کرم ز بهار  
که گراست در آن  
ز رخسار و زلف  
شده آن سبیل و زلف  
نماز قصه که با هم  
بوی مال و پیر  
چون زال بس بخت  
شست و سه از غنای  
کفتش بر لب گل  
بچشم آیت آن  
و کز زلفش کن  
نشاند که کز زلفش

بکر

دل از تشنگی در کمال  
بود زنده در دماغ  
بوی شکر که بوی  
کز بدن در اندام  
اسبان خاک کمان  
بنام زلفی نخلی  
چو جامه کسی بود  
کل از آبی با آمد  
کنده و صحنای  
میرتا بر سر شکر  
مرا چو شکر بگذرد  
و خانه ما پیدا  
بر کاها انگ  
جو اغان کنداد  
شرعی از و بر  
چون با بهانه  
هم از بر و  
هم از و  
مصفا از  
که از  
بسلامت  
زده آب  
باؤت

بافتن

بافتن زبان در آرم  
ز دل او در دل جان آرم  
طالین در با بوسکت  
که نزدیک با بدید  
دبالت ما هم  
که کبر بر سر  
فراوان بند دارم  
بجی بچون بد  
نارم که آن  
لغز که کوی  
سرایین  
بزیخون  
ولی اتقا  
که پیش  
مریت که بر  
که شورش  
کرات خاری  
بافتن زبان در آرم  
ز دل او در دل جان آرم  
طالین در با بوسکت  
که نزدیک با بدید  
دبالت ما هم  
که کبر بر سر  
فراوان بند دارم  
بجی بچون بد  
نارم که آن  
لغز که کوی  
سرایین  
بزیخون  
ولی اتقا  
که پیش  
مریت که بر  
که شورش  
کرات خاری

بافتن



بمانا اول کن دریا  
بگویم بی غمت  
مهر آرد ای غم در آید  
چو از در غمت تو کوثر  
ز تاج بی غمت کزین  
ز جامه بی غمت خورشید  
سکه ها با بی غمت در آید  
فضول تر از غمت  
خاستن ملک بر غمت  
زود که در غمت  
چو لاله که ز غمت زاردم  
نماند اگر غمت  
کنه غمت ز غمت  
فنا کرد غمت  
زود بر که با غمت  
شود و برید با غمت  
چو با گل می زنی  
دلش ز غمت  
چو در حرف آید  
بمانا اول کن دریا  
بگویم بی غمت  
مهر آرد ای غم در آید  
چو از در غمت تو کوثر  
ز تاج بی غمت کزین  
ز جامه بی غمت خورشید  
سکه ها با بی غمت در آید  
فضول تر از غمت  
خاستن ملک بر غمت  
زود که در غمت  
چو لاله که ز غمت زاردم  
نماند اگر غمت  
کنه غمت ز غمت  
فنا کرد غمت  
زود بر که با غمت  
شود و برید با غمت  
چو با گل می زنی  
دلش ز غمت  
چو در حرف آید

ز غمت

شیرین تر از کین آرد  
ز در مصلحتان کجا ز غمت  
بمانا اول کن دریا  
بگویم بی غمت  
مهر آرد ای غم در آید  
چو از در غمت تو کوثر  
ز تاج بی غمت کزین  
ز جامه بی غمت خورشید  
سکه ها با بی غمت در آید  
فضول تر از غمت  
خاستن ملک بر غمت  
زود که در غمت  
چو لاله که ز غمت زاردم  
نماند اگر غمت  
کنه غمت ز غمت  
فنا کرد غمت  
زود بر که با غمت  
شود و برید با غمت  
چو با گل می زنی  
دلش ز غمت  
چو در حرف آید

ز غمت





بانی خرد با دایره  
شود طبع بخت تصادف  
برای تو لغت معانی  
بهرمان است برجا  
باین افسانگی  
کودن تو غیر باین لفظ  
ز کس می خورای  
و به غفل الوار العار  
همه علم غرض اسکن  
توفیق که بود بر  
بهرت ره رسیدن  
سرسیم بسوی تان  
بگشت از جان تن بر  
سراسیمه بگردان  
شورسیم بر هر  
کمانی از کل بهر  
زینخ تو دین کل  
رسیم که در دست  
چو بازنده ما در دست  
بانی خرد با دایره  
شود طبع بخت تصادف  
برای تو لغت معانی  
بهرمان است برجا  
باین افسانگی  
کودن تو غیر باین لفظ  
ز کس می خورای  
و به غفل الوار العار  
همه علم غرض اسکن  
توفیق که بود بر  
بهرت ره رسیدن  
سرسیم بسوی تان  
بگشت از جان تن بر  
سراسیمه بگردان  
شورسیم بر هر  
کمانی از کل بهر  
زینخ تو دین کل  
رسیم که در دست  
چو بازنده ما در دست

شیر

شیر که در عالم غفل  
چو در مایه کف از دریا  
کسی که از کوه کوه  
در پیش کرد که کوه  
صفاش کوه کوه  
بهر کوه کوه  
چو کوه کوه  
از کوه کوه  
خان تو کوه کوه  
شیر که در عالم غفل  
چو در مایه کف از دریا  
کسی که از کوه کوه  
در پیش کرد که کوه  
صفاش کوه کوه  
بهر کوه کوه  
چو کوه کوه  
از کوه کوه  
خان تو کوه کوه  
شیر که در عالم غفل  
چو در مایه کف از دریا  
کسی که از کوه کوه  
در پیش کرد که کوه  
صفاش کوه کوه  
بهر کوه کوه  
چو کوه کوه  
از کوه کوه  
خان تو کوه کوه  
شیر که در عالم غفل  
چو در مایه کف از دریا  
کسی که از کوه کوه  
در پیش کرد که کوه  
صفاش کوه کوه  
بهر کوه کوه  
چو کوه کوه  
از کوه کوه  
خان تو کوه کوه

شیر

بنازم آن چشم گدازان که زین بر او خوش آید  
بهر آنکه در آن چشم گدازان که زین بر او خوش آید

سختی غنای  
کنده کارهای پلوارانم  
مردار و مری پهلوان  
ز به باد از بیکه مری  
مخبره بی پیش بر  
باجه از آن غنای  
بگردن بودون صفتش  
سپهرت از آن غنای  
زینش بر علم سیل  
روایت از آن دردی بودی  
مردی که حال بدین بودی  
در آنی که شد ازینجا  
کنده در چشمش  
درد چون سیمین  
باید آن غنای  
ز فرط طوم جا نماند  
زبان که در بر ای  
ز زبان دوستی  
اجل جان زین خود دید  
مردوست از این برین

مویان در این غنای  
دوبه سبب بران بر غنای  
سیرت آن کی سینه  
ببازی طوم چکان  
بر پیش آن خیال  
و ابر جان درود  
از آن کن بر علم  
از آن شده واقع بر علم  
سردمندان که فتن کرد  
که از بیفتاد ستار کرد  
شا رو در که زدی  
دو کمان شود که ای  
کنده بن هر سر کرد  
عیب که شود که مویان  
بختی که در سر پهلوان  
که بر پیشش کند  
سری که با آن اقبال  
بین کشی از غنای

مردم از این غنای  
بناش عا انجلی سینه  
که بر دست از غنای  
اگر سیرت از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

زینکشی از غنای  
که در دست از غنای  
بموت از طوم  
بجام را با اختیار  
زینکشی برین آورد  
کشتندی کرده سینه  
زوشش با غنای  
که مینا که برین  
بنی از یک بر غنای  
کلید ز طوم آسمان  
بچند که کما کما  
بگوشش ز غنای  
زاکامی که از غنای  
نکرده در آن آرد  
زین  
بروزی که زین روفا  
زان که در آن غنای

بر یکی را منصف اند که  
 میسازد و میباید راه  
 بکنی که در پیش  
 شود بعد از تو بکنی  
 بر من و با او گفتند  
 و در از پیش تو می  
 نشنید که کرد آری  
 دید خاور و خانی آباد  
 چون که هر یک که  
 میدان جان فونی  
 کی بود چون در حق  
 چون گفت سراغ  
 در اوضاع  
 که در این معنی  
 که صفات آنست  
 که بود چون در حق  
 بصیرت بود که  
 از تو که در حق  
 و در آب و در حق  
 همان که در حق  
 که در حق است  
 بر یکی را منصف اند که  
 میسازد و میباید راه  
 بکنی که در پیش  
 شود بعد از تو بکنی  
 بر من و با او گفتند  
 و در از پیش تو می  
 نشنید که کرد آری  
 دید خاور و خانی آباد  
 چون که هر یک که  
 میدان جان فونی  
 کی بود چون در حق  
 چون گفت سراغ  
 در اوضاع  
 که در این معنی  
 که صفات آنست  
 که بود چون در حق  
 بصیرت بود که  
 از تو که در حق  
 و در آب و در حق  
 همان که در حق  
 که در حق است

از عیبی

از روی صبیحی صبا  
 که اینست در کاش  
 خوبت در ملک  
 ز دلمان خورده  
 چنانکه است  
 اینجا هم همان  
 رسا نیفون  
 ز روی خانی  
 غنچه دل  
 ز کار سوار  
 اگر کان  
 سببش  
 ز عمارت  
 بر کام  
 ز هر دو  
 بهیچ  
 دل این  
 گرفته  
 از روی صبیحی صبا  
 که اینست در کاش  
 خوبت در ملک  
 ز دلمان خورده  
 چنانکه است  
 اینجا هم همان  
 رسا نیفون  
 ز روی خانی  
 غنچه دل  
 ز کار سوار  
 اگر کان  
 سببش  
 ز عمارت  
 بر کام  
 ز هر دو  
 بهیچ  
 دل این  
 گرفته  
 از روی صبیحی صبا  
 که اینست در کاش  
 خوبت در ملک  
 ز دلمان خورده  
 چنانکه است  
 اینجا هم همان  
 رسا نیفون  
 ز روی خانی  
 غنچه دل  
 ز کار سوار  
 اگر کان  
 سببش  
 ز عمارت  
 بر کام  
 ز هر دو  
 بهیچ  
 دل این  
 گرفته

از عیبی



Handwritten marginal notes on the right edge of the left page.

Main body of handwritten text on the left page, written in a cursive script.

Main body of handwritten text on the right page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes on the right edge of the right page.



Handwritten marginal notes on the right edge of the page.

Main body of handwritten text on the right page, written in a cursive script.

Small handwritten notes at the bottom of the right page.

Main body of handwritten text on the left page, written in a cursive script.

Small handwritten notes at the bottom of the left page.

خدا در روی تو نشیند  
 نغمه از لفظ او شنید  
 چون تو را شکر نمود  
 از کف تو طبعی گویا  
 جز در بر من خفته است  
 لطفش بود به من  
 تو که از کعبه کردی  
 سبب پیش کی بر من  
 چنان گفتم در بیان  
 که از دلت افتادم  
 در دست تو نشیند  
 برای سحر کف تو  
 عیب که غنی از تو ای  
 نه چو سزا خط در دست  
 البته کام در پیش  
 که ازین گدازه بیاید  
 همه ما در پیش تو  
 ز بانی ما سنان  
 در دستم خفته از لفظ  
 با و شنیدم که گفتی  
 درین حصه از لفظ تو  
 که از منم که در دلت  
 تو که از کعبه کردی  
 سبب پیش کی بر من  
 چنان گفتم در بیان  
 که از دلت افتادم  
 در دست تو نشیند  
 برای سحر کف تو  
 عیب که غنی از تو ای  
 نه چو سزا خط در دست  
 البته کام در پیش  
 که ازین گدازه بیاید  
 همه ما در پیش تو  
 ز بانی ما سنان

چنان که با ما از دلت  
 که که در پیش تو نشیند  
 ز منم که در دلت  
 ز منم که در دلت  
 چنان که با ما از دلت  
 که که در پیش تو نشیند  
 ز منم که در دلت  
 ز منم که در دلت  
 چنان که با ما از دلت  
 که که در پیش تو نشیند  
 ز منم که در دلت  
 ز منم که در دلت  
 چنان که با ما از دلت  
 که که در پیش تو نشیند  
 ز منم که در دلت  
 ز منم که در دلت  
 چنان که با ما از دلت  
 که که در پیش تو نشیند  
 ز منم که در دلت  
 ز منم که در دلت





فدا شد در دولت لادای  
 در دولت با برآید  
 با حق ندوشتان از جزیره  
 کشتی خلیج بندگی  
 بکشتک در مردود رفته  
 چنانچه با برآید از راه  
 همه سببها نسفتند  
 بد بهار کنگه تهر  
 نشاط طوری در کوی  
 غایب هیچی سعادا  
 صلاح سوس بلادی  
 در زمانه در دولت لادای  
 با بر سرش توبان کت  
 دل برین کت به توبان  
 دلین مرغ هم توبان  
 در کایت کوردا و  
 با حق ندوشتان لادای  
 چو کور کور با برآید  
 با حق ندوشتان از جزیره  
 کشتی خلیج بندگی  
 بکشتک در مردود رفته  
 چنانچه با برآید از راه  
 همه سببها نسفتند  
 بد بهار کنگه تهر  
 نشاط طوری در کوی  
 غایب هیچی سعادا  
 صلاح سوس بلادی  
 در زمانه در دولت لادای  
 با بر سرش توبان کت  
 دل برین کت به توبان  
 دلین مرغ هم توبان  
 در کایت کوردا و  
 با حق ندوشتان لادای  
 چو کور کور با برآید  
 با حق ندوشتان از جزیره  
 کشتی خلیج بندگی  
 بکشتک در مردود رفته  
 چنانچه با برآید از راه  
 همه سببها نسفتند  
 بد بهار کنگه تهر  
 نشاط طوری در کوی  
 غایب هیچی سعادا  
 صلاح سوس بلادی

کز این مرغ و طبع با جان  
 کجی او کی یافت روی  
 که کشتی که ای جمع جان  
 که توبان لادای نصیب جان  
 ز بیعت خود نصیب کنی  
 که ما در وقت ز کاه  
 چنان کن این ایام  
 که تو جوی خط سوس در کل  
 درون دست کن  
 سزما که طلاق از راه  
 گفت درک از بار توبان  
 کرد با طبع در بلا بردی  
 بخش که از شرم جافر روی  
 بر افتاد در گوشه پاره  
 کز این مرغ و طبع با جان  
 کجی او کی یافت روی  
 که کشتی که ای جمع جان  
 که توبان لادای نصیب جان  
 ز بیعت خود نصیب کنی  
 که ما در وقت ز کاه  
 چنان کن این ایام  
 که تو جوی خط سوس در کل  
 درون دست کن  
 سزما که طلاق از راه  
 گفت درک از بار توبان  
 کرد با طبع در بلا بردی  
 بخش که از شرم جافر روی  
 بر افتاد در گوشه پاره  
 کز این مرغ و طبع با جان  
 کجی او کی یافت روی  
 که کشتی که ای جمع جان  
 که توبان لادای نصیب جان  
 ز بیعت خود نصیب کنی  
 که ما در وقت ز کاه  
 چنان کن این ایام  
 که تو جوی خط سوس در کل  
 درون دست کن  
 سزما که طلاق از راه  
 گفت درک از بار توبان  
 کرد با طبع در بلا بردی  
 بخش که از شرم جافر روی  
 بر افتاد در گوشه پاره

کز این مرغ و طبع با جان  
 کجی او کی یافت روی  
 که کشتی که ای جمع جان  
 که توبان لادای نصیب جان  
 ز بیعت خود نصیب کنی  
 که ما در وقت ز کاه  
 چنان کن این ایام  
 که تو جوی خط سوس در کل  
 درون دست کن  
 سزما که طلاق از راه  
 گفت درک از بار توبان  
 کرد با طبع در بلا بردی  
 بخش که از شرم جافر روی  
 بر افتاد در گوشه پاره

مرد زانمان زان زان  
بغض زان  
کرم کاغذ ادا  
برای تو خوش جان  
تو هر سوئی که در بر  
لبه ام هر سوئی که در  
محصاری کنش  
مگر نت تو اوست  
تو غافل از تو جان  
نصبت تو اوست  
اکمالی از تو سر  
در موی که بر سر  
جوداری اوست  
دون بر وی در اول  
قمار را در اوست  
بهرت زان این موی  
بودت در حقش  
کوه در دست تو  
مرد زانمان زان زان  
بغض زان  
کرم کاغذ ادا  
برای تو خوش جان  
تو هر سوئی که در بر  
لبه ام هر سوئی که در  
محصاری کنش  
مگر نت تو اوست  
تو غافل از تو جان  
نصبت تو اوست  
اکمالی از تو سر  
در موی که بر سر  
جوداری اوست  
دون بر وی در اول  
قمار را در اوست  
بهرت زان این موی  
بودت در حقش  
کوه در دست تو

صفت در

چند روز تو ای  
کرم کاغذ ادا  
برای تو خوش جان  
تو هر سوئی که در بر  
لبه ام هر سوئی که در  
محصاری کنش  
مگر نت تو اوست  
تو غافل از تو جان  
نصبت تو اوست  
اکمالی از تو سر  
در موی که بر سر  
جوداری اوست  
دون بر وی در اول  
قمار را در اوست  
بهرت زان این موی  
بودت در حقش  
کوه در دست تو  
چند روز تو ای  
کرم کاغذ ادا  
برای تو خوش جان  
تو هر سوئی که در بر  
لبه ام هر سوئی که در  
محصاری کنش  
مگر نت تو اوست  
تو غافل از تو جان  
نصبت تو اوست  
اکمالی از تو سر  
در موی که بر سر  
جوداری اوست  
دون بر وی در اول  
قمار را در اوست  
بهرت زان این موی  
بودت در حقش  
کوه در دست تو

نموده ای ملک دینی



Handwritten marginal notes on the right edge of the page.

Main body of handwritten text on the right page, including a large blacked-out redaction in the center.

Main body of handwritten text on the left page, including a large blacked-out redaction in the center.



چون زانین بر او رفت  
که از ترقی تا نور رسد  
چون عیب غرور غایب است  
تو عیب اوست با دوستی  
بنت ملک کلید است  
بناش اگر است بر کارت  
در آن بر است سر است  
بیت تا کار دل در آن است  
کنی که برین نیست  
که این همه چشم  
چنین را در قصر خاقان  
که سیر کرد از خاقان  
که در بندش تا نالین است  
رشت باقی دیگر بر روز  
دل افتاده در کار است  
که این عیب است چه عیب  
اگر از دولت تغیر  
که از عاقبت تغیر  
بس از طالع خورشید  
چنین را در باغ است  
که از ترقی تا نور رسد  
چون عیب غرور غایب است  
تو عیب اوست با دوستی  
بنت ملک کلید است  
بناش اگر است بر کارت  
در آن بر است سر است  
بیت تا کار دل در آن است  
کنی که برین نیست  
که این همه چشم  
چنین را در قصر خاقان  
که سیر کرد از خاقان  
که در بندش تا نالین است  
رشت باقی دیگر بر روز  
دل افتاده در کار است  
که این عیب است چه عیب  
اگر از دولت تغیر  
که از عاقبت تغیر  
بس از طالع خورشید  
چنین را در باغ است  
که از ترقی تا نور رسد  
چون عیب غرور غایب است  
تو عیب اوست با دوستی  
بنت ملک کلید است  
بناش اگر است بر کارت  
در آن بر است سر است  
بیت تا کار دل در آن است  
کنی که برین نیست  
که این همه چشم  
چنین را در قصر خاقان  
که سیر کرد از خاقان  
که در بندش تا نالین است  
رشت باقی دیگر بر روز  
دل افتاده در کار است  
که این عیب است چه عیب  
اگر از دولت تغیر  
که از عاقبت تغیر  
بس از طالع خورشید  
چنین را در باغ است

ارباب

ارباب که گشت  
خلف کنی کار از برین  
دور بری در خیال باقی  
دور آن است که گشت  
اور است در میدان  
پیشتر از این میدان  
نمک نشه در دهن  
برستور او در دهن  
که قتی بر آن کار کرد  
سخت در بی بی  
خان بر با بر  
که جایی بود در جانی  
بولکان نندازی از جانی  
جریح خوان بر او  
بدان بیجان در حق  
ارباب که گشت  
خلف کنی کار از برین  
دور بری در خیال باقی  
دور آن است که گشت  
اور است در میدان  
پیشتر از این میدان  
نمک نشه در دهن  
برستور او در دهن  
که قتی بر آن کار کرد  
سخت در بی بی  
خان بر با بر  
که جایی بود در جانی  
بولکان نندازی از جانی  
جریح خوان بر او  
بدان بیجان در حق  
ارباب که گشت  
خلف کنی کار از برین  
دور بری در خیال باقی  
دور آن است که گشت  
اور است در میدان  
پیشتر از این میدان  
نمک نشه در دهن  
برستور او در دهن  
که قتی بر آن کار کرد  
سخت در بی بی  
خان بر با بر  
که جایی بود در جانی  
بولکان نندازی از جانی  
جریح خوان بر او  
بدان بیجان در حق

ارباب

کجاست آنجا آسمان گویید  
 رفتن خلق است اینبار  
 بکنج درین زمره گنجین  
 سخن کردنت بی غلام  
 بسین کانیان کنایه  
 جوانان غفلت اندر بر  
 که مردم ترا گویند از  
 چو دروغهای زلفا  
 و الت بافتن کوه کندی  
 شود نازده منبری آری  
 زلفا کینت و ناز و بار  
 زاناست که در میان  
 زبان ناکه در است  
 بیاید ز ناکه در است  
 که صفی زان نیاست  
 کلمت اگر کلمت بی غلام  
 بنویسند بجهان  
 کجاست آنجا آسمان گویید  
 رفتن خلق است اینبار  
 بکنج درین زمره گنجین  
 سخن کردنت بی غلام  
 بسین کانیان کنایه  
 جوانان غفلت اندر بر  
 که مردم ترا گویند از  
 چو دروغهای زلفا  
 و الت بافتن کوه کندی  
 شود نازده منبری آری  
 زلفا کینت و ناز و بار  
 زاناست که در میان  
 زبان ناکه در است  
 بیاید ز ناکه در است  
 که صفی زان نیاست  
 کلمت اگر کلمت بی غلام  
 بنویسند بجهان

از دیوانه‌های تاریخ

بر آنم ز فرقه که کوه  
 کز در آمدن طبع کوه  
 شت بمان بوی که در  
 کجاست آنجا آسمان گویید  
 رفتن خلق است اینبار  
 بکنج درین زمره گنجین  
 سخن کردنت بی غلام  
 بسین کانیان کنایه  
 جوانان غفلت اندر بر  
 که مردم ترا گویند از  
 چو دروغهای زلفا  
 و الت بافتن کوه کندی  
 شود نازده منبری آری  
 زلفا کینت و ناز و بار  
 زاناست که در میان  
 زبان ناکه در است  
 بیاید ز ناکه در است  
 که صفی زان نیاست  
 کلمت اگر کلمت بی غلام  
 بنویسند بجهان

از دیوانه‌های تاریخ





Handwritten text in Persian script, densely packed and written in a cursive style. The text appears to be a collection of notes or a manuscript, with some lines starting with 'و' (and) and others with 'و' (and) or 'و' (and). The text is written on aged, slightly stained paper.



Handwritten text in Persian script, located in the lower right quadrant of the page. It includes a signature and possibly a date or reference number.

۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم و بقی

زوار باب بلاغت آن سخن دان معبر  
کان بود بسیار معنی و معنی مختصر

ای کلام از است نظام نام دانش در نظام  
ومی شد شکر کی شکر ت زبان شیرین کلام

رحمت عام و مستجاب بر روان بسیار  
خاصه بر روح محمد با و بر آل عبا

بعد حمد و نعت و مدح آل پیغمبران  
فرض بعد از حق شناسی هم در بیان

در تمام گوش در تعلیم بود بیدار کن  
خیر دنیا و آخرت بحث خدایت با سخن

در زبان شاهجهاد سینه ما را کاف  
خسر و صاحب قسطنطنیه انجان

پرویز شد شیدا شد شیدا شیدا  
مهر عدلشن بر سر خلق خدا تا بند بار

شده در ویای طبعم و سخن در خفا  
حفظ آن کن تا غمی رودی چو کمان

شده در بیان پر باره از آن  
رشته این نظم شده در لولوی  
لو لوی چو هست آن نظم لام لام و مال

ناملش سید ابوالقاسم بقاری ششم  
اعطه اللهم ما يعطاه جب معتقتر

خیزد زانای لیس و اندر لطف انوار  
از زار پرده و تیرنای سیکار

خوان بحکم رتل القرآن سیدان  
را که اسلمند و خاصان سیدان

مغز ترسیل او ای حق سرفراز  
چیز صفات و سر کس را دعایم خراب

بیت و نه صرف شعر و انقباض  
در شمار مخرج اقوال انوار مفیده

ببر سر و در زمان چاقم اندامی لبر  
چارپشتن را تانیان و وزیر و جبار

زیر دبا لار و دبابان رباعیا  
چار و دیگر کن بدین دستور انبیا

بیت و زمان و کرا خدایس از اغش کبر  
از حجاب و بان ضوابط چار با لای

شش طوحن و ان بهر جانب سیر و  
مت مغز را از اجده بار و ان شد اگر

نمرو ما را قصاص علی از اوسطان  
ز آن هر شش و ان غنیمت عارفان

Handwritten marginal note on the right edge of the page.

بسیار در چشم و در  
جانب مقل از عماره علمه و آن جابر  
جانب دیگر که شش بود و بعد از قارون  
ارمیان گام از وسط زبان تین حیم  
بیشتر دانند و در اطراف اکثر  
ازین دندان که رضا و بعد از آن  
خواه از لب که در آن دندان  
بعد صاوست از کنار و بعد از گام  
از حواس این در آن و از آن  
نور بعد لام از آن تا باشد  
را قریب نیز از آن و آن

۱۷۱  
از سر دندان فوق پیش تر زبان  
طاف و آن اطاف و آن از شرح آن  
شدر اطراف نماید مفصل طولانی  
در مشروط آن جبار این صاوست  
از لب زیری و اطراف سایا ماطب  
کن او ای حق و او هم و ما از لب  
ارمیان و او هم و با بیرون و در  
غشته از حیم و آن در سیم اطراف  
صاوست و اطاف و اطاف ماضح

بسیار در چشم و در  
جانب مقل از عماره علمه و آن جابر  
جانب دیگر که شش بود و بعد از قارون  
ارمیان گام از وسط زبان تین حیم  
بیشتر دانند و در اطراف اکثر  
ازین دندان که رضا و بعد از آن  
خواه از لب که در آن دندان  
بعد صاوست از کنار و بعد از گام  
از حواس این در آن و از آن  
نور بعد لام از آن تا باشد  
را قریب نیز از آن و آن

در بیان حروف  
تفاوت

صرف بین التذکره و زوجه و در عا

قطبک بدت شده و آن خافیه

تفاوت

صرف سب و صد مستقر قطب

صرف و در حجاب ما لسه و آن مصد

صرف اسکان فله مصد و آن

صرف تفرص و در حجاب

صرف و او الف یا حرف به و الف و

صرف سینه و حرف ف

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

در بیان حروف  
تفاوت

صرف بین التذکره و زوجه و در عا

قطبک بدت شده و آن خافیه

تفاوت

صرف سب و صد مستقر قطب

صرف و در حجاب ما لسه و آن مصد

صرف اسکان فله مصد و آن

صرف تفرص و در حجاب

صرف و او الف یا حرف به و الف و

صرف سینه و حرف ف

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

در بیان حروف  
تفاوت

عشوی و آن میم و ن سکن و میم یقین

عالت او عام و الحافیه حن ناقد و ن

در بیان حروف  
تفاوت

در الصح قبل از و آن استاده و منج

تابع آن بود و در حجاب و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

در الصح جزو به سینه و اول هر سوره

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

بسم الله الرحمن الرحیم و آن سب

در بیان حروف  
تفاوت

صرف بین التذکره و زوجه و در عا

قطبک بدت شده و آن خافیه

تفاوت

صرف سب و صد مستقر قطب

صرف و در حجاب ما لسه و آن مصد

صرف اسکان فله مصد و آن

صرف تفرص و در حجاب

صرف و او الف یا حرف به و الف و

صرف سینه و حرف ف

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

در بیان حروف  
تفاوت

صرف بین التذکره و زوجه و در عا

قطبک بدت شده و آن خافیه

تفاوت

صرف سب و صد مستقر قطب

صرف و در حجاب ما لسه و آن مصد

صرف اسکان فله مصد و آن

صرف تفرص و در حجاب

صرف و او الف یا حرف به و الف و

صرف سینه و حرف ف

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب

صرف و حرف و در حجاب



در قواح عین در حالین با توسیط  
با بلبله طولی قفسه سیم وصله است

سه فیل ساکن عارض سه و جز بندین  
خوان پو خوف و خیر سویشی رضوان عین

بر کجا نمره است موجب یا یکون بلبل  
و چهار و پنج الف کس سه چو باشد

ساکن است او که از سلسله خورشید  
در حرم غم یو تیسل لکم من ناسند

وال ساکن کن تا او غام و وال در بطا

تا کس که نمره غم میشو در وال اعلا  
نطق اولی

بافت تیت و الکا زاب مع از عاصم و  
تبدال و باسیم او غام و اعراف هو و  
در اعطت و مبطت در غم و ما فرطت جها  
طای ساکن با بقای و صف ابطا قشقا

فان کلکم یکاف او غام کرد و با حلا  
با بقا و با بقار و صف استلا قاف

وال ساکن را تا تا و اخذ غم کن مبت  
حفظ با اظهار میخواند ولی در هر جها

سکت اظهار است و بیل ران لیکن حصرا  
لام قبل بل میل خود غم رسد که بر ا

در قواح عین در حالین با توسیط  
با بلبله طولی قفسه سیم وصله است  
سه فیل ساکن عارض سه و جز بندین  
خوان پو خوف و خیر سویشی رضوان عین  
بر کجا نمره است موجب یا یکون بلبل  
و چهار و پنج الف کس سه چو باشد  
ساکن است او که از سلسله خورشید  
در حرم غم یو تیسل لکم من ناسند  
وال ساکن کن تا او غام و وال در بطا  
تا کس که نمره غم میشو در وال اعلا  
نطق اولی

بافت تیت و الکا زاب مع از عاصم و  
تبدال و باسیم او غام و اعراف هو و  
در اعطت و مبطت در غم و ما فرطت جها  
طای ساکن با بقای و صف ابطا قشقا  
فان کلکم یکاف او غام کرد و با حلا  
با بقا و با بقار و صف استلا قاف  
وال ساکن را تا تا و اخذ غم کن مبت  
حفظ با اظهار میخواند ولی در هر جها  
سکت اظهار است و بیل ران لیکن حصرا  
لام قبل بل میل خود غم رسد که بر ا

حضر الطهارت زن من راق بخوان

حال وصل الطهارت زن من راق و القرآن

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

مت تخم الف با تصابتن مسقره

بعد استعلاء لام در ابتدا نطقند اگر

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

قبل لام اقل اللهم نودس اگر

است با تعلقها تر قق با که اگر

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

را جو با جمع و ضم با بعد هر یک با سکون

حمله با تخم و ان تر قق مسکوت پر

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

را تر قق کن مسکوت با که است اگر

قبل استعلاء و بعد ضر و صلی بنودار

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

لام ال و مشوه و حصار و ه حرف بجا

آ و تا و لام نون از ذوال با تا با

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

سیم ساکن تخم اعام و اطر توف

ز و با انحا اصح الطهارت با و کوه و

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

سکون ساکن و تین بر حرف ججا

قلب و اعام است و اطهارت مخفاجا

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

قلب تخم با سیم او عام ز و یون

ز و ا خ شمه اطهارت با خفا تو

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

بایون و ان عشته و الطهارت کن ججا

و نیابیان و قنوان و صنوان مطلقا

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*

*بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين اصطفى لك النبوة  
والرسالة*



باصحیح مکان و فتح و الف با بنود ار ۵  
چون عیلام هـ و در قفس مکان مبره

متم که عارضی تا در وقت آن بهیاست  
چون فتح حکم آن در وقت بهر مکان خطا

در قطعات حرکت روم و تین است  
خیزد و شام از دمان غنچه معنی شناس

وقف عنبر است صوی حبس ظالمین  
لا فاصلا ز اصحابیم و قدسین صا کوا

وقف لازم میم جابز حبسیم طلاق  
صدف صلی قبل لا توقف فلا لا

*Handwritten marginal notes on the left side of the page, including:*  
باصحیح مکان و فتح و الف با بنود ار ۵  
چون عیلام هـ و در قفس مکان مبره  
متم که عارضی تا در وقت آن بهیاست  
چون فتح حکم آن در وقت بهر مکان خطا  
در قطعات حرکت روم و تین است  
خیزد و شام از دمان غنچه معنی شناس  
وقف عنبر است صوی حبس ظالمین  
لا فاصلا ز اصحابیم و قدسین صا کوا  
وقف لازم میم جابز حبسیم طلاق  
صدف صلی قبل لا توقف فلا لا

بعد که با مکان نیت وقف را اگر  
خوان مخم مصره قطعا تا در وقت

وقف سئل است تمام و اسکان  
نقل و حذف اثبات الحاق او عالم

سرف موقوف عیلامه دار و این  
جایز است شام تو و وقف اسکان

که کس به بنادر خوار اسکات روم  
غیر اسکان نیت حکم فتح آن زد قوم

روم دار و حکم وصل و با سه و زمین  
سما بر شام و اسکان خوار وصل

*Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including:*  
باصحیح مکان و فتح و الف با بنود ار ۵  
چون عیلام هـ و در قفس مکان مبره  
متم که عارضی تا در وقت آن بهیاست  
چون فتح حکم آن در وقت بهر مکان خطا  
در قطعات حرکت روم و تین است  
خیزد و شام از دمان غنچه معنی شناس  
وقف عنبر است صوی حبس ظالمین  
لا فاصلا ز اصحابیم و قدسین صا کوا  
وقف لازم میم جابز حبسیم طلاق  
صدف صلی قبل لا توقف فلا لا

را بخور اصل وصل اول وصل اصلی  
سکت بین صد قف نزدیک وصل است

بین کجا کجا بر من در اول

صان وقف بر نفس قیس در وقت ق  
بجو قبل است اندر وقت و غیر حکم

بین کجا کجا بر من در اول

صق و لیل وقف بان اما شرط وصل قبل  
صب بشرط وصل بعد و لیل وقف

بین کجا کجا بر من در اول

وقف در جانی که لا با آید شرط طاقا  
بی اعاده بگذرد و بگذرد چو بود شیر لا

بین کجا کجا بر من در اول

تا باج سه سوره با کبیر ختم و الفصحی  
یا زده جلال حق و تقلیل خوان کبیر را

الزیر

ز لرزت قین و قوشین و عصرا و لیل لعل  
قارعه ماعون لب کوشتر قلو ناست کل

مبیل نظرم تو توضیح و تجوید تیران  
راست آنک است در کله از تحقیق اینان

کر پریشان یا باور ان کل نو با و دم  
از جفای خار نیسان زبان خامه ام

قاریار سمت خار و کل صل با خار کو  
با صلح ارشتر نوکی خامه و کل خواد

بعد از اهدار در روز و یا عشا  
ناظم این را بحسد و سوره یا دارگاه

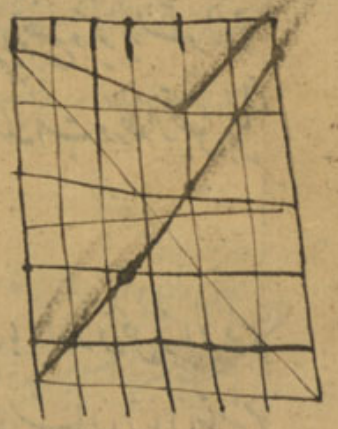
۲

۱۷۸  
۱۳۹۹



کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی

کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی



۱۷۹  
کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی  
کتاب حساب هندسی



۱۷۹



بسم الله الرحمن الرحيم

شکر سبب استیاش من محمودی را که از جمله مخلوقات خود است زار بر کرده و شرف  
خلایق کرده اند و از ضلالت و گمراهی بهدایت آورده و بتو معرفت خود دل آینه را نشود  
کرد و آید و صد هزاران هزار درود و نیات نامحدود و بر خلائق همه موجودات  
و مقصد الی جمله کائنات حمد مصطفی و بر آل الطهاره و باو باد که هر یک شایسته  
دین و مرشد راه یقین اند بدو بلکه بعضی از ائمه و اهل بیت و طالبان  
راه یقین چنین التماس کرده اند که رساله شریفه موسوم بحقیقته که از  
تضعیف و تالیف شیخ الاسلامی و المصلحین کاشف الحلال و الامام بین  
الموتیین مبین احکام شریعه المطهره بالاستدلال و البراهین جامع القواعد  
والاصول حاوی المعقول و المنقول الذی وجد عصره و فرید و همه مد  
خلد الله علی بن عبد العالی است که این رسالت مد کوره و اطلاع کسی  
ترمه نویسد که نام عام و خاص و حقیق و کبریه از مستقیمه شود هر چند که این فقر  
حضر کم بضاعت را استحقاق این امر خطیر بنویسد برین مبالغه و الجاح اینان  
عمک بحدیث بنویسند عید السلام شده که ما لا بد است که خلاصه کتب  
ایمده و از جمله قیاض بوده شروع درین امر کرده مامول از کرم و  
بیب الطایر با آنکه در هم حال عهد و معاون جمع فرود نمانده کان شده بتو  
بنی موفقی وارد و بعد لعصم و التوفیق و بیده از موهبتی شرف از آنکه  
شروع در مضمون کنیم باید دانست که این رسالت مد کوره مرث است  
بر مقدمه و خاتم و بابی چند تا او را علم اتالی بتبرکت حاصل شود و ایا  
فصل مقدمه در تالیف نماز و اقصیت آن بر سبب احوال دینی و انکه مکتوبه  
در لغت و معانی و در اصطلاح اهل شرع بعضی چنین تالیف کرده اند که نماز  
عبادت است از افعال چند که اول او تکبیر باشد و در وی یقین باشد و در  
قرین باشد برین تالیف اثر احسن و اول آورده اند که این تالیف مانع  
نست و حال غیر نماز را در تالیف نماز چنانکه کسی قدر کرده و در وی یقین باشد  
و برای قرین است پس تالیف مانع نباشد مصنف رساله مختصه با السلام

در این

را از اید ساخته تا تالیف مانع باشد و وارد آورده اند که تالیف جامع نیست  
چون که نماز مضطر در قیامه مثل کسی که نماز خوف کند و در وی یقین نباشد یا  
بیماری که نتواند در وی یقین کند و کسی که راه را در وی یقین سازد و در وقت  
این تالیف بیرون می رود حضرت شیخ مذکور میفرماید که ما خوف کردیم  
ازین تالیف مشغول بالقبول را پس تالیف مستقیم شد و این نماز و اهل بیت  
و سنت و نماز و ایه باشد بر چند قسمت اول نماز بر میده است که نماز است  
بیشتر روزگرت که نکره و عطر و منزه و شایسته است و در جواب نماز بر میده است  
سده بنص قرآن الی که حضرت جبرئیل فرموده که اقم الصلوة لک لک لک  
الی عشی اللیل و قرآن البقره قرآن البقره کان مشهوراً و باجماع ثابت شده یعنی  
جمع اهل بیت و عقداست امت محمد مصطفی صل الله علیه و آله و اهل بیت است  
باشند منتفی اند در جواب نماز بر میده بلکه در جواب نماز از خود ریاست دینی است  
و اگر کسی نماز را جلای ترک کند که فرات از ادعوی میکند شکر و اگر احتمال  
آن داشته باشد مثل آنکه مسلمانان در میان گفتا باشند و گویند که در جواب نماز  
بر میده برین ثابت شده حکم یکفر او جمله ترک نماز و الملائکی میکنند چه اگر احتمال  
آن داده که درین دعوی صادق باشد و هیچ مشکلی نیست که نماز اعمال بدست  
و اجزا بسیار واقع است در اقصیت نماز و اذن و اقامت و لایح فرج  
و اذنه درین که معارف اقصیل اعمال بدینی نیست چه اگر مشتکی اند برین علی خیر العین  
و هیچ استغفار ای نیست بعد از ورود اینص با اقصیت نماز تقاضا نمیکند  
که حکم نباشد خواهد بود اما محقق است و معنوی است در اقصیت نماز این  
درج شایسته بالبرکت یعنی مال و خصل و درج نایب میباید که وقت و حال  
در حال جوابه و وقتی که از رفتن عاجز شده باشد بواسطه بیماری که در حین  
صحت نباشد و در نماز نایب نمی توان گرفت تا جوابه نایب بلکه  
اگر نتواند فریاد کند و بدین خود بصورت فریاد است کند و زکوة در حال  
اشکار نایب می تواند گرفت و صوم فعل محض نیست بلکه ترک است کانتقل  
و این نایب شده در بعضی اجزاء از تفضیل غیر نماز بر نماز آن تاویل

دارد و در آن تاویل نصیحت نماز محقق نمیشود و شرط وجوب نماز بلوغ  
و عقل و طهارت از حیض و تقاضی شرط است که آن مقدار وقت باقی بماند  
که بعد از یک نشستن طهارت تواند کرد و یک رکعت نماز را در این وقت  
در یافتن که اگر تقصیر کند قضا واجب است و همچنین اگر بعد از دخول وقت  
آن مقدار از وقت گذرشته باشد که طهارت و نماز را تمام می توانست  
در یافت در بنا داشته باشد یا قاضی بالقضا شده باشد قضا آن وقت  
شرط وجوب نماز اسلام نیست چه اگر بر کافر واجب است از وصیحت  
و باید که در وقت که پیش از نماز مسوقت خدای تعالی یعنی پیش از حد امرا  
واجب است برین وجه که خدای موجود است و صفات بشوئیم و سید او  
را عدل و حکمت او را انجام و است اگر چه صفات بشوئیم مثل بر عدل  
و حکمت است اما چون در عدل خلاف کرده اند او را بزرگتر محض کرده اند از  
سایر صفات همه انجام در شان او و شناختن شی ما محصل الله علیه و سلم  
و اجماع و امانت ائمه علیهم السلام و و اجماع از آن که در آن چیز که  
بسیتر ما و احدی از احوال معاد و غیره چون در معاد متر اختلاف واقع  
شده بزرگتر محض کرده اند چه آنکه انجام در شان او داشت چه اگر  
از کین ایمانست و اگر نه معاد و در ما جایزه الهی داخل است نه آنچه  
منذ کوره شد از ارکان فقه که آن توجیه و عدل و نبوة و امانت  
و معاد است بدلیل بدان بنی تقیید و طریق و استنش احکام نماز  
کسی را که دور باشد از امام خواه امام ظاهر باشد یا غایب است  
که مسئله جمیع مجتهدین است و اسطه یا بواسطه و بواسطه  
اگر مقلد است و شرط کرده اند اگر قضا جواز آن مجتهد را که از  
نقل مستند کرده چه اگر نقل نیست پیش است آن معتبر نیست  
اگر چند مستند باشند رجوع کند اگر در علم مساوی باشند هر کدام  
که اوزع باشند یعنی تقوی و صلاحیت هر کدام که بیشتر باشند  
که اگر هر دو دروغ مساوی باشند این زمان اختیار دارد بعد که امام

القول

که رجوع کند در نقل مساوی بلکه در یک ملک مستند تر از هر دو  
نقل می توان اگر چه حکم هر یک مخالف حکم دیگری باشد اما در دو  
محل عمل می توان کرد بدین دو قول مختلف چنانکه از یکی نقل کرد  
که مسلم مشایخ در نماز سنت است از دیگری نقل کرده که واجب  
است عمل بر هر دو نقل می نمایند که در اما در دو نماز و شرطت که مجتهد  
و واسطه و بواسطه عادل باشند و نایب مجتهد و اجتهاد و بیعت  
که اطلاع دهند باشد بر حال آن کس و فقی که این مسأله گفته  
عالم بطریق اجتهاد باشد اجتهاد آنکس برین کس ثابت میشود و خواه این کس  
عالم بطریق اجتهاد باشد یا نه و عدالت ثابت میشود و معاشرت باطنی یعنی  
بمصاحبت در خطوات و بگوای و دعای و بشاع تر ثابت میشود اما آنچه  
از بیان ابوالی که در صدر رساله ذکر باشد بود این بر چهار باب است  
اول در طهارت و درین باب چند فصل است فصل اول در تعویف  
طهارت و اقسام و اسباب طهارت بدانکه وضو و غسل و میتی را گویند  
که او را تاثری در صیاح بودن نماز باشد و هر یک ازین سه واجب است و سنت  
می باشد اما وضو واجب است که برای نماز واجب و برای طواف باشد  
و برای مسکنات قرآن و وضو سنتی و رای اجماع است و غسل واجب  
آلت که مبتدائی یکی ازین سه چیز باشد و برای دخول مسجد و فتنی که  
خواهد که در مسجد و رنگ کند غیر مسجد نبی و مسجد حرام که درین دو واجب  
و حیض و قضا مطلقا داخل می تواند شد بدون غسل باقیمت بخلاف  
مساجد و بلکلی که بدین با داخل نمیتواند شد اما در رنگ نمی تواند کرد  
و چنانکه از روی در ایند و بدی دیگر بیرون روند و غسل واجب است این  
مسه را برای خواندن سوره یا عزایم و برای دخول مسجد و فتنی که در مسجد  
درنگ داشته باشد و قراوت سوره یا عزایم و دخول در مسجد واجب  
باشد بخلاف مسجبت که اگر کسی غسل مسجبت واجب باشد مانع نیست

از دخول مساجد و تراست سوره غزایم و تیر غسل واجب می شود چنانچه حایض  
و بقا را در آن وقت و قتی که خواهد که روزی در آنجا بخواند آنرا  
که فعل غسل نیکند بلکه این مقدار وقت باشد که فعل غسل نیکند بعد از  
منقطع شدن خون حایض و بقا پیش از دو روز دوم تر غسل و ایستاد بر نوبی  
که کسی ضمه او بسیار باشد تفصیل که باید و این مرتبه بسیاری او معلوم خواهد  
بود بعد از این اما تفصیلی است که این گزشت خون او پیش از جمیع بوده یا  
بعد از جمیع و یکی از نماز یا بعد از هر دو و اگر پیش از جمیع بوده در وجوب غسل  
خلاف کرده اند اما اگر غسل کند بهتر باشد و اگر بعد از جمیع پیش از نماز بوده  
واجب غسل با نفاق و این غسل در نماز و روزه هر دو اثر دارد و اگر  
بعد از هر دو بوده یا بعد غسل واجب نیست اگر خون متوسط باشد و اگر کمتر  
باشد برای نماز پیشین و دیگر غسل واجب می شود بعد از دخول وقت سستی  
و زای اینهاست و تیمم واجب است که باشد به یکی از این مذکور است پیشین  
پس از آن جنب و حایض و قضا از مسجدین که مسجد حرام است و تیمم سستی  
غیر از اینهاست و در آنجا می شود و وضو برای چیزهایی که ذکر کرده شد سلب بیرون  
آمدن بول و جدا شدن غایط از خروج و سلب بیرون آمدن با از موضع  
طبیعی و از غیر طبیعی و قتی که موشاد شده باشد یعنی سه نوبت از جای دیگر بیرون  
آمده باشد یا آنکه موضع طبیعی باشد که اول بار از هر جای بیرون آمده باشد  
سویب و وضو است و لیب حیوانی که حرام را باطل کند یعنی شستن و دیدن را با  
بر طرف سازد و اگر چه جنب نعد بری باشد یعنی کسی که گوید یا که باشد نعد بر  
کنند که اگر شستند او بیسای بودیم لیب این خواب می نیدیم و می دیدیم و دیگری  
هر چه عقل را از ابل کند موجب وضو است و استیاضه فلبه نیز از وضو حیث  
وضو است و در آنجا می شود غسل لیب حیث وضو است و استیاضه فلبه نیز  
تغایر و مس میت و قتی که او را غسل ندادند باشند و بویست مسلمانان و کسی  
که در حکم مسلمان باشد مثل اطفال مسلمانان و تیمم واجب می شود بوجوب حیث

تیمم

وضو و غسل و قتی که از وضو و غسل عاجز باشد و عکس از وضو و غسل تیمم  
تیمم است مثلا شخصی بی تیمم بود و حالا قادر و ممکن شد از وضو و غسل و بتقصیر  
نوبت کرد در یافتن وضو یا غسل را پس این قدر او بر وضو و غسل نوبت  
واجب تیمم مشروط است که تیمم اول او لیب است ممکن او بر فعل مبتدئ بر طرف شده  
بر آنکه واجب می شود وضو و غسل و تیمم بندر و سینه ندر که آن نعد و بمان است  
پس هر وقت که چیزی شود اسباب طهارت مثل بول و غایط و ریح و غیره  
که در وقت در رفع این اسباب قصد استیحات در نیت با رفع حدث و بلی  
یا آنکه اضافه کند به حدث را یکی از این اسباب مذکور اما درین که  
حدهای دیگر چون از غسل جنابت است یا نه خلاف کرده قضا درین مبتدئ  
و نیت صفت رساله احوث مثلا بر شخصی غسل جنابت مس میت یا زلی  
که با وجود وجوب این دو غسل بر او غسل جنس مثلا واجب است که اگر  
یکی از این غسل را بر غیر غسل جنابت در وجوب آورد بوجوبت از غسل جنابت  
و بر هر یکی علی حده غسل واجب نیست و اگر چه ستر عورت کسی را که بخلا  
مرد و از کسی که حرام باشد بر او کشف عورت دوی حرمت باشد چه اگر  
از بوان و صبی و حیوانات و زوجه و مملوک ستر عورت واجب نیست  
و نیز واجب است بر او جنابت کردن از روی نعد نشستن و پشت  
بقبله کردن و اگر چه در خوانه باشد و واجب است که مخرج بول را با آب  
پاک و پاک کشیده بشوید تا پاک بکلیت باشد پاک بباله آنچه مشهور است  
آنست که کمتر از دو مقدار از آن بر سر شود که مانده آب بر سر در شرط  
آنکه آن آب بر سر از سر ندر جدا شود و همین در از ازاله غایط مشهور است  
آب شرط است که بجزقه و سنگ پاک بشوید و در پاک شدن موضع غایط  
مشغول آنچه اعتبار کرده اند آنست که چند آن بشوید که پاک بشود  
و آن وقت معلوم میشود که مخرج غایط در محل شستن در شستن  
باید کند و دل کو این وجه بر پاک شدن مخرج پس اگر غایط مشغول  
نباشد اعتبار دارد و آنکه بابت بشوید یا به مسح پاک که آن کلونج

با سه سنگ یا سه فرقه بشرط آنکه با آب نشوید یا به مسج پاک آن کلمه  
 یا سه سنگ یا سه فرقه اینها پاک باشند و خشک و قوت قلع نجاست  
 داشته باشد که بسیار نرم نباشد اگر چه سه طرف یک سنگ  
 باشد بخانه کند پاک میشود با آنکه چیزی در جیبی استخرا کند مثل گوش  
 خشک شده یا نماند خشک شده هنوز با آنکه پاک میشود اما این نعل چوبست  
 و او را کثرت است پس اگر سه سنگ پاک نشود و اجرت زیاده کردن  
 و اگر بد و سنگ پاک شود و واجبت که کامل کرده اند سه سنگ را و هیچ فرقی  
 نیست میان موضع طبع و غیر طبع ما و امی که معتاد باشد در پاک شدن  
**فصل دوم** در بیان آنجا که آب مطلق و مضاف و اسرار  
 می باشد اما آب مطلق آنست که اسم آب بر او اطلاق توان کردن  
 بی قیدی و جمیع بنا شده سبب کردن اسم آب را از وی و این آب  
 در اصل خلقت خود پاک و پاک گفته باشد که اگر چیزی از نا پاک با او  
 ملاقات کند نجس آن پاکت و اگر چه آنکه تقییر کرده باشد بشرط  
 آنکه این تقییر او را از اطلاق اسم آب بیرون نبرد پس اگر ملاقات  
 کند با آب مطلق نجاستی ملا حظه کنیم که جاریت یا غیر جاریت  
 که نایب باشد یعنی از زمین یا سنگ بیرون آید ملاقات نجاست  
 بلند میشود و اگر چه کثرت از کثرت باشد ما و امی که تقییر کنند رنگ او یا بوی او  
 یا طعم او نجاست که اگر تقییر کرده باشد بلند است آنچه تقییر کرده و ما  
 بعد متعیر که باشد بلند نیست و آنچه تقییر کرده و قوی پاک میشود و کثرت  
 او بر طرف شود و اگر چه بر طرف شود که از خارج چیزی با او ملاقات  
 میکند و اگر آب غیر جاریت خالی از آن نیست استفاده در حوضی  
 یا کوئی یا آب جامت اگر آب جامت پاکت و حکم آب جاریست  
 و او در وقتی که مشتمل بر کثرت باشد یعنی متصل بکلی باشد یا متصل  
 بجاری و اگر آب بارانست در حال باریدن او نیز حکم آب جاری  
 ندارد و اگر آب استفاده است خالی از آن نیست که اگر است یا کلمه

از کثرت

از کثرت ملاقات نجاست بلند میشود و در پاک شدن او با آنکه چند آن آب در او  
 بریزد که کثرت او است قوی برین است که پاک میشود خواه با آب پاک که  
 ساغر تو یا با آب بلند که بلند است خواه با آب پاک که ساغر تو پاکت و اگر  
 آب که باشد یا بیشتر ملاقات نجاست بلند میشود و قوی که تقییر کرده  
 باشد نجاست و طریقی پاک شدن بگردانیدن آب کثرت از کثرت که بلند  
 شده باشد ملاقات نجاست و آب که با بیشتر کثرت بلند شده  
 باشد آنست که تک که آب را یکبار برود بریزند تا پاک شود اگر تقییرش  
 بر طرف شود و اگر کثرت کردی دیگر برود بریزند تا آنکه تقییر او بر طرف شود که  
 اگر تقییر او بر طرف نشود پاک نیست و باید آنست که اعتدالت از روی  
 وزن مقدار هزار و دو و نشت رطل عراقی و رطل بکصد و سی و نهم است  
 و از روی جنب و نشت موازی چهل و دو و نشت و هفت و نشت شتر است  
 از بسیار مستوی الملقه و اگر آب جاه باشد بلند میشود و قوی که تقییر کرده  
 باشد نجاست با نقاشی فقط ملاقات نجاست بنا بر احوال و  
 پاک میشود و یکشیدن آب ما و امی که تقییرش بر طرف شده باشد  
 و بنا بر قول آن کسی که آب جاه را ملاقات نجاست بلند میداند  
 برین قاعده آنست که اگر تقییر کرده باشد یا آنکه شتر در و مرده باشد  
 یا کاه و بزی یا جابزی است گفته باشد مثل شراب و نفع در جاه ریخته  
 باشد یا آنکه منی یا خون حیض یا استخاضه یا نفاس در جاه ریخته باشد جمیع  
 آب را یکشند و از برای مردن خود است و است و ماده کاه و هر کدام  
 که در جاه میزند یک که باشد یکشند و از برای مردن است در جاه و اگر  
 چه انسان کاف باشد و مشا و لوبیکشند لوبو معناد و از برای سیرکین  
 آویز و حی که در جاه افشاده باشد و از منی باشد بخواه و لوبیکشند برای  
 مردن سینه که در جهه مثل سنگ باشد از روی حج و نیز چهل لوبیکشند برای  
 بول مردان و برای خون بسیار و مقدار خون دو کس تقییر باشد و نشت  
 و لوبیکشند برای باران که بول و غایط آدمی را در جاه آورده باشد

**بگشاید** یا برکنک راوده و **بگشاید** بر این غایب آدمی وقتی که خشک باشد و

هنوز سنتش نمانده برون آرد و برای خون اندک که مقدار خون فرج  
مردنی باشد و مفت و لوبکشند برای مردن مرغ و برای سگ وقتی که زنده  
برون آرد و برای سگش مرده که امانی کرده باشد یا از هم رفت باشد  
و برای بول صبی و پیش بعضی آنت که اگر چیزی در آب جاه مثل  
گند مفت و لوبکشند اما خالی از اشکال نیست و بیخ و لوبکشند  
برای سگ کنی مرغ که سرگن آدمی خورد و و از برای ماری که در جاه مرده  
باشد و یا سگش که در جاه پیر و زده هنوز امانت ناکرده و از هم جدا  
نمانده برون آرد و لوبکشند و یک لوبکشند برای بول  
رضیع یعنی پسری که شیر خواره باشد و برای مردن گشک و مانند  
آن هر چه باشد اما ترصفت رساله کشیدن آب سنت است  
وقتی که کفینه نگردد باشد و وقوع اینها اگر تغییر کرده از یکدیگر بقدر  
صحیح گردد و در باشد اگر زمین سخت یا جاه آب بالا تر باشد یعنی آب  
جاه بجایی باشد که مثل آب از آنجا است بخانت جاه بالوجه  
باشد که اگر یکی از اینها واقع نباشد سنت است که مفت که از یکدیگر  
دور باشد آنها آب مضاف آید که اسم آب بر روی بی فید  
الطلاق بتوان کرد و صحیح باشد که اسم از سبب کشند مثل آب  
کل یا اینکه عنقریب شده باشد باب مطلق جری که سبب الطلاق است  
از و توان کرد مثل آب زعفران و او در اصل شرع پاکت و لیکن  
با و و حیوانی توان کرد و مثل بی توان و از آنجا است بر بی توان  
که پس اگر برای طهارت مضطر بود و حال آنکه یافت نشود بیج کند  
و بند میشود آب مضاف بلا قنات بخانت اگر چه که باشد یا شیر  
و آب که بی در وقتی که مطلق شود که اگر چه اندک تغییر بان مایه باشد  
مردنی گند و طریقی شدن او است که با و را مقصود است و نیز با سبب  
که با جاری چند آنکه اوصاف او بر طرف بود و صحیح باشد اطلاق

بار

اسم آب بر پس اگر آب مضاف باشد و او را اوصاف که رنگ  
یا بوی یا طعم است بر طرف شده باشد و خواهند آب مطلق مختص  
سازند یا حکم بر اطلاق او کنند می باید که برای او بقدر اوصاف صاف میانه  
حالت کتبه و مختص سازند آن مقدار که عمل حکم کند بسبب اضماع او  
و شیخ جعفر طوسی فرموده اند که حکم بر اکثر است یعنی هر کدام از این  
و اگر مضاف او صاف بر طرف شده است و دیگر مطلق که پیش از  
از مزاج بیشتر بوده است بعد از آن امتزاج حکم بیشتر است پس  
اگر مشتبه شود و آب مطلق باب مضاف هر کدام علی حده و مقصود  
سازد یا غسل کند وقتی که آب غیر مشتبه نباشد و اگر مشتبه باشد  
آب مطلق باب غسل یا بمصوب اجتناب و جهت آنکه آب مطلق  
آن مقدار نباشد که وضو یا غسل را کفایت باشد و ممکن باشد که او را  
خرج کند باب مضاف بقدر طهارت و اطلاق آب بحال خود باقی  
و اجتناب مرغ کردن ماص احوال وقتی که بنزد این آبی یافت نشود که اگر  
یافت شود اختیار دارد در آن که باب مختص طهارت کند یا تغییر  
مخرج است آب اسار سور چیزی را میگویند که رسیده باشد  
با و چشم حیوانی پس سور حیوانی تابع آن حیوان است در طهارت  
و بخانت و کرامت نگاه بداند مکر و دست سور مرغ خاکی و آب  
و استر و خوزن حایض منیم باشد بعد طهارت و آنچه گوشت او را  
نخزند مثل جلال و حیوان که مرده خوار باشد الجلال ل حیوان الذی  
بشدی بعدرة الانسان بشرط آنکه موضع ملاقات از آنجا است  
خالی باشد و مکر و دست سور پیش و وزعه و مار و در و پناه و جو که پس  
و سوج مثل بورنه و غیره اما در سور ولد الزنا قوی بخانت و اضماع  
شده لیکن ضعیف است و باید چیز پلید را مثل آب و طهارت  
استعمال نکنند در حال اضطرار که اگر استعمال کرده باشد از  
حدث بحال خود باقیست و طهارت و نماز را عاده می باید



اگر خواه وقت باقی باشد از حدت بالجلال و خواه بدون زین  
 باشد و بچنان استعمال کند چیزی بلند را در از الیه جنب بر تفضیل که  
 بیاید و خوردن و نشامیدن نیز استعمال کند مگر وقتی که حرورت  
 باشد پس بقدر حرورت استغنا کند اما ادی که جدا شد با از اعصاب  
 وضو و غسل پاکت با دیگر وضو و غسل بیوانند که در باقی که جدا شد  
 با از اعضای وضو و با غسل نیز با دیگر وضو و غسل بیوانند کرد  
 و اما اگر دست و آبی که جدا شده باشد یا از با از اعضای وضو و غسل  
 پاکت با دیگر از محل غسل است خواه تغییر کرده باشد یا نه بنا بر حضور  
 و حتی که از حدت بول باشد یا از حدت غایب که هیچ نجاستی دیگر با  
 آن نباشد از خون یا نیی پاکت اگر تغییر نجاست کرده باشد و نجاست  
 نیز محل بول و نجایب ملاقات کرده باشد پس اگر بعد از استجماع وزن  
 آب زیاد شده باشد در آن دو وجه است و مکره است استعمال کردن  
 در طهارت آبی را که در آن اما نجاست گرم کرده باشند و اگر آنجا مین  
 یا آیین نباشد و نجاست آبی که با شش گرم کرده باشند و در غسل انوایه  
 و مکره است استعمال کردن **فصل** در بیان وضو و در طهارت  
 میت و مقارن داشتن نیت را باشد او شستن روی و چاه دست  
 که مقارن دارد شستن دست وقتی که وقت شستن سنت باشد و  
 سنت و وقت که آب در آن باقی باشد و آنرا سر کشاده باشد چنانچه  
 دست اندرون آن توان کرد و آب بکف دست برداشتن و آب  
 آنرا که از کف باشد و غسل و تحویل آن توان کرد یعنی جایی که می توان کرد  
 بر و حدت از خواب باشد یا از بول یا از نجایب و از آنجا چنانکه  
 وضو سازنده باشد و استند است حکم نیت و اجابت تا آخر وضو یعنی  
 فعل منافی و مقصد فعل منافی در وضو کند و جهت نیت بول چنان  
 است که آنرا متوجه است به استکراهه بول و صومعه به الله الله و بسیار سی  
 بگوید که وضو میسازم مگر جهت مساج بودن نماز برای آنکه در نیت

از نماز

نوبت بخوابد اگر هم گذر نفع حدت را با استباحه و نیت یا الکفا برفع  
 حدت کند صحیح است و وقتی که در ایام الحدت نباشد یعنی سلس البول امطن  
 با استباحه نباشد که اگر ایام الحدت الکفا بقصد استباحه کند تا آنکه  
 قصد نفع حدت زمان سابق نیت کند تا الکفا برفع حدت تواند کرد  
 یا آنکه هم گذر نفع حدت را با استباحه پس اگر هم گذر نیت منافی  
 را یعنی قصد را کند مثلاً یا لازم اخیری را مثل کسی یا خشک است  
 و وضو صحیح نیت و واجبت شستن روی و ابتدا کردن از آنجا که  
 موی بر رویه تا بر آوردن اگر مستوی لطف باشد یعنی اصله و از نزع  
 و از نزع نباشد که اگر یکی از این باشد تقدیر کند باین معنی که اگر  
 مستوی لطف میبودم از یک منبأ شستن از آنجا بشودید بر او انا  
 و نهما تقدیر که اگر یکت همین و میان این آن فرایند و از روی اگر مستوی  
 لطف باشد یعنی خلق اکبر است و روی او بطن اعتدال باشد که اگر حق  
 نباشد تقدیر کند باین معنی که در مقدم گذشت که خواه که اگر کفانی  
 او بطن اعتدال نباشد و خواه روی وی دو اجرت که ظاهر بود  
 را بشود اگر محاسن باشد باین موی را شستن و اجبت نیت  
 اگر چه پیش شک باشد و آنچه از برابر وقت زیاد باشد شستن  
 و اجبت نیت اما سنت است شستن زیادتی موی و باین موی را  
 در محاسن شک و واجبت شستن هر دو دست با هم قبض و ابتدا  
 از هر قبض کند و مقدم داشتن دست راست بر دست چپ و  
 شستن موی که در دست باشد ظاهر و باطن او را و گوشت زیادتی  
 که در دست باشد با انگشت زیادتی و ناخنها را اگر چه در آن باشند و  
 سنت زیادتی که باین مرفقی باشد خواه متمیز از دست اصلی باشد  
 یا نه و اگر دست زیادتی بالای بالای مرفقی و متمیز از دست اصلی باشد  
 شستن او واجبت نیت مگر آنکه متمیز نباشد شستن و اجبت نیت  
 و صح کردن واجبت بر موی که خاص است بر پیش سر یا بر پشت

پیش بر برتری که بر دست او باشد یعنی آن از نو بر نه ارد و مسح کردن بخندار  
گفته است که نام مسح کردن بر این افند و اگر بر عکس مسح کند که از  
پیش بگیرد و یکانب با لار و ویتیر جا نیز است و مسح کند بر پوست  
پشت هر دو پایی بدین ترتیب که ابتدا از سر انگشتان پای کند و بگردد  
تا برسد به و استخوانی که میان پشت پای بلند بر آمده است آن مقدار  
که نام مسح بر وی اطلاق کند و اگر این آب مسح را از عوی روی خود  
بر دست سینه باشد و قی که دست او خشک شده باشد و مکروالت پای بر عکس  
مسح کند و ترتیب نگاه دارد چنانکه ذکر کرده شد و ملاقات واجبست یعنی  
کامل گردانیدن و صورت اجزای آنک خشک شود اعضای که مسح شده اگر سینه را  
چوب سیاهی که مادی است بعضی گفته اند که درین حال رعایت کردن آنکه خشک شود  
اعضای که از پیش شسته از وساق قطع می شود و این وجه در وقت و دیگر  
میاید که خود بخود و وضو بگیرد و در غیر در حال اختیار که اگر در حال اختیار  
اختیار باشد و یکی او را وضو دهد بایست و میاید که پاک و پاک  
کنده باشد آنی که با وضو میگردند و غسل میکنند و شرط آنست که آب مساج  
باشد یعنی عصبین باشد و مکانیتر مساج باشد اگر چه ایاحت است مکان  
بجست ظاهر باشد و میاید که محل وضو خاصه و محل غسل پاک باشد و اگر  
چون پاک گردیدن محل ایشان سوراخ باشد یعنی عضو عضو را پاک کند و  
بعد از آن وضو و غسل را بجای آورد اما در محل تیمم تفصیلی دارد  
و پیش بعضی آلت که اگر اول وقت نتوانند محل تیمم پاک گردانند  
تیمم کنند و نماز کنند و نماز پیش بعضی آلت که توقفت میاید که در نماز  
ضقی وقت نتوانند و اگر امیدوار نیست در اول وقت تیمم کند  
و نماز را بجای آورد پس هر وقت که او را خشکی حاصل شود در  
انفعال وضو و در امتنان وضو باشد بجای آورد و هر گاه که  
شک یا در وقتی گرفته و بعد از آنکه وقتی که اختصاصی غسانی  
و وضو خشک شده باشد این زمان وضو را از سر کرده و اگر خشکی

عاری

تاریخ او شود بعد از اتمام شدن وضو اشکات بان شک نکند پس اگر کسی تحقیق داند  
که چیزی از واجب وضو ترک کرده باید بان چیزی ایجاب آرد خواه پیش از اتمام  
شدنی وضو باشد یا بعد از اتمام شدن اما هر وقت که شک بسیار شد اشکات  
بان شک نمیکند زیرا که اعتبار به آن شک میخورد و اندو اگر کسی که تحقیق داند  
حدث را و شک در حدیث او کند که طهارت است بیک وقت او را طهارت باید کرد یا بیک  
طهارت را بقیه داند و شک در حدیث کند احتیاج بطلهاست و بیک وقت و اگر هر دو  
را بقیه داند شک کند که ازین دو که ام مقدم واقع شد ملا حظ حال خود کند که پیش ازین  
هر دو وجه حال داشته باشد طهارت بوده یا با حدیث اگر طهارت بوده حالا حکم بر حدیث خود  
میگذرد و وضو میکند و اگر با حدیث بوده حالا حکم بر طهارت خود میکند و اگر حال خود  
را پیش ازین هر دو معلوم نداند طهارت بر او اجبت پس اگر در راهی  
بوده باشد که بعد از هر حدیث طهارت میکند یا عکس آنرا این تعاقب او را  
نابود یعنی کند بنا بر آن مذهب و مباحست چه در آنرا چیزی در موضع غسل باشد  
مستثنی از آنست که در پیش یا در پیش باشد و بر آنجا نته سینه باشد از آنکه  
یا بکین کند چند امه آب بشیر برسد بشرط آنکه از آن مسخ پاک باشد و اگر  
در جهه در موضع مسح باشد آنرا میاید که شود اگر چه بخیل آب نمان رسا  
نید بشیر و هر گاه از کتوان عاجز باشد این زمان مسح بر ظاهر او کند  
بشرط طهارت طاهران نته پس اگر در موضع غسل با مسح و از وی مالیده  
باشد یا شکسته باشد و او را بسته باشد همان حکم صاحب جسمه  
و در کیفیت طهارت فصل چهارم در بیان غسل و آن  
بر چند وقت بل غسل جنابت و واجب میشود یا ترال منی بحدیث  
که از آن شود خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه بجماع و خواه  
بغیر جماع و اگر چه با پیش منی باشد در جامه که مخصوص است با آنکه  
در جامه که مشک باشد میان او و غیر او منی یا قشر شود غسل برود  
یعنی که ام واجب نیست مثل فرجی که دو کس پوشیده حوا پندند  
یا طانی بر زیر خود انداخته یا بر خود پوشیده باشند پس اگر در خصوص

من بافته شده باشد حکم کرده بشود و بلوغ آن در جنب جامها امکان بلوغ  
 و غسل و در کتبی بعضی این بر فاعل ۹ ام بوده در حال جنابت بر معقول  
 نیز ۹ است پیش از غسل و بعضی گفته اند که اگر کسی چهار یا بی را جامع  
 کند و اترال نشود بر و غسل واجب نیست اما پیش حضرت روایت  
 غسل اولی اینست و نیز بالغ و فنی که جنب شود حکم جزئی است و تعلق اول  
 اما غسل واجب نیست بر او و آب است که بر جنب بالغ تمام بود بر و ۶ ام است  
 بل ۹ است بر جنب پیش از غسل نماز کردن و روزه داشتن و طواف کردن  
 و مسکنت قرآن و اما هر سه و اما در حدیث مسلم در داخل شدن در  
 مسجد و قرائت سوره بقره و غیر اینها و بعضی ازین سوره را اگر چه بعضی  
 باشد که مشرک باشد میان این سوره و غیره مثل بسم الله و غیره  
 یکی ازین سوره عزیمت و اجتناب و مفاد و استسکان است را با فاعل میگویند  
 که مقدم است بر غسل مثل دست شستن و دهن شستن و بینی شستن  
 با مقدار داشته چنانکه از سر و مدام بر حالت باشد تا فاعل شود و  
 نیت بر لی چنانکه است غسل لا یتبایح الصلاه لوجوبه فرقی الله  
 و بر فاعل چنانکه غسل میگویند چنانکه میباح بودن نماز برای آنکه  
 و نیت نوبت بعد از آنکه اگر هم کند روزه حرام را اما اگر چه حرام  
 کند صحیح است بتفصیل که در نیت وضو گذشته پس شود و سر را با کردن  
 و گوشه را و از سوراخ گوش آنچه نماید بعد از آن جانب راست را بشوید  
 و بعد از آن جانب چپ را بشوید و تحلیل کند اگر منع کند از رسیدن  
 آب بیشتر مثل انگشتری یا سوسنی اگر چه شستن موی در غسل واجب  
 نیت موقوفی که شستن موی نیت باشد شستن موی اختیار دارد  
 در شستن موی و نافی بعد جایی شرط نیت و ساقط می شود و در نیت  
 در غسل واجب است بر وجهی که ذکر کرده شد و مولات و در نیت شرط نیت  
 نیت و ساقط می شود و نیت با رعایت مقدار و در نیت و اگر چه  
 ۶ روز بدن بابت و تابع سازد و باقی بدن را با آن جزای نیت پس

الذوات

چیزی از بدن مانده باشد که آب یا رسیده باشد اعاده کند آن غسل را اگر آن مقدار  
 زمان گذشته باشد که در وقت گویند که یکبار شسته نشد اگر آن چیزی را شستید  
 بعد از غسل که اگر این مقدار زمان نگذشته باشد و فی الحال آن عضو را شستید  
 غسل او درست است و اگر در غسل بر تنی عوی مانده باشد شستید که شسته شده باشد  
 شستید از او بعد از او نیز او را نیت که پیش از غسل استبراه می کند و استبراه  
 کند یعنی از باطن قضیب بگذرد و بکشد تا منتهی قضیب شود نسبت کسی که او را از زوال  
 منی شده باشد که اگر چنین کرده باشد و تری بعد از غسل بلند کرده باشد از  
 اثری میت و اگر بچکد ام نموده باشد و با بول نموده و با امکان بول کردن بر او  
 اگر تری بلند غسل بود و اجنبیت پس اگر بول کرده و اجنبیت نموده اعاده و غسل  
 با وجود آن تری و اگر صحنی در آنجای غسل در وجه آید که اجنبیت او را تمام کردن  
 آن غسل قبول صحیح است اگر در موضع نجسی باشد و غسل کند با هر کس اول پاک کند  
 این عضو را که بر موضع نجس است و بعد از آن قصد غسل بر آن عضو است بر او  
 باقی افعال و اگر غسل جنسی است و غسل استنجاء و فاس و غسل مس میت  
 و غسل میت و کیفیت این افعال مثل غسل جنابت است اما با این افعال  
 وضو و اجنبیت جز پیش از غسل و خواه بعد از غسل پس اگر حدیثی در میان این  
 افعال باشد موقوفی که بعد از انجام این افعال سازد جز اگر پیش از غسل  
 وضو ساخته باشد بجنب چنانکه در اثری غسل و وضع شده بود باطل است  
 اما جنسی چنانکه متعلق بوده باشد در اغلب اوقات سلامت و در قضیبی  
 دارد و سوزش و جوارش می آید و وقت آمدن این خون از زنا سلی  
 تا صحت سال است از قشری باشد یا بنطه و سر آمد است که چه بوده  
 باشد که در وقت باشد یا در عکس و اگر غیر این بود و بوده باشد از زنا نیت  
 تا صحت سالگی پس اگر شسته شود خون جنسی و خون بکارت نیز در موضع مخصوص  
 بنهد اگر طوق و از بیرون آید یعنی جمیع اطراف او بخون از عشته شسته است  
 خون بکارت است و اگر زین باشد خون جنسی است پس اگر اجنبی یا یکی  
 در اندرون مجروح باشد و منزه از غیر کردن که خون جنسی است یا در وقت  
 بیزنند اگر خون از جانبی می آید خون جنسی است و آن خون در وقت  
 و زود صلب است چنانکه اگر ایام طهارت و اگر ایام طهارت است  
 پس هر وقتی خون بر او ریختی ابتدا او را شستاده روزی باشد تمام این جنسی است  
 اگر چه در میان این دو روز بعد از آن روز متصل دیده باشد یا یکی دست دهد

غسل جنسی غسل با هر کس اول پاک کند  
 این عضو را که بر موضع نجس است و بعد از آن قصد غسل بر آن عضو است بر او

یعنی خود پند و روز یا سه روز کمتر یا بیشتر و اگر خون از ده روز تجاوز  
کرده باشد خیالی از آن نیست که ذات عادت یا نه اگر ذات عادت  
بعادت آلت که دو نوبت حیض خود را یک نوع پند یعنی هر دو بار باشد  
در اول ماه دیده باشد و ایام را نیز موافق پند و ابتدا آمدن خون منقطع  
شدن را نیز مگر دستور پند که اگر اینجا متفق نباشد در آنچه اتفاق  
واقع شده باشد عادت او همانست بر آن عمل کند پس اگر بعد از ایام  
عادت خون پند یا هر یک روز یا دو روز صبر کند یعنی عبادت کند  
اگر خون منقطع شد غسل کند و اگر منقطع شد نیز غسل العطاح حیض کند و غسل  
سختی کند اگر در روز منقطع شد حیض است یعنی در یک ربع العطاح حیض  
کند و اگر از ده روز تجاوز کند قضا کند تا زوزه آن یک روز یا دو روز  
را که بعد از ایام عادت ترک کرده بود و زوزه ایام عادت را قضا کند  
چون که معلوم شد که آنچه از عادت گذشته بود حیض نبود و این ذات  
عادت خود خون که دره حمل بر حیض میکند و عمل حیض میکند و اگر ذات  
عادت لیب منقطع است یا مبتدا اگر منقطع است یعنی عادت  
داشته و لم کرده برود و اجرت که عمل بر کبیرا که پند یا باشد او را نیز  
است که خون را مختلف پند و از ده روز تجاوز کرده باشد و اگر بقیه  
حیض پند که از سه روز نباشد و بیشتر از ده پس آنچه بقیه حیض باشد  
عمل حیض کند و باقی را عمل سختی کند و اگر در آخر نوبت عمل بر و آیت  
کند اگر عده وقت حیض را فراموش کرده باشد که اگر یکی از این دو فراموش  
کرده باشد هر کدام که با یاوشش باشد بان عمل کند پس اگر عده با نوبت  
اختیار دارد و مخصوص عدو ایام حیض خواهد از ده اول با او شرط یا  
هر جا که اعتبار میکند نیز است و اگر وقت با نوبت است پس از وقت  
بعضی میداند که ایام حیض بوده از حیض منگردد و احتیاط میکند در وضع  
کردن میان عمل حیض و سختی در او قالی که احتمال حیض و سختی  
باشد آن اوقات را در بطرف احتیاط در وضع کردن جنابت که شستن  
روزی مثل غسل کند در اوقات نماز و وضو سازد و آنچه با نوبت  
از عمل سختی کند بعد از این ذکر کرده خواهد شد جای آورد و طریقی مثل  
جای آوردن چنین است که غسل جهت العطاح حیض کند و غسل  
دیگر جهت سختی است بتفصیل که در باب سختی بیاید اما پیش مصف

رسا در آنچه راجع است اینست که عمل بر و آیات کند درین صورت درو است  
که واقع شده چنین است که از ماه صفت روز حیض که در یا شش روز یا  
یا آنکه از ماهی سه روز حیض کرده و از ماه روز یا بر عکس اختیار دارد  
و بجز روایتی که عمل کند بجز آیت از وقت بعد آلت که از حیض  
او بوده حساب میکند و باقی یکی از این روایات را با وضو میکند اما  
بسته آلت که ابتدا حیض او است وقت ایام حیض خود بخوبی کند او نیز  
عمل بجز کند اگر کبیری و از ده اگر نه رجوع کند بعادت زمانی که از حیض  
او باشد از جنابت برود و اگر آن زمان نباشد رجوع کند بعادت زمانی  
که از حیض است و سه سالگی به او بر ابر باشد و اگر این زمان نباشد  
پایانند و مختلف عادت باشد بر و آیات از پیش معلوم اما مسما  
در اغلب اوقات خوبت نزد سر و اجرت عبادت کردن او بر  
و چه پند در موضع مخصوص مند اگر پند بخون اغشته شده بر بدن آید  
و خون در پند در بنامده و اجرت که پند را بدل کند و پاک کند آنچه  
از محل ظاهر باشد و وضو سازد بر ای هر نماز و اگر در پند خون در  
آمده باشد اما سبب بگردد باشد باید که آنچه ذکر کرده شده در  
عمل آورد و نفس و همدوره را که بر بالای پند بسته بود و غسل کند  
برای نماز صیاح و اگر سبب کرده باشد یا کمال آورد و  
غسل دیگر کند بلی برای نماز پیشین و دیگر هر نماز را پاک کند برای  
نماز شام و نفس هر دو راجع گذارد پس هر وقت که افعال نماز  
را پاک می آورده باشد حکم ظاهر دارد که اگر ترک کرده باشد چیزی  
ازین حکم که عادت را نماز او هیچ نوبت یا ترک کرده باشد چیزی  
از غسل صیاح را یا از آن غسل پیشین زوزه اما صحیح نیست  
هر وقت که خون او منقطع شد برای بهتر یعنی خلاص شده باشد  
شد باقی معنی که خون استیاده باشد و نباید و اجرت که گاهی آرد  
آن چیز را پیش از استیاده قضا صیاحی آنچه کرده باشد از وضو پیش  
اما قضا خوبت که بعد از ولادت که اگر پیش از ولادت خون  
پند تقاس نوبت و بدون خون بر تقاس لیب و بیشتر ایام تقاس  
ده روز است سایر مشهور که اگر خون از ده روز تجاوز کند عادت  
عادت عمل بعادت خود کند و منقطع بود و منتهی بوده روز عمل تقاس  
کند و نوبت یعنی دو فرزند که یکبار آمده باشد برای ایشان دو

نقاس اعتبار کند یکی از زمان ولادت او یعنی و دیگری از زمان ولادت او  
و فرق است میان حایض و نقاس در ایام اقل چون اگر اقل ایام حایض سه روز است  
و اقل ایام نقاس را حایض است و پتر حایض دلالت بر بلوغ دارد و نقاس ندارد  
و حایض در انقباضی عده دخل دارد و نقاس ندارد و دیگر وقت که حاصل از زمان باشد  
این زمان نقاس حایض در عده شریک است آن نقاس را جای حایض اعتبار  
کند و برای او حایض دیگر توفیق کند تا عده او تمام شود و شریکند درین که حرام است  
ایشان را شروع کردن و چیزی تا که طهارت در آنجا شرط باشد مثل نماز و زوجه و طهارت  
و غیره و همچنین شریکند در آنکه حرام است و حلی کردن در قبل ایشان و اگر واقع شده  
باشد تقدیر کند و کافر می شود کسی که وحلی کند بجای او در قبل زن حایض یا نقاس  
و حال آنکه آنکه درین حال وحلی حرام است و سنت است و کفارت دادن بسیار  
که قیمت او در تمام باشد اگر در اول حایض وحلی در قبل کرده باشد و بنفس و نیاید  
اگر در میان حایض باشد و بریغ و نیاید اگر در آخر حایض باشد و همچنین شریکند در  
طلاق دادن زن حایض و نقاس را وقتی که دخول باشد و حلی نباشد و شوهر او  
حاضر باشد یا در حکم حضور باین معنی که حال زن دانند که در حایض است یا در غیر  
و دانند که از طهارت اقم فعل بطلی و دیگر کرده یا نه و مگر ولست وحلی کردن بعد از آن  
که پاک شده باشد از حایض یا نقاس قبل از غسل باصح اقوال اما کس میت  
و در غسل و میت که میت نبوت چنگ شده باشد و هنوز غسل نکرده  
باشد بر وجه منقول و چنان اگر میت کند عضوئی که در دست است یا شده خواهد  
عضو از مرده جدا شده باشد یا از زنده غسل و میت اما اگر میت کند عضوئی  
را یا بشهیدی را که یا مرده که هنوز نبوت چنگ نشده باشد یا آنکه او را غسل صحیح  
داده باشد یا عضوئی را سه غسل تمام داده باشند یا بر قول قوی یا آنکه  
کسی غسل کرده باشد که او را یک غسل شریک و کشته شده باشد برای  
آنکه غسل کرده بود و غسل واجب میت در رس کرده باشد حتی را که نداده  
باشد و چنگ شده باشد مگر با غسل فاسدی داده باشد اگر میت را  
غسل چیت فعلی کافر باشد یعنی کافر بی او را غسل داده باشد برای اینکه  
مسلمانی بتر نبوده یا آنکه مرده باشد پیش از آنکه او را بکشند چیت امری  
و حال آنکه او غسل کرده باشد چیت کشته شدن بر این سبب شریک یا  
آنکه کشته شد اما بر برای آنکه غسل کرده بود یا آنکه میت را تم داده

بگفته اند

باشد اگر عوض بعضی از غسل نشسته یا آنکه یکی از سر رو کا فر نبوده که او را  
غسل داده یا آنکه میت کا فر نبوده باشد و اگر چه او را غسل داده باشد  
و واجب است غسل درین این مذکور است و متر و مضمض رساله آنست  
که اگر چیزی برین عداقت کند میت پلید است و الا اگر خشک باشد پلیدا  
ست بخوبی و در حیت بر هر میگیلی علی الکفايه که روی بقصد سازد مسلما  
یا کسی که بچنگ مسلمان باشد وقت حضور میت برین وجه که یا پشت اندازد  
او را و کف پای او را بچنگ بشکند که اگر نشسته روی بقصد باشد و چون  
خوابند که غسلش دهند بعد از آن که نبوت چنگ شده باشد باید که اول پاک  
سازند بدن را از نجاست و بعد از آن غسلش دهند باینکه در دروسی سدر آنوقت  
باشد بعد از آن سدر و کافور و زو بنا شده و این عملهای را بطریق غسل جنابت  
جای آورند و چنانکه در غسل جنابت از نقاس و میت هر دو چنان میت پس  
مقتدان وارد است را با اول هر غسل و برای هر سه غسل یک نوبت شریک  
بجنسیت و باید که میت را در حال غسل روی بقصد سازد چنانکه ذکر کرده  
شد و وقت حضور میت پس اگر مستعد باشد از سدر کافور سه نوبت  
غسل دهد با آب خالص دو نوبت اول بطن بر پشت و یک نوبت با  
صالت و اگر آب آن سفید نشود که یکی ازین سه غسل را کفایت کند  
و بی باید که مقدم دادند سدر را و تم دهند بدل از آن و غسل دیگر در  
آب یافت شود و مطلقا بدل هر سه غسل نمیشد دهند و اولی کسی از مردان  
بغسل دادن زن اوست اگر زن نباشد مردالی که مجرم و مجنون است در غسل  
زن یعنی اولی بشود اوست بعد از آن زمان مجرم تا آخر دو واجب است که کفن  
کند میت را بر سه جا در حال اجتناب که میت را و نفس و اوست که بفارسی گفت  
لکن میگویند و جاهه قسامت و جاهه ستر تا سری اما شرط است که این  
جاهها از جنس چرم باشد که مردان را در آن نماز صحیح باشد و باید که کفن را از  
اصل شتر که او بر او زنده مقدم بر ترش و و صحت پس اگر او را چیزی نباشد از  
پشت المال کفن او گفته اند از رکات و کفن زنی که بقصد دوام باشد و نا  
شتره نباشد بر شوهر او و او چیت و اگر چه این زمان مال دار باشد و نا شتره است  
که مان برداری شود هر گند در امری که بر او واجب باشد اطاعت شوهر  
و او چیت که ساجه سبع میت را کافور مالک دست است که بجا که امام  
حسین علیه السلام نوشینند بر جنس و آزار و کشاد قین و اسما و اله از دراع  
دست باشد از دست فرما یا از دست سدر یا از دست سید با بر درختی

که تر باشد تر است مذکور بود منتقول و نماز میت واجب علی الکفایه است پس  
 واجب است نماز برای مسلمان و کسی که بیک مسلمان باشد و منی او  
 نشانی رسیده باشد و اولای مردمان نماز میت کسی است که اولی  
 باشد باشد پس پدر اولی است از پسر و پسر از جد و جد از برادر و برادر  
 و برادر مادر از برادر پدری و برادر پدری از برادر مادری و برادر  
 در مادری از غم و غم از خالو و خالو از پسر غم و پسر غم از پسر خالو پس  
 اگر اولی حضور داشته یعنی بالغ نباشد کلان تر نماز کند و اگر اولی بیرون  
 نباشد حکم شرع اولی است و امام اصل اولی است از جمیع و اختیاج بدان  
 ولی درین حال ثبت برای نماز پس هر وقت که اولی با ساری باشد و تراغ  
 کنند در تقدیم مقدم دارند هر که می را که او را باشد یعنی بهتر است  
 کتبه اگر کسی باشد هر که دم که قیامت او پیشتر باشد و اگر برابر باشند  
 هر که دم که سن او پیشتر باشد و هر که نایب بیکر دلی وقت که او را است  
 نماز میت نشاند و اگر باشد نیز جایز است گرفتن نایب و نماز میت بدون  
 اذن ولی نجاست مشقعه بشود اما فراموش است و درین نماز دلی بشود  
 کردن و ستر عورت کردن شرط است اما طهارت شرط نیست و  
 باید که میت را بجایب روت مصلی کند در حال نماز و بایست آنرا حرمه  
 باشد و بسیار دور از مصلی نباشد و شرط است کند در حال نماز و یا  
 پشت انداخته باشد و بسیار دور از مصلی نباشد و شرط است  
 که مصلی در نماز ایستاده باشد در حال اختیار و نیت کند و پنج بگنجد  
 بگوید و شسته بخواند بعد از یکسر اول صلوات بر نبی و آل فرستد بعد  
 از یکسر دوم و دعا بر مومنین و مومنات کند بعد از یکسر سوم و  
 برای میت دعا کند بعد از یکسر چهارم و تمام کند یکسر پنجم و اگر میت  
 شافق باشد یکسر چهارم تمام کند و اگر خود کند یکسر پنجم تمام کند و دعا  
 کند نیز برای متفق و طفل بر وجهی که منتقول است دعا کند و بعد از نماز  
 واجب است که دفن کند او را در جایی که پوشیده شود و بوی او و نگاه  
 داشته شود از سباع و روی بقیعه باشد برین وجه که او را بپوشد  
 رات یکجا شده بر ترقی که منتقول است هر آنکه میت زنی کافر باشد  
 که حامله شده باشد از مسلمان او را پشت بقیعه دفن کند پس هر

هر وقت که عاجز شوند از دفن کردن بجای مثل آنکه پدر یا باشند باید که  
 میت را در آن ساروغ یا آنکه در ظرفی بنهند و روی میت را بقیعه کرده  
 پشت فرود کند و دو مرتبه کشتن فرود کند در چند موضع از جایز است  
 شدن آنکه او را دفن کرده باشند در زمین بعضی یا آنکه خاک شده  
 باشند یا آنکه شخصی خواهد که گواهی دهد بقیعه یا آنکه با و دفن کرده باشند  
 یا آنکه بقیعه خندند با و دفن کرده باشند چیزی فتنی و خواهند  
 که بدون آردن درین موضع کشتن فرود جایز است و نیز در است نقل  
 کردن میت را از جایی بجایی بعد از آنکه دفن کرده باشند یا آنکه بقیعه  
 مشرفه برند بشرط آنکه بکسب چیزی نرسد یعنی اعضائی او از یکدیگر بریزند  
 پس اگر میت نماز کند از ده باشد بر قبر او نماز کند و پنج حدی معین شد  
 جایز یعنی فقها تعیین شده است روزی کرده اند **فصل**  
 در بیان نیم باید که نیم بر خاک کند بد زنی که اتقان افتد یا بر کلونی یا تیر  
 سنگ یا بر سنگ آهن و گچ پیش از آنکه بچینه شود اما در معاون  
 و یکا و خاک که آینه شده باشد بخری که اسم خاک را از دست  
 کرده باشد یا بخیر نیم جایز نیست لبس هر چیزی که برو نیم صحیح است بخیر  
 نوی که مبره شود و بخیل آنچه و حرمه خواهد بخیریدن و خواهد با جازت  
 گرفتن یا بعبادت از کسی ستان یا بشاهد حال اگر کسی آب یا خاک  
 همه کند بکسی برای وضو یا تم و واجب است قبول کردن آن آب  
 و خاک اما قیمت آب و خاک را اگر همه کند قبول کردن واجب است  
 مکن جایز است پس اگر چیزی نیاید که برو نیم کند بقیعه جامه یا بند زنی یا  
 بیال آب نیم کند که اگر گرفت یافت شود و نواند که بری او وضو  
 سازد یا غسل کند معدم دارد بر نیم و بر برفت نیم کند و حرمه طلب  
 کردن آب بر چهار طرف و هر طرفی آن مقدار طلب کند که مقدار  
 یکی نراند از باشد در زمین ماهواره و مقدار و نیز اندازد در زمین  
 هموار چنانکه چیزی ازین مساحت باقی نماند پس اگر یکی را و یکیل خود

سازد در طلب کردن آب بر خشکوبت و خوبین آب برای وضو و غسل  
مستحب است اگر چه قیمتش زیاده از قیمت سوننی باشد و منی  
که قادر بر خریدن باشد و او را جزای در حال ننگند که اگر خردی کند یا  
ترسد که روی مادرش وی طافه باشد نیم و پنجم نیم کند و اگر بر  
سد بر نفسی خود آه نفس خود یا غیر خود یا بر مالی ترسد خواه از خود  
خواهد از غیر خود یا برای چیزی که تعلق با او داشته باشد یا غیر او  
اعاده کردن لازم نیست غازی را که نیم کرده باشد و اگر از روی  
عدهب شده باشد یا اینکه او را در روز جمع انبوهی خلق مانع شده  
باشد از وضو یا چیزی که کرده نماز کرده باشد اعاده الفدا لازم  
نیست پس اگر چیزی باشد و بعد از وضو و آن مقدار آب که یک  
کدام را کفایت کند شخصی بدل کرده بدین وجه که هر کدام که محتاج  
ترند با وضو غسل مقدم داشته میشود برای استعمال آب  
مبذول و همان جنب مقدم است اما باقی محدثین مثل حائض و نقی  
و مس میت اگر با جنب حاضر باشد اما اگر دو بجای رسد یعنی کسی بر بدن  
یا جامه او نجاستی باشد و او را در آن جامه جامه دیگر نباشد  
مقدم است مقدم است در آب مبذول بر جمع و در جهت در وقت نیت  
و مقارن داشتن نیت بزدن دست بر زمین و مداوم بر حکم نیت  
بودن تا فارغ شدن و صفت نیت بلوی چنین است که انتم تکلا  
عن الوضوء العنکلا استلحة الطلوة لوجه حرم  
و بفارسی بگوید که نیم میکند از وضو یا غسل جهت مباح بودن  
الگو و جهت توب بخدا درین جا رخ حدت بخنوا اند کفشت و او  
چیت که شکم هر دو دست یکبار با هم بر زمین زنده در حالی که  
تواند و ماد باشد و شرط است که کف دستها یکس باشد و آنچه  
برودت جنبه بر برای نیم پاک باشد و محل نیم تر پاک پاک باشد  
که پیشانی و کف دستهاست از زدن پس اگر نتواند عمل نیم را پاک

اگر اینان

کرد اینان با برین معذرت صحیح است نیم کردن شستن و کف کردن پیشانی  
بسیار بولت دست و پیشانی و کف دست و پشت دست و دست بچانت مستحب  
باشد و در جهت که مسح کند پیشانی را بکف هر دو دست از آنجا که موی سر  
رویده تا کنار بینی و ابتدا از بالا کند و اول آنست که چپین که هر طرف  
پیشانی است و حاجتین که هر طرف که ابرو و دست مسح کند اول است بعد  
از آن مسح کند پشت دست راست بکف دست چپ از کف متصل باشد  
و دست و او را زدن کوبند تا بر انگشتانی بعد از آن دست چپ مسح  
کند بشکم دست راست بر تپنی که ذکر کرده شد و در تمام موالات و جهت یعنی ساق  
در وجود آوردن افعال نیم را اگر چه بدل از غسل باشد و مانع نیست اگر اندک  
ناصله شود اما نه آن نوع فاصله که بغیر آن ستم ندین کوبند که تم نمیکند و بسیار خود  
نیم کند در حال اختیار که اگر دیگری را و را نیم دهد جایز نیست و ترتیب و جهت  
در نیم شستن است که برودت جزئی از خاک حسد بلکه سنت است که دست را  
بپیشانی و اگر خاک حسد باشد و جهت که برای وضو یکبار دست بر زمین زند  
و بر آن غسل و نیم هر طرف میشود و حق که وضو و غسل را یکبار معلوم آوردن  
بیشتر از یکبار اجماع است که اگر بعد از تکبیر اجماع قدرت بداند بر وضو و غسل و نیم  
او باطل میشود و اگر چه بنور کعبه نکرده باشد و جایز است که نیم کند در اول  
وقت اگر آمد و از آنجا که عدل راه ندانند و اگر امیدار باشد وقت کند با وضو  
و مسح میشود و نیم هر طرف که مباح میشود بر وضو و غسل تا بیک طرف است  
از جامه و تن برای طهارت و برای داخل شدن در مساجد و قبیح کفاسات تعدی کند باشد مسجد  
که با شستن است نیم و دوم بول و عارضه جزئی که کفشت او را نیم  
شستن آن خورد و او را نفس سطر باشد یعنی خون رونده و اگر چه او را خمریم  
عارضه شستن شستن برای طهارت است و حرام نمی و خون حرام که او را نفس  
سود باشد خواه کفشت او را خون خرد یا ز و اگر چه آن نمی با خون حلیقه  
شده باشد و نیم یا غیره اما آنچه ذکر کرده است مانده باشد بعد از آن که حرام  
را کفشت باشد خون او زنده باشد یا کفشت غیر مرصح و نیم میده از حیوانی که زنی

کفاسات تعدی کند باشد مسجد

نفس باشد خواه گوشت او را فرو نیاورد و غیر حیوانی که از حیوان جدا شده باشد  
خواه از حیوان زنده و خواه برده حکم میبرد و در غیر مینامد و چیزی که حیات در وی  
نیامده باشد مثل بشم و سنج و اسفنج با وجود آنکه از حیوان بوده باشد بلند  
نشدند ششم و هفتم سگ و خرگ و اجزای ایشان و حیوان با وجود آنکه جزء او در  
و قول کرده باشد و ذوق ایشان یعنی بنمای ایشان و حیوان دیگر حاصل شده باشد  
و در اسم بلع ایشان باشد ششم که در هر نوع کاری که باشد از جهت کار است  
خارج و علاوه بر نامی و اشباع ایشان و محکم یعنی آنها که خدا را بگویند  
کرده اند لغیر سگ مایع است یعنی چیزی که است گفته باشد و قاع در علم سگ مایع  
است و هم شیر را که در وقت که نیک فرستند باشد و طایف پاک که از این جام  
وین از این نجاست خالص است که آب پاک کند و نیزند چنانکه در نجاست برآید  
که اگر رنگ یا بوی مانده باشد و خفقت باشد در کردن آن پاکست و او حیرت  
افزون چیزی که او را با آب که از غیر جاری شود اگر ممکن باشد افزون و آن  
است را از برون آوردن بقدر امکان پس اگر چنانچه چیزی باشد که او را از حیوان  
افزون شرط است که با آب جاری شود یا با آب که شل درون جزیره یا بندازه اما  
اگر جامه را با آب بشوید یا بشوی آرد آب که جاری و افزون شرط نیست  
بلکه کافیست تقیض یعنی در حال شستن دست برآید یا بی آن آب  
از برون رود و کما نیست آب شستن بر روی چیزی که بول بر آن است و جزیره  
بر آنجا باشد که طعام خوردن بسیار غذا و خود ساخته بسیار است اما در نجاست  
او که بر روی چیزی باشد از جامه و پیشه و در آنجا نامی که سگ آید باشد  
سبب آید و نیز برین وجه که اول نجاست مالند و اگر جامه پاک با آب متروخ نشود  
باشند و در بار دیگر نجاست که اگر باقی اعضایی سبب با آب رسیده باشد نجاست  
مالیدن اشباح نیست و اگر آب جاری یا کوبیده یا شستن نجاست که قدرت ندارد  
انکه جامه مالیده باشد و در آنجا نامی که در کسب رسیده باشد نجاست با وجود آنکه جامه  
مالیدن شرط نیست و اگر نجاست پوششی باشد است و باقی اقمه یا کلاه که نجاست  
با آب بشوید اگر آمانا از کدو یا چیزی باشد و در غیر آنها هر چه بگردند یا در شستن پاک  
نشدند و زمین و لور یا وجهی که او را از جامه کبابی قتل میکنند مانند آمانا یا آفتاب  
بشرط شستن بعد از آنکه شستن نجاست و پاک نشود و کف با آب و در نجاست  
و اگر جامه از چوب باشد و نجاست که زمین پاک باشد و نجاست و نجاست  
بشرط شستن و در نجاست یعنی برای برآه زمین لازم نیست که اگر زمین مالک نجاست

و باز

و پاک میشود یا نجاست چیزی که خاک شسته داده و با انگشت زانگه خشت شود یا خاک  
و از قطع و حلقه پاک میشود و نجاست که حیوان نشوند بشرط پاک نطفه و علقه از  
حیوان پاک باشند و بجز مثل خرگ اگر نکل شود پاک میشود یا سر کین آدی  
خاک شود پاک است و کما نیز پاک میشود با سلام خود یعنی وقتی که سلطان شود  
حیوان جلالت پاک میشود یا سبب را یعنی منع کند آن حیوان را از سر کین خوردن  
انقدر از زمان که تعیین شده باشد در مجلس بیشتر آنکه پاک میشود و تقصص یعنی  
که بچشد بعد شده برین وجه که نشان او برده خواهد باقی است و خواه باقی یاد  
شاید شود و انقلاب نیز پاک کننده است چنانکه شیره چرخشید بر کشته شود  
و شراب با نامی که در دست پاک می شود و نجاست که سرگ شود و خون پاک شود  
و نجاستی که در بدنش شکم نشود و مثل او هر چه باشد و باطن پاک شود و نجاست  
اندرون معنی و درین صورت که شستن و غیره را بر او باطن هر چه باشد و غیر  
آدی پاک میشود برای شستن عین نجاست از محل خواهد غایب از نظر آید  
و معنویت در نماز خون که کمتر از دریم یعنی بشود و چیزی که خون باشد و نجاست  
مثل آب عین خواهد بر جامه متصل باشد و خواه بر طین او بشود  
خون خفیف و استسفی و نفس نباشد و خون نجس نیز نباشد و خواه با  
چوب باشد مقدار بند کرد و خواه متوقف باشد اما بر دریم فعلی نزد مصنف و نجاست  
معنویت و قدر کرده میشود دریم فعلی یکدست و نجاست معنویت  
در نماز خون و مثل خون بر آفت آن زمان که با آید و خلاص شود  
و لکن نجاست و نجاست معنویت از نماز چیزی که با و تنها نماز تمام نشود و مثل  
بند و در جامه یا طایفه یا حورب اگر بلند باشند اگر نجاست متذلل باشد  
خواه کمتر از دریم و خواه بیشتر اما بعضی شرط کرده اند که اینها محل حور  
باشند و یعنی شرط کرده اند از جنس لباسی باشند که اگر از حیوانی  
یا علی طایفه راست کرده باشند و بلند باشند با وجود آنکه در محل خود  
باشند نماز در معنویت و درین شکی نیست که ملاحظه شرط اول است اگر  
چه عموم جزین صلی الله علیه و آله مدافع این شرط است و معنویت  
نماز در جامه نجس قبل را که شرط نیست یعنی کند بشرط آنکه جامه دیگر  
نداشته باشد و نجاست جامه از بول یا از غایب می باشد



و ششماه روزی او و یکبار ششماه باشد و بیست و پنج معنویت اگر در یک وقت ذکر کند  
یا در دو روز در آن وقت کند بیست و یک روز در آن وقت کند معنویت در هر روز پنج  
بزرگ است که بول از دستش رود و در این حکم از دو این وجه در وقت  
معنویت در نماز هر نوع نجاسی که باشد وقت که از آن آن میگذرد باشد  
پل اگر کسی یک جا برده باشد و بپوشد و در وقت بیرون کردن جامه برهنه  
نماز کردن چنانچه بعضی گفته اند بلکه در آن جامه نماز کردن افضل است و قضای  
آن نماز لازم نیست خواه برهنه کرده باشد چنانچه بعضی گفته اند خواه در آن جامه  
اما هر وقتی که ممکن باشد خفیف نجاست از جامه بزدن و اجنبات هر طریقی که نماید  
بعد چنانچه نجاست با نوع مختلف باشد یا اگر تحقیق نجاست بر حد معنویت باشد  
اگر خون زیاد از درم یعنی بر جامه یا تن او بود که خفیف آن بر حد معنویت خفیف  
و اجنبات که اگر برین وجه باشد خفیف لازم نیست ششم در آنکه در وقت نماز  
ساختن از متوه و طلا و اگر چه او را بکارند از متوه بر آن شخص بخادون باشد مثلا که  
زنجیره شود و عین معصیت بخلاف آنکه برای شخص و فینه باشد پیش بعضی  
حرام است و مساوی اندون حکم مردان و زنان و مکر و مکر است اما آنکه که  
بتوه سواد کرده باشد و اگر استعمال کند و اجنبات که درین خود را بر موضع که  
توره در کاسه باشد یا آنکه تولا فستق است از متوه باشد یا نقل ششماه که با آن خدای  
است بتوه گرفته باشد یا جامی که شسته شده باشد از آن او اثر آن متوه بعد  
کرده باشد یا آنکه آینه را بتوه تربیت و تربیت داده باشد یا میل از متوه  
ساخته باشد یا یکی تربیت اما سرمه در آن از متوه ساخته باشد تا یکی جامه تربیت  
وز تربیت بتوه و طلا جامه تربیت و اما از هر جنسی دیگر که در آن است که شسته جامه تربیت است  
اگر چه نمک بسیار داشته باشد و هر چند جنسی لغت است شسته شده باشد در اصل  
شرع پاک باشد و اگر از بولت حیوان باشد که اگر آن حیوان غیر ناکول الحرام باشد  
بعضی و بافت شرط کرده اند باب ششم دوم در بیان باقی معنی است  
نماز درین چند فصل است فصل اول در عهد و نماز با بد آنکه نماز با  
واجب است که نماز هر سه روز نماز سه روز نماز سه روز نماز سه روز نماز  
طواف پنج نماز است شش نماز است مثل آنکه در آن وقت است و اما  
و زلزله و غیره یا مستقیم نمازی که کند و ششماه که آن عهد و بیست است  
بر خود لازم گردانند باشد و بد آنکه نماز هر سه روز است نماز ششماه

و نماز هر سه روز

و نماز دیگر و نماز ششماه و نماز ششماه و نماز ششماه و نماز ششماه  
نزد معصیت و بد آنکه نماز با چهار رکعتی در کعبه و خوف دور گشتی میشود و نماز ششماه  
بوسیله یعنی تا قدم ششماه روزی سی و چهار رکعت است برین وجه است  
نماز پیش از پیش از وقت است تا وقت نماز دیگر ششماه از نماز دیگر رکعت  
تا قدم نماز ششماه و دو رکعت تا قدم نماز حقیق بعد از نماز ششماه یک رکعت از دو  
که او را برده خواهد و یک رکعت از سی و چهار رکعت است رکعت  
است تا قدم ششماه بعد از نماز است و یک رکعت است تا قدم و تر بعد از نماز ششماه و دو  
رکعت است تا قدم بعد از نماز و تر و بد آنکه ساقط میشود و در سفر تا قدم نماز ششماه  
و نماز دیگر و تر ساقط میشود و باقی نمازهای واجب بعد از این ذکر کرده خواهد شد  
افت الله تعالی و صده الونیز فصل دوم در شناختن وقت بی وقت  
تله زوال اوقات است معلوم میشود زوال بزیا در شدن سایه بعد از آنکه از اقصای  
شده باشد بمرسبه دیگر نقصان پذیر میشود و بر معلوم میشود و جا وقت شدن سایه بعد از آنکه  
از آنکه مقدم شده باشد یا یکی در از ترین روزها از سایه بیکه صغیر تر معلوم میشود  
زوال بظلمه شدن سایه در جانب مشرق و بد آنکه وقت خاص نماز پیش از زوال  
است تا انقضاء زمان که پیش درو بگذرد تا تمامی افعال و شرط بکترین و اجنبات  
وقت خاص مختلف میشود یا اختلافی میشود یا اختلاف لازم قصر یا تمام و بد آنکه  
اول وقت که باطل است بود یا برین یا اگر حدت داشته باشد یا از آنکه نجاست  
از جامه برین باید که پس اگر آموختن کرده باشد چنانچه در آنکه آنرا بجای باید آورد و بعد  
از نماز مثل ششماه بگذرد که اگر آموختن کرده باشد یا سجده سهوی و سجده کرده یا ششماه اعتبار  
کرده شده تا به نماز عم بعد از آن ششماه و سجده و سجده و سجده که بعد از آن  
شریک کند ظهر و عصر در وقت و تر مقدم است بر عصر پس اگر ظهر را در آموختن  
کرده باشد و نماز عصر را کرده باشد در وقت مشترک و بعد از آن باید که  
پس پیش نکرده بگذرد بگذرد و نماز پیش نکرده در است است و احتیاج

اعاده نماز عفت و اگر در میان نماز دیگر یا بدنی آید که نماز پیش از آنکه  
 ام عدول کند ازین نماز بنا بر پیشین یعنی قصد کند که این نماز آن نماز است  
 و وقت بخیر بودن عفت تا آن زمان است که نماز عصر تا آن زمان است که با  
 هر چیزی بود و مقدار آن چهار سوره و وقت کسب است چوین بودن عفت آن  
 زمان است که نماز نواز وقت پیش از غروب مقدار نماز عصر و آن زمان  
 مختص بعفت است که اگر در میان وقت پیش از غروب مقدار اربع رکعت نماز را  
 یا تمامی افعال و شروط و حالا آنکه نماز ظهر و عصر نکرده باشد و احیاء کردن هر دو  
 نماز بطریق او ادا یا اگر پیش از غروب از وقت مقدار یک رکعت نماز را در وقت  
 و احیاء نماز عصر بطریق ادا و وقت نماز شام بعد از غروب اوقات است  
 و معلوم می شود و غروب بر وقت برین از جانب مشرق نه پنهان شدن قرص  
 آفتاب از نظر و از دخول وقت نماز شام تا مقدار ادا و نماز شام صح  
 صحت نماز شام بعد از آن وقت حقیقی داخل می شود و هر دو شود یکدرد وقت  
 تا آنکه باقی مانده از نصف شب مقدار ادا و نماز حقیقی بقصص است این  
 وقت نماز حقیقی و وقت قبلیت نماز حقیقی تا اربع بیست و وقت بخیر  
 بودن نماز حقیقی تا این زمان است که باقی مانده از نصف شب مقدار اربع  
 رکعت اگر نماز نکرده باشد و نماز حقیقی را می تواند دریافت بدین وقت  
 مقدار یک رکعت اگر نماز نکرده باشد و نماز حقیقی و وقت نماز صبح از با مواد  
 دوم است و وقت قصدش تا نیک روشن و نورانی شدن و وقت  
 بخیر بودن او تا طلوع آفتاب و وقت نماز پیش از روز است تا  
 زیاد شدن سایه مقدار دو قدم و وقت نافه عصر نماز زیاد شدن  
 سایه مقدار چهار قدم و بعضی گفته اند که وقت نافه ظهر و عصر عمدت است  
 یا مقدار وقت قبلیت ایشان و این قول آخر نیز در بعضی قول است  
 و در روز جمع چهار رکعت دیگر نافه زیاد می شود و در این شانزده رکعت  
 اما طریقی ادا کردن نافه در روز جمع برین وجه است که در وقت

مکمل است

میگردد و وقت که آفتاب بر زمین افشاید منبسط شده و شش رکعت  
 میگذارد و وقتی که آفتاب منقطع شد یعنی بلند بر آمد و شش رکعت میگذارد  
 و این که قناب شد یعنی نزدیک شد بزوال و دو رکعت میگذارد در  
 وقت زوال و جایز است که تاخیر کند این نافه را از نماز عصر و نیز  
 جایز است که شش رکعت را در میان ظهر و عصر که ادریس اگر بودن  
 زودتر باشد و وقت نافه و او یک رکعت از نافه دریافت باشد  
 تمام کند نافه را الا در روز جمع که هر کس نافه میکند و شروع در  
 فرض جمع میکند وقت نافه مغرب از وقت یافتن نماز مغرب  
 تا وقت سرخی از جانب مغرب و این نافه مغرب با زنی میگذارد  
 نماز صحن را چنانچه نافه ظهر و عصر با زنی میگذارد و ظهر را یعنی  
 هر وقت که سرخ از جانب مغرب رفت شروع در نماز حقیقی  
 کند و اگر کس نافه مغرب را تمامی در میان باشد هر چند در میان  
 باشد هر چند دریافت باشد بهمان انگشتر کند و وقت نماز ظهر بعد  
 از حقیقی است و گذشته است وقت او بمقدار وقت نماز  
 و وقت نافه شب و شش و دو رکعت بعد از نیم شب است بصره و دیگر  
 نافه و جایز است که مقدم دارد نافه شب را تا وقت که عدلی  
 باشد مثل آنکه مسافر باشد یا جایی باشد که رطوبت او غالب  
 باشد و خوف کند که نافه فوت می شود اما اگر مضایق از مقدم  
 داشتن اقصاء اگر میسر نشود دریافتن نافه را بوقت بی اگر  
 صبح طلوع کند و او چهار رکعت دریافت باشد از نافه تمام کند  
 نافه را و بحقیقت کند یعنی انگشتر باطله کند در قرأت و وقت  
 نافه صبح بعد از آن است که از نماز سبقتی و شش و دو رکعت  
 یافتن باشد و تاخیر کردن نافه صبح را تا آنکه که صبح دوم  
 بر آید اقصاء و وقت نافه صبح تا یک روشن شدن  
 است پیش از بر آمدن سرخی از جانب آفتاب تا بر آمدن

صبح

و اجرت شناختن وقت یقین و بافتن از یقین کافیست  
که حاصل شود او را مارات مثل آنکه او را یکی باشد با اجرت  
باشد یعنی هر روزه مثلا چوبی باشد از قران که تلاوت میکرد  
باشد یا چیزی پس اگر این طایفه موافق نبوده باشند یا در نماز وقت  
داخل نشده باشد اعاده کند نماز او مکفوف یعنی اگر کسی را سید  
**فصل سوم** در بیان سر عورت و او را شرط است در نماز  
وقتی که قادر بر بستن باشد اما در غیر نماز و غیر طهارت و حیض است  
بشرط آنکه کسی باشد که او را بلند و حال اگر جام باشد او را بدن  
عورت او که اگر عمو که یا منلوحه او باشد سر و اجرت است و عورت  
مهر آن ذکر و حقیقت و در این اوقات و زمان را و هر که جمع  
برین خود را با سر و موی و کوهن پوشیده و غیر از روی و دستها  
از بند و قدمها از بالا که مفضل سابق و قدم است ظاهر و باطن ایشان  
را و اجرت آری و اجرت جز اینها پوشیدن جدا که در آن مقدم  
گشته باشد چنانچه از غیر محل فرنی را پوشیده تا آنکه محل فرنی یقین نشسته  
شده باشد در وضو و غیره اینها نیز جزایی و فدهار پوشیده تا آنکه  
اینجا و اجرت پوشیدن آن یقین پوشیده شده اما در این که هر چه با  
او را آزاد بنا شده و در ختمی که بالغ نباشد و اجرت است این نماز  
سر خود پوشیدن و ختمی در ستر حکم زمان دارد پس اگر یعنی آزاده  
از او باشد و اجرت است او را ستر کردن چون زمان بالغ آزاد او  
اگر دایمی در نماز باشد و او را آزاد کند و راه را در نماز معلوم  
سود که آزاد شده و اجرت که سر را پوشیده در نماز اما بشرط آن  
شانی در وضو نباید که اگر شانی باشد سر پوشیدن او نماز او در وقت  
وقت باطل است پس اگر برهنه شود عورت نماز کتفه اما نه لقیل  
او بلکه یقین با دلی بوده باشد یا غیر نماز او باطل نیست و لکن برود است

الحی

که سب کند و آنکه در پوشش عورت خود را پس اگر برهنه نماز کرده باشد از او سب  
نخواهد شد صحیحترین قولها اینست که نماز اعاده نکند و اگر چه وقت بیرون  
رفته باشد اما اگر کسی المقدار ستر داشته باشد که یکی از دو عورت  
که پیش او است کفایت کند یعنی بگفته که پیش او پوشش و اگر چنین  
باشد و یکی از او عورت پیش او را کفایت باشد گفته اند که او نیز در  
خود را پوشد اما احتمال دارد که او را باید پوشیدن عورتی را که مخالف  
عورت نیست باشد پس اگر جامه او در امر عورت سوراخی داشته باشد  
انرا جمع کند چنانکه سوراخ پوشیده شود چنانچه است نه آنکه دست بر آن  
رسد و آنست که ستر از حجاب خود کند مگر وقتی که بر بدن نماز کند  
ان زمان ستر را از پایین کردن و اجرت است و قاعده در ستر کردن آنست  
که چندان پوشیده که در یک دو عورت او نمایان نباشد و اگر چه این  
ستر از یکای باشد یا ترک و در وقت یا هر چه بافت شود و اگر اینها جزای بافت  
نشود بکل اندو کند و اگر کل بافت نشود اندرون آب ستر لای تا ک شود  
و اگر این نوع است بافت نشود در جاهای زود و اگر این نیز ستر نشود در حجب  
رود و مثل هر چه باشد ستر کند عورت او را و اگر آنها بافت نشود در حجب  
مشغول باشد یعنی باج و چه یکی از اینها ستر شود و اگر چه جز بدن با اجرت  
کوشن باشد برهنه نماز کند استیاده و حق کردن باشد از بنده و ستر  
بگذارد و اگر این بنا شده در هر دو حال برای رکوع و سجود اشارت  
کند و زمان اشارت سجود را پیشتر تا زود از زمان اشارت رکوع  
و اعتبار کرده شده در ستر که پوست برهنه نباشد و اگر چه در بافت  
کرده باشند و اگر چه سب باشد که جایز نیست و هر دو سب در ستمالی اجزا است  
که یک سر از این میان است که تمایز باقی خود میکند راست و بر تعقل  
عربی بند میکند و بگردد بگرد بر سر او که بند فعل عزیزت میندود و در  
حکمیت است پوششی که با بند او را در حجاب افشاده یا در وقت کاوی  
باشد یا در بازار کان قران باشد یا در دست کسی باشد که میباید  
غنت حلال و پاک دانند تا برین قول در صورتی که هر چه را که این  
کس ستم را بدانت پاک میداند چنانچه بعد بگشتن آن حیوان  
که پوست در دست او است تا صحیح باشد نماز در آن پوست بخلاف  
آنکه اگر او معلوم نباشد استعمال کردن در نماز نظر بر ستر چنانچه است  
و دیگر میباید که ستر پوست غیر با نباشد که گوشت او در وقت سب  
استعمال کردن در نماز بجز شرع و اگر چه آن حیوان را کشته

باشند یا اگر چیزی نباشد که گوشت از او نباشد لب شمع و اگر چه آن حیوان  
را کشته باشند یا اگر چیزی که نماز در او نماز تمام شده و مثل طایفه و جویب  
و بند زبر جامه و بی که از پوست حیوان مذکور باشند یا اینجا نماز کردن  
جایز نیست و در موی این حیوان مذکور نماز کردن جایز نیست خواه  
موی در وقت او باشد یا نه و اگر بسیار نرم باشد میان حال مگر خالص  
که از او بر او جایز است و در پوست او بهتر لیکن مکروه است و در سنجاب نیز  
است اما مکروه است چون پوست قرمزه در او بر سنجاب باشد و خواه در  
پوست او دمی باشد که سائر ابرش منتهی نباشد و از او خونی را جدا کند در غیر  
چیک و غیره و در اصلاح جایز نیست پوشیدن ابرش منتهی در این نماز اما  
منتهی در چهار انگشت از ابرش منتهی اگر بیف ابر سار تا یک یا که میان جایز است  
و بند زبر جامه و مثل او هر چه باشد جایز است اما مکروه است و فرسش اگر  
ابریش نباشد و بر و نماز کند جایز است اما مکروه است و زنا نیز جایز است  
بسی ابریش منتهی در نماز و غیر نماز و منتهی از ابرش منتهی و غیر ابرش منتهی  
باشند هم کس را جایز است که لباس سازند خواه در نماز یا غیر نماز و اگر  
به آنچه امتزاج کرده با ابرش منتهی که باشد موقوفی که صادق باشد اسم ابرش منتهی را  
بروی اطلاق کردن لیبب معنی شدن از غیر ابرش منتهی که بسیاری ابرش منتهی  
که اگر حق باشد در نماز و در وقت نماز است اما در جامه نیست ابرش منتهی  
نیز نیست در آن جامه نماز کردن و اگر غیر نماز از ابرش منتهی چیزی یافت نشود  
برای سینه برهنه نماز کردن بخلاف آن اگر جامه بپوشد یا باشد او را بپوشد  
و نماز کند و مقدم دارد در جامه ابرش منتهی بر برهنه نماز کند و دیگر میاید که  
ساز مردان و خونی رزق داشته باشد که اگر زنیست باشد یا اگر کشته از  
طلا کرده باشند جایز نیست و بچین میاید که با نماز کشته چیزی قضی  
خواه نباشد اگر چه بنوشته باشد و اگر نماز آن چیزی که با او است  
خیمی است یا از او نوشش کرده باشد و نماز کند آن نماز را  
و در لازم نیست بخلاف آنکه اگر نماز کرده در قضی نماز جایز نیست و در آن  
نماز کرده باشد بعد از آنکه بدانند عاده نماز لازم است چه اگر جمیل  
عذر نیست مثلا اگر جامه قضی باشد و خداوند جامه کسی تعیین را از او دهد  
که در آن جامه نماز کند جایز است او را و لیس بخلاف آنکه اگر عمل الطوم  
اوست او ده باشد هم کس را جایز است غیر خاصیت را پس اگر سارتری  
باشد که پشت پای راسته کند و سابق بنوشد و در نماز کردن مکروه است

در جامه

مکروه است و اگر جامه باشد که مانع شود بعضی واجبات نماز را چنانچه در این  
باید آن خود داشته باشد نماز در او نیست مگر اگر ضرورت باشد  
**فصل چهارم** در مکان شرط است که مکان بیابان باشد یعنی  
نباشد نماز در سبزه باشد خواه ملک او باشد یا منقبت این مکان از او  
باشد بیوش مثل اجاره و خواه بدون عوض مثل بخشش یا وقف یا ابا  
حتی او ازین وجه باشد که مالک آن مکان او را اذن داده باشد خواه  
برنج کفته باشد در اینجا نماز کند یا حتما چنانکه او را بخانه خود جای داده  
باشد و مهمانی کرده باشد یا باشد حال باشد یا بن معین که خانه است  
یا زمین کرد و بندگی ندارد و مانع نیست و اثر منعی نیز ظاهر است که با یک  
صاحب او را کند داشته پس در مکان منسوب نماز کردن جایز  
و اگر چه مجرای باشد و مساوی است درین حکم خواه جنب مکان بعضی باشد  
و خواه منقبت او و حال آنکه او دعوی بد روغ کند که من این مکان را  
مثلا اجازت گرفته ام پس اگر مالک آن مکان اذن دهد صحیح  
تعیین را یا اذن دهد مطلقا چنانکه در سائر ذکر کرده شد  
اما اگر از اذن رجوع کند یعنی گوید که درین مکان نماز میکنم پس از آنکه  
در نماز شروع کرده باشد جایز نیست نماز کردن در اینجا پس اگر وقت  
یک شده باشد نماز کند بیرون او و اگر بعد از شروع در نماز رجوع کرده  
باشد از اذن در اینجا چند جهت یکی از آنکه نماز قطع کند بیرون  
رود و در دوام آنکه نماز را تمام کند در همان در مکان و اشغالت  
بر رجوع او کند و در سبب آنکه نماز کند بیرون او و تا آنکه جمع کرده باشد  
سیان و در حق یکی حق خداست و دیگری حق آن غیر نیز وجه چهارم آنکه  
ملاحظه کند که وقت و اوسعت یا مضیق اگر اوسعت ترک نماز کند  
و بیرون رود و اگر مضیق است بچنان نماز کند بیرون رود و در سبب آنکه  
حفظ کند که اذنی که با او مشورت حرکت یا جنبی یا تنجی یا شامه الحال اگر  
وقت موسوت نماز از قطع کند بیرون رود و بعد از آن نماز کند  
و اگر وقت مضیق است نماز کند بیرون رود و شرط است که موسوت  
باشد و در سجده پاک باشد از همه نجاست و قی که مکان محسوس است  
باشد خانه یا جایی اما موسوت یعنی که باقی اعضا بر نجاست اگر بپوشد  
و نجاست بعد از آنکه بموصل یا بمحل پاک نیست پس اگر در آن در برابر  
بر مردی ایستاده باشد یا بر مرد مقدم باشد و بعد نماز کند در  
اینها و قول است قول صحیح است که اگر کسی بر سر خود زن محرم

باشد یا جنبیده خواهد زن او باشد یا نه پس اگر نماید یکی ازین دو باطل باشد در  
نفس اهر که امت از دیگری بر نفع است و بر طرف می شود این صانع وقتی که  
حاصل در میان ایشان باشد یا یکی ازین در پس هر دو باشد یا یکی معجز او  
ده کند از یکدیگر دور باشند و در جهت در پیش و در پیشانی را بر زمین  
یا بر آواز زمین بخند بشرط آنکه باستمال از حکم زمین بیرون نرفته باشد  
مثل سنگ نوزده بعد از جنبش یا معدن و همچنین جایزه است سجده کردن  
بر کسی که از زمین رو بیده باشد بشرط آنکه عادات او را بخورند  
و بنوشند مثل بنه و گمان و اگر چه ایشان را در سبالی باشد یا باشد  
پس اگر محل بقعه باشد یا ترسد که ماری یا عقرب یا با و کندگی رسد و در  
تاریکی و عزت از جامه خود چیزی نداشته باشد سجده بر آن جامه کردن  
درین حال جایزه است پس اگر هیچ چیز پیر نشود و خوف باقی باشد از است  
کند برای سجده اما اگر چیزی باقی نشود که او را در حالت باشد در  
وقتی خورند او را و وقت دیگر بتوان خورد مثل پوست یا دام 9 است  
سجده بر او در حالتی که میتوان خورد در آن حالتی که نمیتوان خورد  
سجده بر او است پس اگر چیزی باشد که بلاوی خورند و در بلاوی دیگر  
خورند ظاهر است که بر همه کسی 9 است سجده کردن بر آن چیزی اما جایزه  
است سجده کردن بر کاغذی که او را از جنبش ساخته باشند که بر او  
ار بکه که دور باشد و در جهت در پیش و در پیشانی را بر زمین یا بر آواز  
زمین بخند بشرط آنکه باستمال از حکم زمین بیرون نرفته باشد مثل  
سنگ نوزده بعد از جنبش یا معدن و همچنین جایزه است سجده کردن  
بر کسی که از زمین رو بیده باشد بشرط آنکه عادات او را بخورند  
و بنوشند مثل بنه و گمان و اگر چه ایشان را در سبالی باشد یا باشد  
باشد پس اگر محل بقعه باشد یا ترسد که ماری یا عقرب یا با و کندگی رسد  
و تاریکی و عزت از جامه خود چیزی نداشته باشد سجده بر آن جامه  
کدن درین حال جایزه است پس اگر هیچ چیز پیر نشود و خوف باقی باشد  
اشارت کند برای سجده اما اگر چیزی باقی نشود که او را در حالت  
باشد در وقتی خورند او را دیگر نمیتوان خورد مثل پوست یا دام 9 است  
سجده بر او در حالتی که میتوان خورد در آن حالتی که نمیتوان خورد  
سجده بر او است اگر چیزی باشد که بلاوی خورند و در بلاوی دیگر  
خورند ظاهر است که بر همه کسی 9 است سجده کردن بر آن چیزی اما جایزه  
است سجده کردن بر کاغذی که او را از جنبش ساخته باشند

کتاب

که رو سجده جائز بوده باشد پیش از ساختن دیگر است اگر نوشته باشد که  
را که پیشا باشد و تواند خواندن که اگر نتواند خواندن تر و شمع طلوع  
رحمة الله علیه مکروه است با وجود که پیشا باشد اما سخن شیخ رحمه الله  
موجود است در غیرینا خواهد تواند خواند یا نه و در جهت در مساجد  
مسی یعنی آن مقداری که نام سجده بر او اطلاق گشته و همچنین میاید  
که موصوع سجد و مساوی بکند بک باشد یا یک اگر انعامی باشد زبانه از  
مقدار چهار انگشت و آنم گرفته باشد پس اگر پیشانی او بر چیزی  
واقع شود که سجده بر آن چیز جایزه است بکشد پیشانی را از آنجا و  
برستند چیزی که سجده بر او با باشند تا آنکه از عدد سجده و خورند  
باشد و سنت است که سجده بر زمین کند و افضل زمین خاک  
از امام حسین علیه السلام و اگر چه از آنجا باشد بر بانی کرده باشد  
**فصل در سجده** بداند که قبله یعنی کعبه است هر کسی را که تواند دید  
را و کسی که نتواند دید جهت کعبه قبله او است بند ب صبح و جهت  
طرفیت که گمان برده میشود و در کعبه را پس اگر نداند قبله و یقین  
مثل آنکه عاب معصومی باشد در اینجا جهتا یعنی توان کرد یا اگر  
بعین مسلمانان یا قبله ایشان در شتر باشد بشرط آنکه او را علم باشد  
با یک از مسلمانان عقلی واقع شده در فتور یا قبله با وجود آنکه در  
اینجا جایزه است که اجتهاد کند که او را دانش باشد بشرط آنکه  
باز است نه آنکه مطلقا قبله و فتور است هر گاه نوشته بر وی است  
دیگر کند که او را جهتا و بجزاقت و دانش خود کرده این مقدار کافیت  
او را علم قبله و اگر بین انواع او را علم صل شود اعتماد بر علامت  
قبله کند پس اگر بر بالای خانه کعبه نماز کند یا در اندرون خانه چیزی  
از خانه چیزی از خانه در میان هر دو دست خود یعنی بر حایس که پیشانی  
بر اینجا بنجد بشرط آنجا و اگر چه از اوک باشد عزت و جهتا  
است که عصا یا مثل عصا چیزی نصب کند پس بداند که اهل هر قبلی را علامت  
نصب که روی بنه میکند بجا زکن خود اما علامات اهل عراق است  
که بگیرند جدی را حالتی که مستقیم باشد باین معنی که جدی در غایت ارتفاع  
باشد و فرقدان در غایت انحلاط یا بر عکس یعنی جدی در غایت  
نیستی باشد و فرقدان در غایت بلندی پس روشن است که در مشرق  
و مغرب اعتدالی را یعنی وقتی که کث و روز مساوی باشد جانب و  
راست خود بگیرند و جدی ستاده است روشن که میان او و میان فر  
قدی ستاره جنابت خود را از دو جانب ایشان بصورت شک مایلی

که بجای او چو است و بجای ذنب او فرودان و دور میکند که در وقت بر کشند  
توزنگه و کامند و عکس اهل عراق میکنند کسی که در برابر او است و اهل شام  
جدی را برود و شش چپ خود بگیرد و سبیل را در وقت بر اندن میان هر دو  
چشم خود بگیرد و در وقت فرود شدن بر چشم راست و بنات الشرق  
را در حال غایت شدن که آن غایت بسن او است پس گویند راست بکنند  
و عکس اهل شام میکنند اهل یمن و اهل مغرب بیکدیگر با بر احوال است  
خود و بیوفی را بجای است چپ و جدی را بر روی راست خود عکس او میکند  
اهل مشرق و آنچه تا پیش این بلاد است مرایش از اعلامی است که در  
کتاب بعضی اصحاب مذکور است و نیز ممکن است که فراتر از اعلامی است  
این بلاد را از اعلامی که مذکور شده باشد با هم کند اجتهاد خود را اما  
ایم مشهور است آنست که اهل عراق را اندک بنا بر سنت است یعنی صل  
بدست چپ کردن پس اگر اعلامی بر کسی پوشیده شود و بر سر او بگذرد  
بجمله اوقات کرده نماز کند و اگر وقت شک شده باشد بگذرد که احتمال  
دهد که قبله در آن جانب است و کرده نماز کند و اگر چپ بکند جانب  
باشد اگر موافق باشد فیما و الا اعاده کند مطلقا جز در وقت  
وقت و خواه در خارج وقت اگر معلوم شود که پشت قبله بوده و در وقت  
اعاده کند اگر جانب راست و چپ بوده و اگر اندک از قبله کرده باشد  
اعاده لازم نیست و اگر در اوقات نماز باشد اما در احوال است که هر دو وقت  
قبله کند و چنان است حال کسی که با چندان نماز کرده باشد با اعلامی است  
را فراموش کرده بنا بر قول قولی پس اعلامی را نداند و متعذر باشد  
از قبله گرفتن یا اگر چشم او مقصور است در پشت باشد بر سر از کسی که  
دل باشد و اعلامی را نداند و چیز اجتهاد خود دهد پس اگر کسی باشد  
که پیشتر جهت دهد او حکم کواهی دارد و جمع بقول او که در این زمان  
بعضی اول است و بعضی گفته اند که در جمع بقول این شخص جایز است  
کسی را که با چپ او قبله نماز باشد با وجود آنکه متنوع است از قبله  
پس اگر قول آنکس موافق قبله است فیما و الا همان دستور  
عمل کند که در بالا گفته شد و واجبت و اشدن اعلامی و  
قیه که احتیاج بدلا است باشد بدون احتیاج احتمال و چپ  
وارد و ساخط میشود و اعتباری که در وقت استقبال قبله و چپ هر دو  
ست باشد و اگر چپ قبله را نداند چنان کسی که چپش نماز کند با کسی  
که او را بر درختی کرده باشد با چنانی باشد که نباید که او را پیشتر  
سازد صحیح نیست نماز و اجبی بر چهار پای کردن در حال اختیار

در احوال

و اگر ممکن باشد که جمع افعال نماز و ستر ابط او بجای آورد و اگر نشود  
باشد ستم نماز و بیضه بر وجه چپ نیت و چنان صحیح نیست نماز  
بر او چو کسی که سبیل او را نوازش نماید و سبیل او را نوازش نماید  
بجلاف آنکه اگر ترقی باشد در میان دو دیوار یا میان دو درخت  
بجانبی که بسیار حرکت میکند نماز بر وجه چپ است و چنان جایز است  
در کتب خوروی که او را مبسوط باشد بر کتف اگر چه آنوقت چپ  
کند که مثل حرکت تحت مادام که نماز نشود چپ کسی بسیار اما آنست که  
سبب گفته باشد در جایز بودن نماز در آن گشتی در حال اختیار با  
وجود آنکه ممکن باشد در یافتن افعال و میاست نماز را میمال  
بجلاف کرده و در حال اختیار با آنکه بدون اختیار بوده باشد در حالت  
کند روی فرقی قبله بودن را پس اگر گشتی بگذرد و آن تیر بگذرد تا از  
استقبال قبله بیرون نرود و اگر متعذر باشد یا جزورت باشد آنچه  
ممکن است از استقبال آنرا رعایت کند پس اگر متعذر باشد با آنکه  
در یکباره احوال رعایت نمیکند و اگر ازین سبب متعذر باشد رعایت کردن  
استقبال قبله از وسط میشود و چنان است حال کسی که بر چهار  
پای نماز کند و بداند که سبب موی که است اذان و اقامت و نماز  
پرو میس و جمع و در غیر این دو موضع سنت بر میسد و در هیچ نماز واجب  
نمیشد و کیفیت اذان چنین است که چهار نوبت اهدا کرد مگوید و بعد  
اذان و دو نوبت اشهد ان لا اله الا الله و دو نوبت اشهد ان محمد رسول  
الله و دو نوبت اشهد ان علی ولی الله و دو نوبت حی علی الصلوة  
و دو نوبت حی علی خیر الخلق و دو نوبت حی علی خیر العمل و دو نوبت  
محمد و علی خیر البشر و دو نوبت اهدا کرد مگوید و دو نوبت لا اله الا الله  
بگوید و قامت را بر زمین و ستور بگوید مگر آنکه در اول قامت و دو نوبت  
ست اهدا کرد مگوید و بعد از حی علی خیر العمل و دو نوبت قد قامت الصلوة  
بگوید و در آخر لا اله الا الله بگنویسند با بسم در بیان  
از افعال نماز و این است اول نیت و این معنی است در نماز که  
اگر ترک کند خوزه بعد و خوزه سه نماز باطل است و مشاکت نیت شرط  
پیشتر است از آنکه بعضی در کتب گفته اند اعتبار کرده اند درین نیت  
قصه نماز معتبره و او با قضا و جوب یا سبب و قربت و در حقیقت  
که مقادیر در در نیت را با دل بگیرد و آدم که اگر فاضله شود میان بیکدیگر  
۱۹۱ و نیت نرمالی و اگر چه اندک باشد باطل است و واجبت  
ندیم بر حکم نیت بودن تا خالق شدن از نماز و شرط نیت که در نیت  
افعال نماز است تفصیل قصه کند با آنکه قصه و اعلام آنرا قصه کند  
در مواضع بخیر و ذکر خواهد شدن و در مواضع که مشبه شود مقرر تمام

وقتی که اراده قضاء آن نماز کرده باشد و صفت نیت بولوی جیت است که  
اصلی فرضی بلکه مثلا آداء لوجوبه قرین الی الله و بقاریس بگوید که نماز پیشین  
میکنم اوم او برای آنکه واجب است لغرب بخدا این اگر قصد قطع نماز کند  
در میان نماز باطل است نماز اولی اگر قصد فعل نشانی کند یا در وقت  
قطع نماز یا قصد کند در زمانی دیگر قطع نماز میکند یا منقطع سازد قطع کردن  
نماز را با هم ممکن یا اینکه نیت یا فعلی ظهر عصر قصد کند یا با قصد کند اگر  
در کسبت باشد باطل است بر اصح اما اگر بقضی که در وقت بنا شده و جوهر قصد  
کند یا با یا قصد کند یا با یا قصد غیر نماز باطل است وقتی که با نیت باشد که  
یکبار باد و یا با قصد کند هرگز ندارد و در میان نماز یا در آن نماز با  
کسبت میسالت که در کفاره عدول کند نماز یعنی قصد کند که آن نماز را مسکذا  
بی اگر قضا باشد قصد قضا کند اگر او باشد قصد او او هم بیکم او ام است  
و او در نماز نیت است و به ترک آن نماز باطل است خواه نیت و خواه  
بسی و صورت بیکم او ام جیت است که بعد از آنکه اگر بکسر آن نیت  
گوید باطل است یا آنکه بدل کند بفعال دیگر که دیگر با او در معنی نیت باشد  
یا آنکه از یاد سازد و کل یا مثل کلمه هر چه باشد و اگر از وی یعنی این کلمه  
مقصود باشد مثل آنکه بگوید اگر من کل شیئی صحیح گفتم و در وقت مراد  
در و بین بیالی بگوید و رعایت کند اعراب را و بیشتر از فعل خود را  
خدا بگوید باقی ذکر یا و اجبه نشود این و از نیت بوده است و بهر حال بگوید  
بگوید که علی بنی و آنکه گفت و عمل شک شده باشد بگوید معنی او را بر زمانی  
که تواند قضا دل نیت در میان زمانها خواهد بزبان فارسی بگوید یا غیر  
و در حالت که هر دو نیت را بلفظ قطع او کند و نیت اولی را بعد کند  
بر نیت که است تمام شود و اگر چه قصد است تمام نکرده باشد و همان خدا  
اگر نیت بر نیت که جمع شود و نیت هر دو نیت یعنی را که در میان لام  
اند و میان نیت و نیت است در کسب بیکم او ام اگر مستقیم است  
در نماز از طهارت و استقبال و سوره و قیام و غیره یا پس اگر بیکم او ام  
گوید و در هر دو نیت است یا نیت شده است یا نیت شده باشد یا نیت بیکم او ام  
گوید در وقت که بر کوع و ذوق صحیح نیت و اگر در بیکم او ام گوید از نیت  
بگوید و قصد بطلان بیکم اول کرده باشد باطل است نماز او باطل است  
اما اگر بیکم گوید بیکم است صحیح است خواه قصد بطلان اولی کرده  
باشد یا نه اما اگر قصد بطلان بیکم اول کرده باشد بیکم و در وقت صحیح  
است سهوم قیامت و او در نیت است در دو موضع نماز یکی در بیکم  
او ام و دیگر قیامت که بعد از قیامت است یا نیت بطلان از کوع و همان هر  
چه بدل قیامت یا نیت از نیت و غیره درین دو موضع و نیت است  
قیامت مطلقا و نیت در قیامت است ایستادن است و این حاصل

شود در است داشتن فقر یا نیت و صلب یعنی کرده یا نیت را در است دارد  
و عزیزی میکند سر در پیش نمکدن و در نیت در ایستادن اطلاق یعنی ایستاد  
یعنی نمکدن بلکه اعتماد بخود و یا نیت کرده یا نیت و یا نیت که در وقت  
بهر نیت که حد قیامت بیرون رود و نیت باید که قرار گرفته باشد در حال قیامت  
که اگر اضطراب کند یا برادر رود یا بر خیزد ایستد که قدمهای او قرار  
نگیرد و مثل بر نیت شده از نیت در حال اختیار صحیح نیت بی اگر نیت ایستادن  
و اگر چه بیاری بجزی باشد خواه آدمی و غیره بگذارد نماز بیکم و در کسبت  
ایستاد و اگر چه آن مقدار کسبت باشد که برای رکوع کسبت باشد حالا  
چیزی دیگر کسبت شود تا آنکه فرق شود میان قیامت او و میان رکوع و اگر  
از ایستادن عاجز شود ایستاد کند خود را بجزی و اگر چه با جوت  
باشد و نیت که قادر باشد بر اجرت کسبت پس اگر عاجز شود  
مطلقا نیت شد و از جمله عجزات اگر کسی در نیت باشد و نیت  
که در نیت از و دو قوی باید نیت شد و بجهت است حال بیاری  
که هر چه او زیاده نیت و نیت ایستادن یا مشقت بسیاری  
بوی رسد و بجهت است بحاله بیکم نیت شده نماز کند اگر مشقت  
کرده باشد بجز نیت که می توان ایستاد نماز کردن و ممکن باشد  
بهر دو نیت از نیت آن مشقت و در اجبت که را نیت  
خود را برده ارد از نیت در وقت رکوع کسبت که نیت  
نماز کند و ایستاد ارد و تا شود که بر او شود روی بر پیش  
زایق وی پس اگر نیت عاجز شود بجز نیت که بر چیزی نیت کند  
نیت نیت نیت به بیلوی راست نیت کند مثلا کسی که او را  
در قیامت نیت باشد و اگر این عاجز شود به بیلوی کسبت  
یکم کند و اگر این نوع عاجز شود با نیت ایستد مثلا کسی که او  
را بخوابانیدن وقت حضور حرکت یعنی کفای خود بظرف  
قبله کرده خسد و بوی رکوع و سجود لیا نیت کند اگر نیت  
و اگر نیت نیت نیت کسبت که در زمان چشم بر هم نیت که  
بر این سجود باشد زیاده سازد از زمانی که بر این رکوع  
باشد و ذکر رکوع و سجود را در این حال بجا می آید اگر نیت  
ند گفت بدل از نیت کفایت و در حال اشارت کردن  
میاید که قصد کند که رکوع و سجود را بجا می آید و  
حایز است که با نیت افشاده نماز کند کسی که قادر بر  
ایستادن باشد و نیت که در روی چشم کشیده  
باشد بر این علاج پس هر وقت که عاجز شود

از استخوان در حال فراوت را در دو حال تا آنکه بنشیند یا بر چیز دیگر  
اصح و بعد از آن قنوت را تمام کند پس اگر او را بعد از اتمام قنوت سبکی  
دست داده باشد بر چیز برای رکوع و بعد از آن که پیش از رکوع وقتی که  
خواست آنکس زمانی آراشد و بعد از آن رکوع کند و اگر در رکوع سبکی شده  
باشد پیش از آنکه چهار بار صد و ذکر رکوع گوید بر چیز دیگر چنان رکوع کرده  
و بعد از آن که ریمه باشد ذکر رکوع بگوید یا آنکه نشسته رکوع و ذکر را  
بجایی آورد و سبکی دست داد بر چیز دیگر این پشت با راست کردن از رکوع  
بعد از آنکه پشت با راست کرد از رکوع سبکی شد بر چیز برای بیخطا  
ست آراشد که بعد از پشت با راست کردن واجب بود و اگر بعد از آنکه  
میدن سبکی شد بر چیز دیگر این سبکی و دست است قنوت در هر دو  
رکعت بعد از قنوت پیش از رکوع در نماز و قنوت است  
و اگر یک رکعت است و در اول رکعت نماز جمع قبل از رکوع و در دو  
وم گفتش بعد از رکوع و پیش قنوت یعنی واجب اما ضعیف  
است و دست است بیکس لحن برای قنوت و دست چهار بار در پشت  
برای روی و شکم هر دو دست را جانب آسمان کردن و زمین باز کردن  
و در انگشتان کلا شتر اگر ایهام میگویند از باقی انگشتان جدا شدن  
و بکف دست متصل نشستن و پند خودن قنوت را خواهد در نماز  
که پند قنوت باید کرده و خواهد بسته و قضا کند قنوت را بعد از رکوع  
اگر او پیش کرده باشد و اگر بعد از نماز یا پیش آید که قنوت خوانده  
بخواند اگر نشسته باشد و اگر از نماز فارغ شده باشد و قضا کند قنوت  
را در راه بخواند اگر ایجاب باشد یا پیش از آنکه اول بپوشد  
و اقل قنوت سه نوبت سخنان الله گفتن است دعا در قنوت و در  
جمع اسوال نماز عیاج برای این و دنیا جهته خود و غیره کافران خود را  
بیز جانی است در نماز و در قنوت او و اقصی قنوت نکات  
فرح است و کلمات اینست لا اله الا الله الحکم الامیر لا اله الا الله  
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین  
السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن  
لحمس العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین  
بعد از آن این دعا بخواند اللهم انک شحنت الایصار و قفلت  
لاقدام و دفنت کایدی و مدت لا عناق و انت و عیت  
بالا لیس الیک سرهم و یجوا هم فی الاعمال ربنا افیق بیننا و بین  
قومنا بالحق و انت فی الفالجین اللهم اننا نسئک الذنوب  
بنینا و قلة عدد ما و کثرة عدوه و مظالم اعداء عیننا

دوق

و وقوع الفتن بنا قهر ذلک اللهم بعد لتطهر و امام عی  
تعرض الله للحق رب العالمین چهار قنوت است و آن قنوت  
اولی که نیت و معین است که ظهر بخواند در نماز و در رکعت  
اول نماز و رکعت و سیم است از حمد و از هم سوره که در نماز باشد  
و در حجت که با حمد سوره کا حله بخواند در هر موقعی که تعیین شده که کوه  
بخواند و رعایت کردن از ضرب و تشدید و مد متصل و نرسیت نکات  
و آیات بر وجهی که بتواند منقول است واجب و جایز است قنوت  
کردن حمد و سوره را بعد از است سیم و بعد از نیت بنا بر قول قوی و در حجت  
که حرف قنوت از خارج حروف او کند مثل باقی آن که واجب  
و مولات واجب است که رکعت قنوت را در میان قنوت  
خواندن عدا باطل است نماز و اعاده نماز واجب است و اگر سه خوانده  
باشد قنوت را اعاده کند پس اگر در اشای قنوت ساکت شده باشد  
و قنوت ساکت اما نیت قطع نماز اعاده کند نماز اگر سکوت او را از  
کشیده باشد بر چیز دیگر از خود نماز کند بیرون ریمه باشد و قنوت را  
اعاده کند اگر از هر سه قاری بودن بیرون رفته باشد و اگر با وجود سکوت  
نیت قطع نماز کرده باشد نیت بر آن نیت مشافی تا نثر میکنند نه  
این خود در بالا معلوم شد که باطل است و تا نثر وارد پس اگر نیت  
قطع نماز کرده ساکت نشد در اینجا و قنوت اصح آنست که نماز  
او باطل است بطریق اولی چه اگر نیت قطع کرده مع ذلک قنوت  
اجتناب کرده و در وجه اول نیت قطع کرد پس و مانع نیت نماز است  
اگر جمله یا آیهی را جهته اصلاح نکند اما بیوی اعاده کند که قنوت  
گویند و همای مانع نیت اگر سوال رحمت کند یا پناه گیرد بخدا یا  
از نیت وقتی که بایت رحمت و آیت عذاب رسد و چنان که  
عطف کند و الحمد لله بگوید مانع نیت پاکبسی دیگر عطف کند و او جواب  
عطف او گوید سفت است و واجب است جواب سلام باز دادن  
در نماز غیر نماز و در قنوت تعظیم حمد بر سوره و رحمت است که اگر  
که اگر عدا مخالفت کند باطل است نماز او اگر بطریق نبود باشد سوره  
را اعاده کند و قنوت بیوی کند که غیر عربی عی نیت و اگر  
مجاوب باشد از عربی خواندن و جایز است که قنوت را مقطوع  
سازد یعنی کلمات را از یکدیگر جدا سازد چنانچه چیزی را نرسد  
و واجب است که از یاد بخواند بقول اصح پس اگر عاجز باشد از یاد



کفش و عمل شک شده باشد جایز است از روی محض خواندن و اگر فاطمه  
را خوب دانند و عین آنچه از فاطمه یاد دارد و بیاید از زیر فاطمه  
در عملی که شک شده باشد وقت نماز امارات تشریف کند برین وجه  
که اگر اول فاطمه یاد داشته باشد عین را در آخر آورد و اگر عین  
بیاورش عین را اول بیارد و آنچه از آن فاطمه یاد کند یا کس باشد بخواند  
و اگر فاطمه صحیح بیاورش بنام بخواند از قرآن یا یادش باشد مقدار  
تا که اگر پیشتر یاد کند یا یادش باشد از زیارت قرآن و اگر پیشتر  
بیاورد بنام باشد جایز است که آداب متفق وقت و اگر صحیح از قرآن یا  
بنام باشد سجده در بعد که در آخر نماز چهار رکعتی آب یا سر رکعتی بگذرد  
بجای خردت بگوید اما اولی آنست که مکرر کند تا آنکه حرف تسبیح  
سایه حرف فاطمه شود و اگر این تسبیح را بگوید نتواند لغت یا کس  
بگوید چنین است بخلاف زیارت که بسیار است و اینست که زیارت  
تسبیح هم که نام را نداند بعضی گفته اند که بعد از زیارت است  
واجب است و در بعضی اجزاء اشارتی باین قول واقع است و اگر  
خواند که بکسی ائمه کند درین حال و اجماع که اگر تسبیح نتواند گفت  
نه افتد کردن جایز نیست اما سوره را اگر تمام یاد داشته باشد بخواند  
این از سوره مائده باشد و اگر هیچ چیز از سوره مائده یاد نداشته باشد  
بجمله گفتار کند در عملی که وقت شک شده باشد بسیار است که در  
حالت زیارت زبان خود را حرکت دهد و معنی زیارت را در دل  
خود بگرداند و اگر نتواند که فهم معنی زیارت کند و اگر نتواند که کیفیت  
حرکت اودن و در روی واقع شده باشد که با کفایت اشارت  
کند و معنی است حال او را برای کند و بکسب و سایر ذکرها و واجب  
برالفتح و شبیه او که جسته کند در اصلاح زبان خود و اگر حاجت باشد  
بجز این است آنچه مقدم در ایشان باشد الفتح و شبیه او که را میگوید  
که زبان او بکسب و لکن داشته باشد و واجب است که بلند خواندن  
زیارت هر دو در حال اختیار جنبی را اگر احتیاج نشود در نماز  
صبح و در رکعت اول نماز شام و جنبی که برین هر دو بلند خواندن  
که بگوید کسی را که تدبیر او باشد و شنوایان باشد و اگر شنوایان باشد  
تقدیر کند که اگر شنوایان بود زیارت را میخواند و باقی زیارت  
را آهسته بخواند خواه از دو رکعت اول و خواه در دو رکعت آخر  
تسبیح بگوید تا خواند و بجز این هر چه آهسته خواندن آنست  
که لغت خود را بیشتر اندک نشود باشد و اگر نتواند شکر کند

اللهم

که اگر شنوایان بود و بلند خواندن زیارت بر زبان و جنبی  
و جایز است بشرط آنکه جنبی آواز ایشان را بشنود و سوره عزالم  
در نماز واجب نمیتوان خواند و سوره یس که بخواند آن سوره وقت  
نماز پروردگار و جایز است در نماز قرأت کردن و مکروه است دو  
سوره بام در نماز و جنبی خواندن با صحیح احوال غیر از و النبی و الم  
شرح و سوره قیل و لایلاف چه اگر هر دو سوره از اینها بجای یک  
سوره اند و بسم الله را در هر چهار سوره واجب است گفتن وقتی که هر  
دو از اینها را قرأت کند در نماز آن و النبی و الم شرح است با قبل  
و لایلاف و تشریف صحیح بر نگاه داشتن و واجب است باین معنی  
که اول و النبی بخواند و بعد از آن الم شرح را و همین در قبل و لایلاف  
بزرگ است کند و جایز است نقل کردن از سوره بسوره دیگر وقتی که از  
نصف نماز بگذرد باشد یا شش احوال مگر اگر روز جمع باشد و خواهد  
که نقل کند دیگر نقل نمیتوان کردن و اگر جمیع از نصف بگذرد باشد  
الکند و جمع باشد و خواهد که نقل کند سوره جمع و سوره منافقین در نماز جمع  
با در نماز شب جمیع نقل میتوان کرد بشرط آنکه از نصف نماز بگذرد باشد  
و بعد اختیار یکی از این دو سوره کرده باشد که بعد از شروع نقل خوانم کرد  
ازین سوره جمع و منافقین و هر که که سوره بسوره نقل کند و واجب است  
که سوره نقل بسم الله را اعاده کند برای این سوره که بعد از این زیارت  
خواهد کرد و همین اگر سبب الله بگوید بعد از سوره بسم الله را اعاده کند  
بعقد سوره شینه اما اگر زبان او جاری شود بسم الله و سوره او  
بقرآن است و اگر سوره بر خود لازم کرده باشد بطریق مذکور یا شکر تقدیر  
کردن بسم الله برای آن سوره لازم نیست و در دو رکعتی آخر از چهار  
رکعتی و یک رکعت آخر هر رکعتی سوره خواندن و جهت است و در اختیار  
و در دو رکعتی بخواند یا تسبیح اربعه گوید و سوره تسبیح اربعه گوید  
و سوره تسبیح اربعه چنین است **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله**  
بگوید در عبادت تشریف کند یعنی بروی که گفته شد گاهی اردو  
تقدیر و تاخیر میکند و اگر مکروه است ساروسه توبت بقصد و حجب  
بخیز است و از تسبیح اربعه نقل کند و وقتی که شروع در  
کرده باشد مگر آنکه قصد کرده باشد و زبان او سبقت کرده  
باشد بدست یا برعکس این اختیار دارد در آنکه نقل کند یا بجا

زمان او با وسعت کرده تمام کند و هر وقت تلفظ این کفش و اگر چه  
در آنجا چند باشد خواه باشد و خواه بلند و نماز باطل میشود و این  
این کفش با صحیح احوال میگویند که تقیسه باشد چشم رکوع و آن  
این است و در نماز در هر رکعت یکبار و واجب و در نشستن آن  
مقدار که هر دو کف دست او برسد بسزا بوزن هر دو باشد و خواه  
و کسی که دست او دراز یا کوتاه باشد مقدار مستوی لفظ دو متر شود  
و واجب است که مقدار رکوع کند در حال که بر رکوع میرود که اگر قصد غیر  
رکوع کرده باشد مثل کشیدن مایل و غیره و واجب است که باز دیگر است  
باشد و بعد از آن بپوشیدن برای رکوع احتیاج چیزی ندارد و واجب است که آن  
بجز یک مکان و واجب است که در رکوع آرا بپوشد باشد یعنی ساکن شود  
و قدر رکوع بقدر آنکه واجب و اگر چه اگر راجح است نه و ذکر در  
رکوع و اجابت افضل او سبحان ربی العظیم و بحمدت  
و اکمل او سه بار کفش است و اختیار دارد در بعضی ذکر و اجابت  
سه بار که اگر کفایت کند و واجب دانند که اگر اطلاق کند یعنی نشان بگذرد  
واجب دانند که اگر اطلاق کند یعنی نشان بگذرد بجز آنکه اگر  
میشود بر اقل از این سه بار با وجوب و جایز است سبحان الله و  
مثل آن هر چه او را ذکر شمرند و اجابت است در مولات یعنی پای  
کفش و بوی بگوید اگر نواند و بر تریب مذکور بگوید و در حالی که بر رکوع  
باشد و در آنجا باشد بگوید که اگر شروع کند و ذکر پیش از آنکه رسیده  
باشد بجز رکوع تمام کند بعد از آن که سه بار رکوع بر او شمرده باشد از رکوع  
باید مطلق است تمام زانو و اگر از روی فراموشی واقع شده باشد ذکر باید  
از سه بار که در حالی که بجز رکوع رسیده باشد و تمام کند اگر با یادش آید در وقت  
که از حد رکوع بیرون نرفته باشد پس اگر پیش از رکوع بی اختیار بقیه بر  
خیزد و رکوع را بجای آورد اما بعد از رکوع و بعد از آرا میدن اگر بی  
اختیار در قیام باشد بجزست و بجزن بجزست اگر پیش از آنکه در حال  
افتاده باشد پیش بعضی واجب است که سه بار از رکوع برود و  
و بسیار امید بجزت که ساکن شود و اگر چه اندک زمانی باشد و  
این سه بار در پیش و آرا میدن اگر بیست و هفت است و عا  
خواندن پیش از رکوع در حال و عا خواندن پیش از رکوع  
در حال که آرا بپوشد باشد بقیه است که بگوید سبع الله لمن حمد و است  
است که بپوشد بگوید در وقت که بر رکوع میرود در حالی که ایستاده

بالمعنی

باشد سنت است نه که در وقت رفتن بر رکوع گوید پس اگر کسی کند بعد از آن  
پشت رات کرده باشد که آرا کامل کرد آینه ام دو تا کردن را یا نه  
باین شک کند ششم سجده و اجابت در هر رکعتی دو سجده و این  
هر دو با هم رکعت اند اگر چه سه رکعت است البته یکی بیکلتر بیکلتر یکی نماز با  
طل می شود و اگر سهواً واقع شده باشد و در اجابت در سجده ایستادن آن  
مقدار که سهواً شود موضع پیشانی او با موضعش که ایستاده است  
باید که تفاوتی باشد زیاد آن مقدار چهار رکعت فراموشی اگر چه باشد  
پس اگر متعذر باشد از سجده نشستن بر سر و وجه معتدرا که گواهی شود  
و بلند برود اگر چه بر سجده میکنند و اگر متعذر باشد بر سر که مطلع  
صحیح گشته اند نشاندن اشارت کند چند سجده و واجب است که سجده بر وقت  
اعضا کند و آن پیشانی و هر دو کف دست و سر هر دو زانو و سر  
هر دو انگشت نزدیک پایت و واجب است نماز در عضو ایستادن  
اعضا بنوعی سر کف شود که سجده بر این اعضا و واجب است بیست و  
کردن یعنی بر عضو ایستادن اگر بر زمین نیند بسیار دور کند پس اگر در سجده  
او کف باشد که منع کند از سجده جاهل میکنند تا آن که با آن جاهل رود  
و آنچه صحیح است بر زمین رسد هر کدام طرف که خواهد و اگر از آن  
وجه غیر متعذر باشد بر وقت سجده کند و واجب است و افضل  
او سبحان ربی الاعلی و بحمدت است و جایز است که یکبار سبحان الله  
بگوید و هر چیزی که او را ذکر کند بجز کفش جایز است و واجب است  
بوی کفش اگر نواند لغف و بیانی بگوید و بجزت بگوید و آرا بپوشد  
باشد در حالی که سجده است بقدر ذکر که اگر شروع کند در ذکر پس  
از رسیدن بجز سجده یا که کامل کرد اندک و بعد از آنکه سر از  
سجده برداشته یا طل است اگر بپوشد کرده باشد و اگر از روی فراموشی  
کرده باشد بجای آرد و ذکر را اگر ارجمیل سجده در تکلم شمرده باشد پس اگر  
ذکر اندک ساق می شود از روی آرا میدن در سجده بقدر ذکر و اجابت  
که سه بار سجده برود و در دست بپوشد و بسیار میدن در نشستن و  
بعد از آنکه سجده دوم را بجای آورد اما بعد از سجده دوم نشستن و  
آرا میدن و واجب است که در سجده است که نشستن و بسیار میدن  
و در وقت است که قصد سجده کند در وقت سجده که اگر قصد غیر سجده  
رود و اگر قصد غیر سجده کرده باشد مثل چیزی بر داشتن از زمین  
اعاده قیام کند بعد از آن بقصد سجده رود و اگر بصورت مساجد

شده باشد در مرتبه اول امکان دارد که نماز او باطل باشد چه زیاد  
 شدن سجده و سنت است بکنه گفتن برای سجده و وقتی که ایستاده  
 است پیش از آنکه سجده رود و بعد از سر برداشتن از سجده  
 اول در وقتی که نشسته باشد و برای سجده دوم هم در آن  
 وقت که سر از سجده برداشته و نشسته باشد و سنت است دعا  
 خواندن پیش از ذکر سجده و سه نوبت دیگر از ذکر سجده کردن و  
 سه را بخاک رسانیدن و در عایان هر دو سجده خواندن و در  
 بر خواندن اعتماد بر دستها کردن یعنی گفتن دستها از زمین برداشتن  
 و اول زانوار از زمین برداشتن و بعد از آن دستها را بر زمین  
 نشاندن است و او در جیب است که در حال نشسته خواندن نشسته  
 و آرامیدن باشد مگر وقتی که بقیه یا جزوری باشد و شرط است  
 که نشسته را بوعی بخواند مگر آنکه وقت سبک شده باشد و قادر بر یاد کردن  
 قنن نباشد و در جیب که بیامی بگوید و رعایت منقول کند یعنی  
 بدین وجه که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد  
 ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و انزل  
 بر دل کند صیغه نشسته را بر طرف او یعنی بگوید که هر دو یک معنی  
 بود یا آنکه او عطف از نشسته دوم سابقه کرده اند اما کتابا و عطف  
 کند که در یکجا یا اضافت آن بضمه کند بر وجه که اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد یا آنکه اضافت رسول بضمه یا آنکه ترک لفظ عبده کرده  
 باشد جایزه نیست مثلاً برین وجه گوید که اشهد ان محمدا و رسوله  
 اما ترک و حده لا شریک له و ترک لفظ عبده کند و انعماء چنان کند  
 در و رسوله یعنی اسم ظاهر بجای همین آرد و جایزه است مثل آنکه گوید  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله لیس اگر  
 نشسته باشد بگوید محرابیت و سنت است در حال نشسته متورک  
 نشستن باین معنی که جیب چپ نشسته و هر دو پای خود را از  
 پای خود را از پای خود بیرون آورد و پشت پای راست را بشکم  
 پای چپ کند و پشت پای چپ را بر زمین بگذرد و دستها را  
 زمین کرده بر بران خود بگذرد و انگشتها را از هم گرفته  
 بگذرد پیش از آنکه اختیار نشسته کند بگوید بسم الله و الله  
 و الحمد لله جز الا سمار الله و زیاده سازد بکلمات و در صفوات  
 برین و آن او و سنت است که بشنود اندام نشسته را بجا معوم

در وقت نشسته  
 اگر در وقت نشسته  
 اگر در وقت نشسته  
 اگر در وقت نشسته

لا اله الا الله

اتفاقاً در وقت نشسته یعنی بر پشت نهایی خوشتر و بعضی ظلم به کمال  
 که در وقت نشسته سلام باز دوان است در نماز و در وقت او خلاف  
 کرده اند اما یکی نیت گنجه و جوب سلام بهتر است و باجتهات نزدیکتر  
 و اولی که قیبن کند برای بیرون رفتن از نماز السلام علیکم ورحمة الله  
 واهلکم خیر باشد میان این لفظ و میان السلام علیکم ورحمة الله الصالحین  
 چنانکه در بعضی اخبار و کلام جن از اصحاب ناظر بآنست که او را اسلام کرده اند  
 دیگر و اجتناب است برای سلام دوان و آرامیدن بقدر سلام و در حال اختیار  
 و بعد از گفتن و قیبن که نماز گفتن و وقت و وسیع باشد اما قصد بیرون رفتن  
 از نماز و جیب است در حال نشسته بدین معنی و این قول قولیت ندر مقصد و جیب  
 است رعایت کردن آنچه که کرده شد اگر بدل کند آنرا برافق او یا سلام نکرده باشد  
 سازد یعنی سلام علیکم یا جمع سازد و رحمة الله یعنی رحمت گوید یا برکات  
 را بر کس سازد یا فقط واحد یا جمع را از ظاهر کرده یا یکی که از ظاهر را از مضمض سازد  
 صحیح نیست پس اگر نماز گفته تنها باشد بیکبار سلام باز بدین صیغه السلام علیکم  
 واهلکم خیر و در وقت نشسته که اشاعت است بجان چپ چشم راست  
 از جانب گوش و سنت است که قصد کند سلام بنما و ایم و حفظ را از او قصد  
 جمع ملایکه کند بهتر است و امام او را سنت است که بگوید روی خود را راست  
 کند و سنت است که با وجوب قصد انبیا و ایمه و حفظ قصد تمام میان  
 ستر کند و ما سوم راست است که دو نوبت سلام باز دهد اگر جانب او که راست  
 چنانچه بعضی گفته اند و اگر چه دیواری باشد یک سلام باز دهد بجان چپ راست  
 و قصد کند باین سلام رسول امام و سلام دیگر بجان چپ گوید و قصد کند  
 بنما و ایمه و حفظ و ملایکه و ما سبین را پس اگر جانش چپ او که چپ باشد  
 و دیواری بر نیت یک سلام گفتا کند ششم در تقیبات نماز و او سنت  
 موکده است و افضل تسبیح زهر است علیه السلام و آن بس و چهار  
 بار الله اکبر و سبسی سه بار الحمد لله و سبسی سه بار سبحان الله و باید که سلام  
 در تقیبات برین وجه کند که بعد از سلام باز دوان اول سه نوبت  
 الله اکبر بگوید و در حال تکبیر گفتن و دستها و خود را برانگیزد و خود را در  
 وجه از آن بگوید لا اله الا الله و سبحان الله و سبحان الله

اگر در وقت نشسته

لا اله الا الله العلي العظيم وحده لا شريك له لا اله الا الله ولا  
يعبد الا الله العلي العظيم لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله  
وغيره وابتداءنا الاولين لا اله الا الله وحده وصدق وعده  
ولضر عبده واعترضه ومنهم الاخراب وحده فله الملك  
المدني وبيت وموت لا يموت بده الخ وهو علي كل شيء قدير وبعد ان دعا  
بخوانه اللهم احذني من عندك واقص علي من فضلك والش  
علي من حرك وانزل علي من رحمتك سبحانك لا اله الا انت  
اعقل ذنوبي كلها سبحانك انت اللهم اني اسئلك من  
كل خير احاط به عليك واعوذ بك من كل سوء احاط به عليك واعوذ  
بك من كل اللهم اني اسئلك عافيتك في اموري كلها  
سوء واعوذ بك من مخزي الدنيا وعبادتها والاسرة واعوذ  
بوجهك الكريم وعزيتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها  
من شئ الدنيا والاخرة ومن شئ الا وسعاع كلها ومن كل دابة  
انت اخير منها صهيان ربي علي صراط مستقيم ولا حول ولا قوة الا  
بالله العلي العظيم فوكلت علي الي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يحد  
ولدا ولم يكون لله شريك في الملك ولم يكن له ولي شريك في الملك  
وكبير وليون وبعد ان نيت كند وشيخ زهرا عليها السلام بكويد وجرن  
تعتيق را تمام كند دستهاي خود را بر ابروي خود بردارد و دعاي كند  
براي خود و براي پدر و مادر خود و براي برادران مؤمنين و بهشتي سوال  
كند و از آن دو نوح بخداي پناه كند و بهر دو دست روي خود را مسح كند و مي  
تقي كه از دعا نون فارغ شده باشد و سنت مؤكده است بعد از تعقيب  
سجده شكر بخاي آوردن بتوي كه آخر نماز خود اين دو سجده شكر را  
بگرداند و نيز سنت است سجده شكر اگر نعتي از توبه باورسد يا دفع بديهي  
از دشمن و كيفيت سجده شكر برين وجه است كه دستهاي خود را بر  
وچپي بر زمين نهد كه از سر انگشتان نام حق بر زمين رسیده باشد و سوره  
خود را بر زمين رساند و خاک آورده سازد ميان اين دو سجده و سوره  
خود را و هر دو طرف پيشاني يعني اول پيشاني را بر زمين نهد و سجده كند

بعد از آن

بعد از آن روي را بر دست را بر زمين نهد و بعد از آن روي چپ را بر  
زمين نهد و بعد از آن بار و بگر پيشاني را بر زمين نهد و در جمع اين احوال  
دعا خواندن سنت است و نما صليت است كه روي و پيشاني را بر خاک  
نهد و بنا بر هر دو نما كند و حاجت خود را طلب كند و صد بار شكر اشكر  
بگويد و چون نيز از زمين بردارد مسح كند بدست خود موضوع سجده را  
بگشاید بر روي خود از جانب چپ بگردد و بطرف پيشاني را مسح كند و بر روي  
راست خود آورد دست راست و در هر نوبت اين دعا بخواند بسم الله  
الذي لا اله الا انت حق عالم الغيب والشهادة هو الله الحي القيوم  
اللهم اذهب غيبي وطمئني واطمئن ما لي بها وما بيني  
و بينك و بينك خود بر دست خود آورد از جانب خود از آن موضع نماز  
كردن روي خود و الحاق كردن بعلق نشود بشود و بسيه شكر سجده تلاوت  
قران و اين سجده تلاوت قران در پاره موضوع است كه ان سوره اعرف  
و رعد و كل و نبي اسرائيل و هجرم و حج و رده و موضع و قران و غل و مع القرآن  
و اذ السماء اشقت و الم تنزل و مع فضلت و الم و اقر امامت و در چهار  
آخرين سجده و نيت و اين سوره را لوزه عزائم بيكوبيد و در غير اين سوره  
آخرين سجده و نيت و اين سوره سوره سوره تلاوت سنت است  
و در آخر است سجده بر خواسته اين چهار سوره و زكريا كه استماع كند لعن خود را  
بشود اين نذشته باشد سجده بروي و آيه است يانه و تو قلت لي اني  
و حوب توبى است و غل و حوب سجده و نيت كه آيه سجده را بلفظ در آورد  
و نهم كرد و نما و نيت در اين حكم سجده حج و غيره او و ضويا عمل شتر طليت  
درين سجده بنا بر اصح اقوال آيا ستره روي نيت كند و از نجاست پا كند بودن  
و سجده بر اعضاي بيست گردن و پيشاني بر جزئي نماند كه سجده بر وجه باشد  
شرط است يانه دو دست اما چه بهتر است كه در عايت مند كورات كند و حوب  
سجده و است فوريت يعني بي نوبتني بجاي آوردن يعني بر است كه در نيت  
فقداد او و اجابت كرتي لال بجاي آورد و اگر توقف كرده باشد قصد  
فشاء و اجابت كه متعاقب دارد نيت بتنادن پيشاني بر زمين چه اگر كجاست  
و سكت نيت كه او متعهد ميشود و بتعدد نيت خود و اگر چه در ميان اسباب  
سجده بجاي نياورده باشد و ذكر درين سجده و اجابت نيت بلكه نيت و نيز

سنت است بکنش بعد از هر دو کس از زمین و اندام مسلمان باب چهارم در  
توابع نماز و در اینجا فصل اول در بیان مناسبات نماز است  
بر آنکه مناسبات نماز است و نماز را قطع هر چه ناقص است است و اگر چه از روی  
سهوا واقع شود خواه طهارت آن باشد خواه خلط و عجز مناسبات است  
هر چیزی که مانع محبت طهارت باشد مثل طهارت کردن یا استنجاء  
مطلقا خواه عالم باشد یا نه و خواه بوی باشد یا نه و خواه در حال اختیار باشد  
یا نه و باب معصوب طهارت کردن که علم بعینت آن در این کتاب  
و بعد از مناسبات است و هر تن شدن بهتر مبطّل نماز است و اینست  
کردن اگر چه از روی خود را از بندگی کرده باشد بوی که پس است  
بدر شود اگر چه از روی سهوا باشد مناسبات است و اگر در آن بماند خود  
نماز است یا چه خود مناسبات است و عاده کردن نماز در وقت واجب  
گاهی که سهوا باشد اما اگر روی خود را مناسبات است واجب خود کرده  
باشد از روی سهوا مناسبات است و فعل بسیاری که عاده نماید که نیند و از  
نماز باشد و مناسباتی در وجود آورده باشد مناسبات است چنانکه گذشت و واقع  
آوردن نماز در مکان معصوب و وقتی که با علم و عمد و اختیار آورده  
و عین اگر در جامه بعضی نماز کرده باشد عاده نماز کند خواه در وقت  
و خواه در خارج وقت و عین است اگر در مکانی نماز کرده باشد که  
بجاست آن مکان تقدیم کننده باشد نماز کند و چیزی که مانع از کشنده  
باشد یا آنکه موضع سهوا و حتی پوره باشد خواه تقدیم کند و خواه نکند عاده  
آن نماز واجب است و وقتی که علم بجاست آن مکان داشته خواه در وقت و  
خواه در خارج وقت پس اگر علم بجاست آن مکان پیدا کرده باشد بعد از نماز  
اعاده نماز لازم است در وقت نماز در حال وقت و عین است حال جامه و  
تن و وقتی که پندیده باشد و مناسبات زیاد کردن رکن و کم کردن او یا آنکه از  
عمل نماز کرده باشد و اگر چه از روی سهوا باشد و عین مناسبات است که در آن  
یا پیشتر از روی سهوی و حال آنکه باید در آن نیامده باشد تا آنکه مناسبات در وجود آورده  
باشد که بگردن مناسباتی خواه از روی عمد و خواه سهوا نماز باطل شود و اگر آن  
چنان مناسباتی در وجود نیاید آوردن که بگردن او عده نماز باطل شود و سهوا شود  
بنابر این و سخن در وقت نماز در جاه دیگر باشد و بعد از آنکه هر چه  
معصوبی باشد یا چه ایست پاره و مادر یا با کراه باشد که مناسبات است در این

نماز

عمل بعد از مناسبات و عین یک حرف که مفهم باشد مثل قاور و  
و هر چه که بعد از عمد باشد مناسبات و در مناسبات بودن ا  
اشارت کلمه و وقتی که اشارت مفهم باشد نظرات  
و حده قتمه و اگر چه نتوان دفع کردن مناسبات بدقسم مناسباتی  
نبت و کبریه که برای امور دنیاوی باشد بهتر مناسبات ذکر کرده  
که عین آفت باشد و عمد است در نماز استن بقدر عین  
و عمد خوردن و آشامیدن که مشعر باشد با عرض از نماز  
مناسباتی اندک اگر در میان دندان چیزی بوده باشد یا بخورد  
یا آنکه اگر چه بنانی در زمین او باشد و اگر گذارد از این  
کند بوی خونی خود فرو برد مناسباتی نبت و مناسباتی نبت است  
میدان که در نماز و ترست یعنی کسی که اراده روزه کرده باشد  
و او نشسته باشد و ترسد که تا کلاه صبح طلوع کند جای نبت است  
اشامیدن بشیرط آنکه مناسباتی دیگر در ای دیگر اشامیدن از  
و در وجود نیاید و عمد از قبلمه کردیدن مناسباتی نماز است  
و اگر چه اندک گردیده باشد و بعد از ترک و اجنبی کردن  
خود فعل و خواه کیفیت و زیاد کردن و اجنبی بهتر مناسبات  
اگر چه حکم را نداد یعنی نماند که ترک واجب و زیاد و عین  
نی تواند کرد یا آنکه داد حکم را اما فراموش کرده باشد یعنی  
حکم را نداد و عین معذور است اگر نماند و عین قهر نماز  
داد وقتی که تمام کرده باشد یعنی کسی که بر قهر واجب بوده تمام  
کرده باشد در پوست یا پشم یا استخوان چیزی که نماز در وجود  
بنوده از روی جمل یعنی نماند است که در بین چیزی نماز جا  
نیز نبت صحیح کرده اند که عاده آن نماز واجب است و  
نقص از خدای مناسباتی پیردن آورده اند که مناسبات  
حق ادبی که معصوم باشد و اجرت عاده نماز اما خالی از  
ضمن نبت یعنی اگر کسی را بدین حق کسی داد و اجل حال شده  
باشد و ممکن الایا باشد و صاحب دین حق خود طلبد اما

کرده نماز کند در وقت نماز را عاده کند که آن نماز  
 صحیح است و مکروه است کرده کردن موی سبزه پیش سر و قبل که  
 مانع از سجده نباشد هر دو را احصاء و این قول تریکتر است از  
 قول نون و کجای نطق تریکتر است هر دو را از نماز او نطق  
 است که هر دو گفته دست را بر هم نهد و در میان ران خود  
 بگذرد در حال رکوع **فصل دوم** در احکام سهویس اگر کسی  
 کند در واجب از نماز او از حی محل نماز نکرده باشد یا در آن  
 واجب خواهد رکن و سجده نیز رکن مثل آنکه قرائت سهو  
 کرد یا بعضی از قرائت را یا صفات و ادوات را غیر حمد  
 و احتیاط را علی قول قوی و باید در آن آید پیش از رکوع  
 یا در آید بعد از قرائت راست کرده بوده و هنوز  
 سجده نرفته باشد سهو کرده در ذکر رکوع یا چیزی از واجبات  
 رکوع و هنوز سهو از رکوع بر نرفته باشد یا سهو پیش سهو کرد یا یکی  
 یا زنی دو سجده را هنوز سهو از رکوع کرده باشد و سهو پیش  
 یا بعضی از تشهد را یا چیزی از واجبات نکرده باشد و هنوز رکوع  
 کرده بعد از اینها یا آنکه آید بعد از سهو کرده در یکی از این  
 سجده یا ذکر را در هر دو یا چیزی از واجبات سهو را و هنوز  
 سهو از سجده بر نرفته باشد سهو کردن در سهو برداشتن از سجده  
 اول یا در آید بعد از سهو برداشتن است در حال  
 نشستن و هنوز سجده دوم نکرده باشد پس اگر از محل او  
 بخاورد کرده باشد یا یکی معنی که در رکن دیگر داخل شده باشد  
 باطل است نماز او و اگر آنچه ترک کرده رکن باشد و اگر  
 رکن نباشد همچنان نماز خود را تمام کند که اگر آنچه ترک شده  
 عود کند یا آنچه ترک کرده نماز او باطل است اما اگر از روی  
 سهو عود کرده باشد هرگز نیکند و نماز او صحیح است پس اگر  
 اگر آنچه ترک کرده یک سجده باشد یا بیشتر اما هر کدامی از

الحی

از رکن دیگر و بگوید اگر چه از دو رکن او این باشد یا آنکه نشند  
 فراوانی کرده باشد یا صلوات بر نبی و آل او یا بعضی از  
 تشهد او و چیزی که بعد از آن بخالد آورد برین وجه که اول است کند  
 و در پشت آنکه فراوانی کرده ذکر کند شهادت و سجده و چنین گوید  
**استحباب سجده المنیة فی فرض کذا اداء لوجه**  
**قرنه لى الله** و همچنین در تشهد و صلوات بر نبی بگوید که  
**الشهد الشهد المنیة** تا آخر و اصل صلوة المنیة  
**فی فرض کذا اداء لوجه** ما قرنه لى الله و واجب  
 در آن است که در وقت بودن در آنجا نماز پس اگر بعضی  
 از تشهد یا بعضی از صلوات بر نبی را فراوانی کرده باشد عاده  
 کند تمام تشهد و تمام صلوات بر نبی را و هر گاه که اجزای منیة  
 بجای آورده باشد برای هر کدام دو سجده سهو بجای آورد که  
 مستحب باشد اجزای منیة بعد از سجده سهو لازم است تا این که  
 سهو پیشتر نرسد و طاعت است که اول آنجا را منیة را  
 در وجود آورد پیشتر که ترک کرده بعد از آن بماند بر پشت  
 بعد که ای دو سجده سهو بجای آورد و برای زیاده کردن  
 سجده در نماز سجده سهو واجب میشود و برای ایستادن  
 از موضعنی که بالیقین نشستن و بیکس و برای سلام دادن  
 در غیر محل از روی فراوانی و برای سستی گوشه کردن نماز مجموع  
 بود سجده سهو واجب است و حق که بفرمان موسی سخن گفتن باشد و برای  
 سستی که در میان چهار پنج واقع شود بر سجده سهو واجب است و  
 آنچه راجع است در رجاء او پیشتر است که با خود این مند  
 که در است سجده سهو واجب شود برای هر چه زیاده کند در نماز  
 و اگر سستی باشد در آن هر چه نقصان کند از واجبات مثل آنکه  
 بعضی قرائت را سهو ترک کرده باشد بشرط آنکه این زلفا

یا

و نقصان که کرده رکن باشد پس اگر سبب سجده سهو متعدد  
 شود داخل بکند یعنی برای مجموع دو سجده کند بلکه برای هر رکعت  
 علی حده سجده سهو کند و رعایت کند در ادای سجده ترتیب  
 اسباب را یعنی بعد ترتیب که اسباب سجده واقع شده همان  
 ترتیب سجده را جای آورد تا آخر سجده کند از اجزای سجده  
 و اگر سبب سجده از پیش بوده باشد وقت سجده سهو بعد از سلام  
 و ادلت خواهد بود برای آن باشد و خواه نقصه دو اجزای است  
 در سجده سهو آنچه واجب است در سجده نماز فاصله کند و او تا  
 مع نماز است در ادای قضا و نیت بر علی چنین کند **استحباب**  
**السنة في فرضها كذا في ٢٢١ و قضاءه لغيره ما قرئ له الله**  
**و در سجده این ذکر را بگوید بسم الله و با الله فضل الله**  
**علي محمد و آله و تسبیح خفیه بگوید این و بعد که ۲ شهادت**  
**ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و**  
 صلوات بفرستد و سلام باز دهد پس اگر متانی واقع شود میان سجده  
 سهو و میان نماز باطل نیت نماز او بیک سجده را جای آورد اگر در  
 سجده دنیا ورده باشد بعد از آن هیچ چیز لازم نمیشود امام وقتی که  
 سوگرده باشد و ما موم یعنی دانند و اگر چه یک کس باشد یا بر یکس  
 باشد مگر آنکه هر دو سبقت داشته که چیزی غیر رکن از ایشان فوت  
 شده حالا آنرا در وجود سجده سهو کند پس اگر کسی سوگردد در سجده  
 سهو یا در حصول سهو اجنبیت و عیاشی و اجنبیت وقتش که مان  
 او غالب شود پس از دو جانب شک او بیکه عمل بطن خود میکند  
 و بتر سجده سهو اجنبیت وقتی که بیشتر السهو باشد شسته و در  
 صورت دوم که شک میان دو و چهار بود در رکعت نماز احتیاط  
 کند اینستاده و در چهارم که شک میان دو و سه و چهار بود و

رکعت نماز

و رکعت نماز احتیاط کند اینستاده و دو رکعت دیگر نشسته یا بیکرکت  
 ایستاده بیکه ارد و عوض این دو رکعت نشسته و احتیاط در ادر  
 کدام را که مقدم دارد و اگر شک تعلق بیج رکعت کرد پس اگر شک  
 او میان دو و پنج باشد خواه پیش از احوال سجده سهو و خواه بعد  
 احوال سجده سهو یا اینکه شک میان سه و پنج باشد بعد از رکوع که اگر  
 پیش از رکوع که اگر پیش از رکوع باشد شک میان دو و چهار خواهد  
 بود پس درین صورت که پیش از رکوع است نماز احتیاط کند  
 بر وجهی که گفته شد و سجده سهو جای آورد در این احتمال زیادتی یا  
 آنکه شک کند میان دو و سه و پنج مطلقا خواه پیش از سجده یا  
 بعد از سجده که در هیچ این صورت باطل است نماز او علی الاطلاق  
 چه اگر مستعد است از بنا زمان یکی از دو جانب که آن کمر بیک  
 است و اگر شک کند میان چهار پنج بعد از آنکه سجده کرده باشد  
 نیاید چهار رکعت نهد و تمام کند آنچه بانی مانده و سجده سهو جای  
 آرد و اگر پیش از رکوع این شک کند شک او میان سه و چهار  
 خواهد بود و حکم این صورت معلوم شد از پیش و اگر بعد از  
 رکوع باشد و قبل از سجده درین جا دو قول است اصح این دو  
 قول بطلان آن نماز است یا آنکه شک کند میان دو و چهار و پنج  
 بعد از آن سجده چهار رکعت نهد و دو رکعت نماز احتیاط کند  
 ایستاده و بسجده سهو جای آورد یا آنکه شک کند میان سه و چهار  
 و پنج اگر قبل از رکوع است و پیش از تمام سجده اصح بطلان  
 نماز است چه اگر مستعد است از بنا زمان اگر بعد از تمام سجده است

بنامند بر چهار رکعت و دیگر گت نماز احتیاط کند ایستاده و یاد و رکعت  
 نشسته و سجده سهو بکند برای احتمال زیاده و اگر مکث کند میان دو سه  
 و چهار سجده بنا بر چهار رکعت بخند و در نماز احتیاط کند یک  
 دور گیتی ایستاده که اگر دو بوده چهار شود و یک دور گیتی نشسته  
 که اگر سه بوده چهار شود و سجده سهو کند برای احتمال زیادتی پس اگر  
 مکث تلقین کرد پیش از رکعت درین سه وجه است یک وجه آنست  
 که بنا بر اولی خود وجه دوم آنست که نماز او باطل است و وجه سوم آن  
 آنست که الطاق کرده شود این مکث که مکث تلقین به پنج رکعت میگرد  
 یعنی در هر صورتی که بنا بر یکی از دو طرف مکث میشود نمادند در آن  
 موضع بر نیامند و آنچه از نماز احتیاط و سهو لازم او بوده در آن صورت  
 انجامیتر جای آورد و در هر صورتی که نماز در آن صورت باطل بوده  
 وقتی که مکث تلقین به پنج رکعت گرفته بود در اینجا نیز باطل است و در  
 صورتی که مکث تلقین بشش رکعت کرد یا ترده صورتیست مستور است  
 چهار صورت دو دست که آن مکث میان دو و شش و میان سه و شش  
 و میان چهار شش و میان پنج و شش است آنچه در آن صورت سهوم است  
 بعد از سجده صورت چهارم است پیش از رکوع باطل است و شش  
 صورت دیگر سه است که آن مکث میان دو سه و شش است  
 و میان دو و چهار و شش و میان دو و پنج و شش و میان سه و چهار  
 و شش و میان سه و پنج و شش و میان چهار و پنج و شش است  
 در صورت دو و چهار و شش است آنچه در آن صورت باطل است  
 وقتی که مکث او بعد از سجده باشد لکن دو رکعت نماز احتیاط کند  
 ایستاده و سجده سهوی جای آورد برای احتمال زیادتی و در صورت چهارم  
 که مکث است میان سه و چهار و شش نماز باطل نیست اگر مکث بعد از  
 سجده باشد لکن یک رکعت نماز احتیاط کند ایستاده و سجده سهو

یعنی اورد

سهوی جای آورد برای احتمال زیادتی پس اگر مکث تلقین نیست گت  
 کرد و پیشتر ممکن است اجزای احکام در آن صورت نیز چیست  
 نیست و نماز احتیاط و صفت نیست یعنی چنین است که اصل  
 سه رکعت او سه رکعت احتیاطا قایما و جالساً فی  
 فرض کذا اداء او قضااً لرجوعه ما مر به الله  
 و بسیاری بگویند که یک رکعت نماز احتیاط میکند ارم ایستاده یا در  
 رکعت در و احتیاطش مثلا اداء یا مقضاه بر آن ایستاده یا در  
 سجده و اگر نشسته کند بگیر احوام و سلام و جمع چیزهایی که در نماز نرفته  
 بود در نماز احتیاط تیر معتبر است از طهارت و ستر و قبله و غیره  
 و میاید که حمد شما بخواند و همسره بخواند و جایز نیست که بجای سبح  
 گوید پس اگر میان نماز احتیاط و نمازی که جهت او احتیاط میکند  
 پرن وجه که بعد از نماز باشد و پیش از نماز احتیاط در ابطال این دو  
 قول است افوی الت که باطل است اما اگر حدیثی میان اجزاء است  
 واقع شود میان نماز خالی از تردید نیست در صحیح بود  
 نماز و اگرش از نماز احتیاط بیاوردش آید که نماز او ناقص است  
 آن نقصان نماز بیاوردش آید التفات کند و عین التفات  
 میان نماز احتیاط بیاوردش آمد نقصان نماز اما مشکل  
 صورتی که بیاوردش آید در ایشان نماز احتیاط نقصان  
 و حال آنکه حدیثی میان این نماز و نماز اول واقع شده  
 مشکل است در صورتی که دو نماز احتیاط و ایستاده  
 درین آری دو کرده باشد که موافق نباشد نقصان نماز



و قی که در ایشان نماز احتیاط بیاورند آنگاه بعد از آن  
 بی اگر بیاورند آنگاه در اشای نماز احتیاط که نماز او تمام بوده است  
 واجب شده باشد چنانچه در عین جابری است اعاده اگر کسی احوالی  
 نباشد و چنانچه بگوید آن جزو ایجابی آرد حکم الله حلالی میان  
 نماز و احوالی نیست و اینست که بعد از آنکه در حکم بر سلطان نماز  
 او کند و اگر اعاده نماز کند نماز است و صلح صحیح در میان قضاء  
 نماز و جبریت قضاء قی که عین فوت شده باشد در عین بیخ و وصل  
 و اسلام و سلامت بوده باشد از آنجا که تمام وقت نماز را فراموش  
 و از حیث و نقصان نیز پاک بوده باشد که اگر در خواب مانده باشد  
 و وقت نماز یا مستی یا غفلت بوده باشد و اگر چه در وقت نماز یا مستی  
 و اجتناب است اما اگر چیزی است بیده باشد و بهوش شده باشد مابقی وقت  
 نماز بقدر آنست که او را بهوش خواهد شد تا بیدار است و نماز است  
 ایجابی آنگاه بیده باشد درین دو صورت قضاء نماز لازم نیست  
 پس با وقت نشود چیزی که با و طهارت کند از آب و خاک پس و نماز  
 سازم یا بیج کند بجز آنکه اگر وقت که قضا لازم نیست اما اگر خلاف  
 ساکن پس از شکیب و اعتقاد و در بین منتهی اعمیه آید چنان  
 ی که در زمان مخالفت کرده و عین ساقط میشود قضاء نماز از قافله  
 که مسلمان شد و هر چیزی دیگر که باشد از وجبات اعمی حدت و غیر  
 است و اسلام بر طرف عین از آنجا وقت و قضا و وقت که بیاورد  
 از فوت شده واضح است که در وجوب و قضا و وقت و اگر در  
 یک نماز باشد و از همان روز که فوت شده اما در آنکه فی القوت  
 و شکل نیست که بهتر است پس صحیح است نماز او استی از کسی  
 و نماز قضا باشد و عین برای نیز خود بهتر نماز قضا است  
 پیشتر صحیح باشد یعنی بدون اجرة و در اجرت که نماز قضا  
 است نماز قضا فوت شده را امکان دارد که بنزد و جبریت  
 شده تا آنکه شرط است حاصل شود اما صحیح احوالی است و طهارت  
 است و در صورتی که در آنجا نماز را

فضا بین معنی که هر جا قضا بیاورد کند و هر جا که تمام باید تمام کند و چنانچه  
 که رعایت بیخ فضا کند بجز مقدور خود و اگر چه بشارت باشد  
 و اشطار لازم است برای طهارت پس اگر بیاورند آنگاه نماز لا  
 حق که نماز سابق را مکرر عدول کند از نماز لاحق نماز سابق بطریق  
 و وجوب و قی که از محل عدول تجاوز مکرر باشد و هر دو ادب باشد  
 یا هر دو فضا که اگر بجز ازین باشد عدول سنت است و قی که منقضی  
 نشد باشد وقت حاضر و عدول عبارت است از آنکه قصد نماز سابق  
 کند در اشغال قی و شرط طهارت است که هر دو نماز مثل یکدیگر باشد در هر  
 و احتیاط پس اگر بکوار کند عدول نماز یا فوت شده را بیاورد  
 که یک نماز چند نوبت فوت شده مگر آنکه موقوفه ائمه در کتب اربعه  
 شود برای آنکه تمام را قضا کرده و اگر نماند که نماز فوت شده کدام  
 نماز است نماز صحیح کند و نماز شام و چهار رکعتی بگذارد و اطلاق  
 کند میان سه اگر دانند که در حضور فوت شده و اگر در سفر فوت شده  
 یا در حضور و رکعتی بگذارد و چنانکه مسافرین که در بین میان چهار نماز اطلاق  
 کند و چهار رکعتی بگذارد و اطلاق کند میان سه نماز و شام بگذارد  
 و اگر دو نماز فوت شده باشد از یکروز و نماند که امینش دو رکعت  
 نماز صحیح بگذارد و چهار رکعتی بگذارد و اطلاق کند میان ظهر و عصر  
 و مغرب بگذارد و یک چهار رکعتی و ظهر و عصر و مغرب بگذارد  
 و یک دو رکعتی دیگر بگذارد و اطلاق کند میان عصر و غایت اگر در حضور  
 فوت شده و اگر در سفر فوت شده باشد و در کتب بگذارد و اطلاق  
 کند میان صبح و ظهر و عصر و غایت اگر مشکیب باشد یعنی ندانند که این  
 دو نماز در حضور فوت شده یا در سفر بگذارد و اطلاق حاضر میکند اردو  
 یک رکعتی دیگر بگذارد و بعد از نماز شام و اطلاق کند میان ظهر  
 و عصر و غایت اگر این دو نماز از دو روز فوت شده باشد یا یکی  
 جاهلی باشد صحیح و لغوی را یعنی ندانند که از یکروز فوت شده یا آنکه  
 هر یکی دو روزی فوت شده است فضا کند حاضر از هر روز سه  
 نماز برین وجه که صحیح بگذارد و نماز شام را بجای آرد و بعد از آن

چهار رکت بگذارد و اطلاق کند میان ظهر و عصر و مسافر قضا کند از هر روز  
و نماز دیگر گوی بگذارد و اطلاق کند میان صبح و غده و عصر و بناوشی بگذارد و  
اگر این اشباه او بر روز بخیر شود یعنی بر روزی که در آنجا اختیار دارد مسافر  
تمام کردن نماز او بقصر کردن او را آن مواضع بعد از این معذرت خواهد  
شد پس اگر اختیار تمام خواهد کرد یعنی بقصد تمام کردن نماز دارد حکم حاضر دارد  
و اگر اختیار بقصر میکند حکم مسافر دارد و حال هر دو از این معلوم شد و بد آنکه قضای  
نماز جمع و بعدین واجب نیست و اگر چه در محل قیامت شدن این هر دو  
نماز واجب بوده باشند بلی اگر کسی مرتد باشد یا مستی باشد بعد از آن  
بخواند نماز یا حیض و حرج قضای زمان ارتداد و مسکن و آن جنون و  
جسنت بگذرد بلکه اگر کرده میشود پس نماز و وقت سالکی و زیاده میشود در  
سالکی و قصر کرده میشود یعنی قصر کرده میشود بعد از آنکه اجتهاد واقع شده بگذرد  
او را یا صوبی درشت بر زیاد و بر نعل او پیدا شده باشد یا پانزده سال  
کامل شده باشد در مردان و نه سال کامل در زنان و عشار است صبی  
در یک نیت و وجهی کند یا سنت و وجهی است بروی یعنی بر سر  
نخل ترا بگذرد و آنست که قضا بکند برای پدر خود آنچه فوت شده  
باشد قضا بروی واجب نیست علی الاطلاق یعنی آنچه ظاهر است اینست بلی  
اگر وجهی کرده باشد که جهت او نماز و روزه نسبت عذری که اگر  
او نماز قضا کند بروی واجب نیست و اگر در وصفت مالی را تعیین  
کرده باشد آنچه فوت است که از نیت اعتبار کند اگر بعضی بر آنست  
که از اصل ترکیده اعتبار کند اگر بعضی و اگر وجهیست بگذرد یا سه یا  
بیشتر باشد و واجب است که از اصل ترکیده او بیرون کند چنانچه در حج  
میکردن **فصل چهارم در بیان قصر نماز و قصر صدق و در تعیین**  
**او نماز است از نمازهای چهار رکتی و او را دو رکت است بلی است**  
و شرط او و مشتمل است اوالا بقصد موضع معلوم کرده باشد که اگر  
قصد او برین وجه باشد قصر میکند بلی بلیم و کسی که طلب غلام کرد  
کند یا مثل غلام که بچته هر چه باشد از ششم و آنست و غیره تا و اگر چه  
از مسافت که اشتر باشد مگر وقت بازگشتن اگر بابت رسیده

باید

باشد یا که شسته باشد و بایم کسی را میگویند که هر چند روز از مسافت  
بجای مسافر و در روزی که در آنجا اقامت میکند مثل  
صحرای کربلا و بد آنکه بقصد بیخود کافرست تابع باشد و اگر  
اوست بگذرد باشد و مسافرت بگذرد که کند که قصد احدی کافرست  
برای دیگر اما کسی که اشتغال بر وقت برود و مسافرت باشد  
مسافر است و بقصر میکند تا کسی روزی که قصد اقامت در روز  
و عین بقصر میکند مسافری که مسترد و باشد در عزم خود سی روز  
وقتی که در جاده خود نباشد که اگر در حدود بلد خود باشد مقیم است  
و نیز حکم میم و اگر کسی که در محل رخصت باشد یعنی از آنکه  
مسافت رسیده وقتی که سفر خود را متعلق بر وقت مسافرت کند  
این معنی که اگر وقتی پیدا شود برود الا نه اما اگر کسی که او را حج است  
بان عمل کند دوم میباشد که این سفری که او قصد کرده مسافت باشد  
و اگر چه بیوقت مسافت بگو اهی دو عادل باشد و این مسافت  
بیشتر فرسخ است از نهایت عمارت بلد متوسط و فرسخ عبارت  
از سه میل است هر میل چهار هزار فرسخ است یا چهار فرسخ است  
بشرط آنکه اراده کرده باشد که در همان روز زیاد در همان شب از آن  
سفر بازگردد که اگر کمتر از چهار فرسخ باشد بقصر جایز است هر چند  
اراده رجوع کرده باشد یا اراده آن کرده باشد که نکر  
ترد و خواهم کرد تا آنکه وقت فرسخ و بیشتر وجود که دو کافرست  
تر ای بقصر وقتی که مسافت و مسافت باشد مقدار یک روز  
راهی بیست و روز معتدل باشد یعنی بسیار تند و آهسته برود  
و روز در نهایت در آزی و کوتاهی نباشد بر آنکه بقصر کند  
جایز است و اگر چه از راه دیگر مسافت نباشد سه روز میباشد  
که از موضع اقامت خود چندان برود که شش روز و بیست و یک روز  
موازن را و دیوارهای آن شهر را نه بلکه اگر پاره شهر یا علا  
متن یا بیستانها را بپند بقصر میکند بلکه التفات بخواه اذانی  
و جدوان کند و تقدیر است و کند و فرجی که بلند بایست باشد

یعنی تقدیر کند که اگر مساوی بودی آن مسافت آن مقدار  
 رفته باشد که آن از مقول را نتواند بشنود و دیوار با ستر  
 شود و دید و بشرط است برای یاد و پیشانی حقاقت  
 و حد عبارت از مجموع مسیر خاتمانی ابشالت و مسافت  
 که دیوار عمود یعنی شود در شهر بزرگ و دیوار کثیر یا متوسط  
 انادر وقت برکت تن بهر که ای از دو که از الت با حد دان  
 که او را کت کرد نام میکند چهارم مسافت که سفر جایزه یا باشد یک  
 شرح علی اعلا که بگفته وزن باشد سه و کس که تک و وقت  
 عزم کرده باشد یا ترک نماز جمع کرده باشد و قی که واجب  
 بوده باشد و کسی که از روی بهو و طلب تصد یا غیرت  
 و در حقیقت نداده اند بچشم مسافت که قصد بانی باشد که اگر مجموع  
 از آن قصد کند پیش از آنکه مسافت رسد یا اگر تمام بر اقامت  
 ده روزه کرده باشد خواهد مسافت توقف کند تصد یا غیرت  
 نیست پس اگر تصد و بعد تمام اقامت خود را بعد از آنکه مسافت  
 رسیده باشد تصد کند اگر نمازی را تمام کرده باشد و اگر تمام  
 نماز برسد او باشد بر کوع سببوم و در آنجا کردن برود  
 رفتن وقت نماز چهار رکعتی یا شروع کردن در روزه و آجیب  
 یا با تمام نماز در مواضع بجز شود است یعنی اگر تصد تمام خود  
 کرده باشد و نماز کرده باشد اما وقت نماز چهار رکعتی برود  
 رفته باشد یا شروع در روزه و آجیب کرده باشد یا اگر نماز در  
 در نماز کرده باشد تصد تمام در مواضع بجز در چند صورت  
 متر دو است در آنکه اگر نماز کرده باشد یا بعد از نماز و حکم آن توان  
 داد که او نماز تمام کرده باشد یا شش شش مسافت که نه رسد بخود  
 ششری که او را در آن شهر یکی باشد اگر یک در وقت  
 خود باشد یا مثل او هر در شهری دیگر که باشد او در آن  
 شهرش ماه در آن شهر بوده باشد و دیگر مسافت که  
 بخصوصی نرسد که آن مواضع را وطن خود صاحب باشد

۱۱۱۱  
 در سنه

بد و ام و شش ماه استبدان که در ناقصه تواند کرد پس اگر قصد کند از  
 اول سفر که فنان موضع را وطن خود بسیار تم تصد میکند اگر از  
 آن محل که مسافت و بنشیند تا آن موضع که قصد وطن کرده مسافت  
 بنامند حقیقت مسافت که کثیر السع باشد پس بدو یکی یعنی اهل یاد مس  
 و ملاح و مکاری در ناچ و برید و مثل ایشان هر که باشد تمام میکند  
 و تصد میکند و قی که اهم کثیر السع بر پیشانی صادق باشد ترن  
 وجه اگر ایها مسافتی سفر کرده باشد و در وقت بنویسند مسافت  
 سفر میکند مسافتی که صادق است بر ایشان که کثیر السع اند  
 بشرط آنکه اقامت کرده باشند میان این سفر با و بعد از آن  
 سفر دیگر اختیار کند و واجب است که تصد قصر کند و اقامت  
 در اقامت ده روزه مشرفه بودن اما بوجهی که میان این ده  
 روز سفری که مسافت رسد میکند هفتادم مسافت که سفر متوسط  
 عب و وقت شود یعنی فرای هر دو وقت اداء نماز را پس اگر  
 دریافت باشد از اول وقت مقدار زمان طهارت و نماز  
 را حاضر یعنی تمام و اگر به هنوز یکی حقیقت نرسیده باشد یا از روزه  
 وقت آن مقدار زمان را در با وقت طهارت میتوان کرد و یک وقت  
 نماز آخر وقت کرد درین دو صورت نماز را تمام کند و بچشم نماز  
 که در حضور وقت شده باشد تمام میکند و اگر چه در سفر فضا کند  
 تحقیق که واجب است قصد در مسجد مکه و مسجد نبی و مسجد جامع  
 که در حایرین علی السلام اما درین مواضع افضل تمام  
 نماز است با وسعت وقت و اگر چه بجز است میان قصر  
 و اتمام و اگر وقت شود نمازی در یکی ازین مواضع طهارت  
 که بجز بحال خود باقیست یعنی اجتناب دارد که قصر افضل کند  
 یا تمام و اگر چه در غیر این مواضع فضا کند و طهارت که  
 مشروط است که در وقت قصد تمام یا قصر کند و او بدون  
 بجز و از بجز سبب قصد تمام را قصر آری مرتب میشود  
 حکم ملک بر آنچه لیت کرده پس با طهارت اگر قصر است

کرده نماز احتیاط بجای آورد اگر نماند که در باشد و اگر تمام  
کرده باشد مساوی با وجود آنکه علم مسافت داشته باشد اعاده  
نماز کند مطلقا یعنی در وقت علم پیدا کند مسافت نماز  
را تمام کرده باشد اعاده میکند در وقت نماز احتیاط و اگر تمام کرده باشد  
و اگر چه تقصیر کرده باشد در بقیش مسافت و اگر تمام کرده باشد  
نماز را از روی جهل الظاهر یعنی بعد از آنکه نماز را تقصیر میاید کردن  
اعاده نماز روزی و اگر نماند آنگاه اگر روزی تمام  
کرده باشد آنچه مشهور است آنست که اعاده کند در وقت نماز  
خارج وقت و اگر بیرون رود مسافتی که تقصیر کرده روزی کرده  
باشد در مسافت یعنی مقدار مسافت برود و برسد بحدی که  
که حقا اطلاع اذان و حدی است پس اگر عزیمت بر عود دارد و  
اقامت ده روز دیگر از آن تمام کند مطلقا یعنی در رفتن و باقی  
موضع که رسیده باشد و در برگشتن و اگر عزیمت بر مفارقت  
کند یعنی قصد عود نداشته باشد تقصیر کند و قبی که رسیده باشد  
بجای نرفته پس با آنکه عزیمت بر عود دارد و پس یعنی قصد عود روز دیگر  
از آن نداشته باشد پس اقول آنست که تمام کند در رفتن و  
و در آن موضع که رسیده باشد با نماز تقصیر کند در برگشتن  
و اگر قصد هیچ از آنجا نکرده باشد از روی عقبت یا حجت  
اگر متردد بوده در اینجا دو وجه است اما اولی آنست که تمام  
کند در رفتن و در آن موضع و تقصیر کند در برگشتن و اگر  
بیرون رود بقصد متردد بگردد است یعنی قصد نوبت میبرد  
و می آید و بعد از آن ده روز اقامت میکند پس تمام  
کند مطلقا چنانکه در صورت اول گفته شد و اگر نماند است  
هر سبب دوم قصر وقت است و او نیز موجب قصر است  
خواه در قصر باشد و خواه در سفر خواه بجماعت گفتار و به  
تنهایی اگر در یک در حجت قبله باشد و ترسیده باشد از  
بمجموع بگام دشمن بر مسلمانان و در مسلمانان آن مقدار قوت

نماز احتیاط

آن مقدار قوت باشد که بد فرقه شوند و هر گدایی ازین دو فرقه  
شود که احتیاج نبریاوندند آنگاه باشد بگذارد و تمام بفرقه او  
بگردد و هر گاه که امام برخواست قصد آنرا کند این مامو  
مبین و تمام کند و بعد از آن فرقه دیگر بمانند و داخل شوند  
با امام در رکعت دوم پس مفارقت کنند ایشان از امام  
در ششم و بعد از آن تمام کنند نماز را و امام در آن سازد  
تسبیح را تا باین فرقه سلام باز دهد و در نماز شام بگذارد  
بفرقه اول بیک رکعت و در رکعت با فرقه دوم یا برعکس و آن  
نماز را نماز است الرقاع میگویند و اگر نماز کند نماز را یا بفرقه  
فرقه صحیح است و نماز دو سستی است بر امام را و این نوع  
نماز را نماز برین النخل میگویند و اگر دشمن در حجت قبله باشد  
و پدیده ایشان را و رسد بمجموع ایشان را و ممکن باشد که ضعف  
مسلمانان را و در وقت سازد بیکباره امام و متابعت امام را صف  
اول و بگناه دارند ایشان را صف دوم و چون برخواست  
امام نگاه دارد صف اول در صف دوم را تا سجده کند این  
اما اولی آنست که صف اول بوضع صف دوم آیند و  
صف دوم بجای صف اول روند و اگر عکس کنند در نگاه  
داشتن نیز جایز است یعنی صف اول نگاه دارند صف دوم  
را تا با امام سجده کنند و بعد از آن صف دوم صف اول نگاه  
دارند در تمام بیک رکعت یا در تمام دو رکعت یا آنکه صفوت  
بگذرد باشد یعنی سه صف یا چهار باشد پس هر یک سجده کند  
و به ترتیب نگاه دارند بیکدیگر را تا تکلیف آنرا جانی باشد و  
این نوع نماز را صلوات عیان میگویند و اگر نماز شود  
قبال و منتهی شود و بسا بقیه یعنی یک مرتبه و بجز که کسی  
بشیر و معتد باشد از هیات بگردد بالا که ششم بگذارد  
بجای امکان پیاده یا سوار بی قبله باشد یا نه یا عدم امکان  
بگناه قبله و سجده کند سوا بر زمین گوید است خود یا

ل

د

ع

نرا

ن

خود یا بر بالا و آب لبی اگر مستعد باشد از سجده اشارت  
 بگفته و بچین است حال پیاده یعنی اگر نواند سجده کرد بگنجد و  
 اگر نتواند اشارت کند اما اشارتی که برای سجده کند زیاد  
 سازند از اشارتی که برای رکوع باشد و اگر زیاد شود و فضل  
 کثیر که احتیاج بان فعل باشد یعنی اگر فعل کثیر کند که بداند  
 احتیاج در بسته باشد نماز او باطل میشود و شروع کند در حجت  
 و اگر گفت مخالف باشد که شروع پس هر وقتی که مستعد باشد از  
 افعال و اذکار نماز بجز لب بلسجات او بعه برای هر  
 رکعتی یکبار نیت و یکبار اقام و تشهد و تسبیح و دو آیت  
 اعاده آن نماز اگر چه امن شده باشد لبی اگر عادتی بقفال باشد یعنی  
 جبک او نام شروع باشد یا آنکه او را بجز یکبار برده باشد و یا آنکه  
 شو که جبک که یکبار باشد و نماز خوف کرده باشد امکان دارد که  
 واجب باشد بر ایشان اعاده آن نماز قضاء اگر وقت بیرون  
 رفته باشد و او اعاد وقت باقی باشد کسی که از روی نماز خوف  
 فوت شده قضاء میکند فقرا کند بجز امکان یعنی بهر لا و چینی که تا  
 در باشد از سر و قبضه مکان و غیره با وجه اسباب خوف  
 مساوی اند در قصر عدد و کیفیت تا آنکه تسبیح و تسبیح تیر مساوی  
 اند و اگر ظاهر شود که ظن او غلط بوده بجز ظن نماز خوف  
 کرده باشد بجز نیت و کسی که بکمال گرفتار شده باشد یا غیر نیت  
 یعنی گشتی او شکسته و خود را به گفته سبب رعایت گفت  
 بدو چینی که ممکن باشد و تقصیر میکنند مگر آنکه مسافر باشد یا خوف  
 حاصل شده باشد فضیلت سجده در بیان جماعت بود اگر چه  
 سنت است در نمازهای واجب و تاکید کرده در نماز نوبه  
 و واجب در نماز جمعه و نماز عیدین و قن که واجب باشد و بعد  
 زبیر و واجب میشود در امت و در سنتی مگر نماز استسقاء و عید  
 و قن که سنت باشد و نماز عذیر که بجهت هم ذی الحلیه است و فعل  
 جماعت بسیار است و منقول است از پنجم صلوات الله علیه

که نموده

که نموده اند که صلوات اللوات بعد از صلوات العید و تسبیح و تسبیح  
 که نماز جماعت فاصله است از نماز اولاد بیت و هفت رجه قد اند  
 عجم یعنی تقطع دارد و اجد را میگویند و هم از ایشان صلی الله علیه و آله منقول  
 است که ما من تشبه فی قرینه او بدلا یعام فهم الصلوات الا سبحون  
 علیه السلام از خواری این حدیث چنان مضموم میشود که نیت  
 آنکه سه رکعت در دهی یا در ششدهی باشد نماز جماعت میکنند الا آنکه  
 شیطان مستولی شود بر ایشان پس بر تو یاد که جماعت بکنیم که  
 بختی که میگرد و در مانده را و ازین بابو به منقول است که من ترا ملک  
 نندش جمع متولیات من غیر عیلة فهو منافق یعنی آنکس که سر یک  
 جماعت کند سه هفتم بی در لبی پس او منافق است و بیعت  
 وارد شده از امام رضا علیه السلام که ان صلوات اللوات افضل  
 من صلوات الا لقراد من سجده الکووفه یعنی به تحقیق که نماز که بکانت  
 گذاردند فاصله است از نمازی که شما در مسجد کوفه گذارند و آیات  
 بسیار واقع شده در فضل جماعت و در ای آیه مذکور است و در حجت  
 هر چند که بیشتر باشد فضل او بیشتر است مگر آنکه مسجد نزدیک کسی  
 باشد بجا حاضر شدن آن بجماعت آن مسجد بطل ماند و جایز است جماعت  
 عت در حق محراب بکنن سکن نیت که مسجد افضل و شروع جماعت نیت است  
 یکی آنکه امام یا نوح و عاقل و مؤمن و عادل باشد و طهارت مولد یعنی  
 حلال زاده باشد و نماز او حکیم طاهر صبیح باشد و ایستاده باشد  
 اگر امامت کند بر کسی که او را واجب باشد ایشان را نماز کردن  
 و می باید که فراد است را بیک خواند مگر آنکه مثل یکدیگر باشند و فراد  
 و بیاید که امام مرد باشد اگر امامت مرد بر این مرد زمان یا منتهی کند  
 و بیاید که امام آنها بد بگری کرده باشد پس صبیح است امامت صبی  
 و اگر چه بده سال رسیده باشد سن او مگر آنکه برای صبی دیگر باشد  
 یا آنکه در نماز سستی باشد که اگر بعضی سخنان فقها معلوم میشود این  
 حکم و بیاید که امام دیوانه نباشد و اگر چه دیوانگی روگامی باشد  
 و گامی باشد و گامی نباشد مگر در حالی که با خود آمده باشد از حیوان

آن زمان مکرر است امامت او می باید که کافره فاسق و ولد الزانی نباشد  
و اگر چه امامت بر ایشان خود کند و طایف معلوفت عدالت است که گزینند  
و بخانه زنگنه دو عادل در پس او بظرفی افتند احدی است او معلوم می شود  
و اسلام کابلیت و اعتقاد بر حسن ظاهر می توان کرد بنا بر اصرار و خلاف  
از وقوع مانع است از امامت یعنی اگر نقل امام در وقوع مسائل  
مخالفت نقل ماموم باشد یعنی ماموم علی بان نقل باطل باشد امامت  
برین ماموم باشد آن امام می توان کرد و امامت می تواند کرد زن بر آید  
زمان پس اگر متراع شود میان امامان در امامت کردن مقدم و پیشتر  
می شود کسی که او را مومنین اختیار کنند و اگر اختلاف میان مومنین  
ترد واقع شود مقدم و پیشتر می شود کسی که قرائت او بهتر باشد  
و اگر هر دو برابر باشند کسی که فقاهت او بیشتر باشد و اگر در فقاهت  
مساوی باشند کسی که سید باشد و اگر مساوی باشد هر کدام که در اسلام  
اسن باشد یعنی پیشتر مسلمان شده باشد اگر مساوی باشند هر کدام  
که جرات او بیشتر باشد یعنی وحش و توش صورت تر باشد و اگر  
مساوی باشند پس فرقه زنده امام از امامت خود و کسی که را بنده گذار  
باشد در مسجدی یا در متری و کسی که جرات متری باشد آنها مقدم  
منه مطلقا بر اینها که در کرده باشد شرط دوم عدالت و اقل عدود  
و است در غیر جمع و عید و وقتی که واجب باشد شرط سوم آنکه ماموم  
بر امام مقدم نباشد و وجودی که در تقدم اگر شرط باشد پای ماموم  
بر مسلم پیشتر باشد از پیشتر پای امام که اگر کلی سجده گاه ماموم پیشتر  
از سجده گاه امام ضرری نمی کند مگر آنکه جماعت در کرد خانه که بر باشند  
که این سجده گاه اعتقاد دارد نه پای برای آنکه ماموم نزدیک تر سجده  
از امام بگردد و بیین شرطت که امام بلند تر از ماموم نباشد با نوع  
بلندی که اعتقاد بختاری بر آن باشد که اگر مقدمه ار آنکه یک عادت  
یک کام بر پیشتر بر انجاماروند جایز است اما زیاد از اینها نیز است  
و عکس این جایز است یعنی ماموم از امام هر چند بلند تر باشد اما شرط  
آنکه پر دور نشود از امام جهت بلندی و اگر زمین ناموار باشد

یعنی بلندی

یعنی بلند و پلست باشد از هر دو جانب معفو است بلندی نخواه از جانب  
امام باشد و خواه از جانب ماموم و شرط است که ماموم در استادن قرب  
عادلی را رعایت کند یعنی انقدر مسافت باشد که در عرف گویند  
که نزدیک امام است و آنچه تقدیر کرده اند که زیاد از سجده در  
میاید که بنا باشد مومنین صحیح نیت بنا بر اصرار و با انقال ضنوت  
دور بودن ضرر نمی کند و اگر چه بسیار دور باشد و قنی که میان هر دو  
صفت قرب عرفی باشد شرط چهارم آنکه نیت انجام باید یعنی نیت  
اقتدای کند که اگر متابعت کند بقدر نیت باطل است اگر ترک کرده  
باشد آنچه لازم بوده منظور از قرائت و غیره با و احیت  
که نیت ماموم بعد از نیت امام باشد و اگر مساوی باشد هر دو  
نیت و واجب است امام را نیت امامت مگر در جماعت  
واجب است لکن حصول ثواب موقوف است بقصد امامت و واجب  
که امام یک کس باشد و معین باشد پس اگر اقتدای او کس کند  
یا سه کس بلا معین صحیح نیت اما اگر نقل نیت کند از امامی  
با نام دیگر و قنی که امام اول را مانعی عارض شده باشد  
جایز است شرط پنجم میاید که تا ماموم امام را بلند یا یکی  
از مومنین را بلند کند اما ماموم را بلند و اگر چه بواسطه باشد  
یعنی کس را بلند از مومنین که آنکس مامومی را بلند کند آن  
ماموم امام را بلند و میاید که علمند ایشانند باشد بقصد نماز  
مامومین مگر آنکه زلی ببردی اقتدای کند و جایی میان ایشان  
باشد باکی نیت و مانع نیت از اقتدای او اگر جویی یا راهی  
یا دیواری که تاهلی یا مثل دیوار هر چه که در وقت نشستن  
حایل باشد و پس پنجم باشد یا در تاریکی باشد اما اگر امام در  
حرالی باشد که داخل دیوار یا باشد یا در مقصوره باشد  
که پنجمه دار نباشد و نماز کند نماز مومنین که از دست راست  
و چپ او بلند در دست نیت اگر بلند امام یا کس که امام  
را بلند شرط ششم میاید که موافق باشد نطق نماز امام

و ماموم پس باید که اقامه کند نماز یومیه مثل نماز اوقات کفرش با ما  
که قن و عید و غیره و بعضی نیز جایز نیست اما جایز است و دو  
رکعت طواف که اقامه کند نماز یومیه با عکس و همچنین جایز است  
که اقامه کند واجب را بسنت مثل آنکه شخصی نماز پیشش کرده و  
حالا حق پیدا شده و داعیه دارند که جماعت بنماز پیشش کنند  
اعاده سنت است این شخص را و وقتی که امامت کند برین  
جماعت درین حال نماز آن جماعت واجب است و آن شخص که  
امامت میکند سنت پس صادق است که اقامه کرده اند و واجب را  
سنت و نیز اقامه جایز است سنت را بسنت و چند موضع مثل  
نماز عید و قتی که سنت کند یا نماز غدیر که جماعت گذارند یا نماز  
استسفا کند جماعت یا آنکه امام و ماموم نماز یومیه را بطریق  
اعادت گذارند جماعت و بخانی نماز یومیه را بعضی دیگر از  
یومیه اقامه می توان کرد پس اگر نماز ماموم کمتر از نماز امام باشد  
اختیار دارد در آنکه سلام باز دهد یا انتظار سلام امام برد  
و این فاضلتر است و اگر نماز ماموم زیاد باشد از نماز امام می توان  
بگذراند که نماز خود را یکی از مامومین که بر وسعت در  
شهر باشد یا با او اقامه کرده باشد و اجرت متابعت  
امام کند در اقوال و افعال که اگر مقدم شود عذر آن است  
یعنی گناه است او را لیکن نماز او باطل نیست مگر آنکه رکوع  
کند یعنی از آنکه امام از قرائت فارغ شده باشد و اگر از روی  
فراموشی مقدم شده باشد بر کرده و متابعت کند و اگر رکوع  
بتر زاد شود باکی نیست و اگر بر کرده حکم آن دارد که عذر  
مقدم شده باشد و کسی که از روی گمان مقدم شده باشد علم  
کسی دارد که بنیان مقدم هست پس اگر ماموم رکعتی یا پیشتر  
از رکعتی را در نیافته باشد منقطع شده جماعت و بد آنکه  
امام سجدت قرائت را در چهارم و احتضانه و مکرر است  
ماموم را قرائت در چهارم و احتضانه بنا بر کثرت پس اگر

نحوه اداء

نشود و از امام را در نماز چهارم عمده او را نیز نشود و سنت است  
که قرائت کند و باقی گزارد آیتی را اگر قرائت او از قرائت  
امام کمتر بوده باشد تا آنکه از آن آیت رکوع کند و درمی ناید که  
را ماموم بدر یا قن امام را رکوع و اگر چه بعد از ذکر واجب باشد  
علا الاصح نه آنکه اگر شک کند که آیا امام را رکوع در یافته ام یا  
راغ و اگر در یابد او را بعد از رکوع یا بعد از سجده اول سجده  
کند با امام و نیست را از سر کرده و قتی که امام برخیزد برای  
رکعت دیگر و اگر در رکعت اخیر بعد از سجده اول در نیمه  
باشد بخان نیست را از سر کرده بعد از سلام امام و اگر بعد از آن  
اتمام سجده بنین در یافته باشد اقامه کند و بکثرت بگوید و متابعت  
امام کند در تشهد اگر خواهد و اگر تشهد اخیر باشد بر خیزد  
و بعد از تسبیح امام بفرماید که نیست را از سر کرده و ظاهر است  
که فصل جماعت را در یافته باشد و اگر تشهد اول باشد متابعت  
کند امام را بعد از بر خیزستن امام و اینها نیز احتیاج به نیت  
دیگر نیست و رعایت کند کسی که بر وسعت گرفته باشد امام  
فقط نماز خود را پس هر چه با امام در یافته اول نماز خود کرده اند  
و اگر چه امام تسبیح گفته باشد علی الاصح و اگر امام مرعی ماموم  
باشد یعنی ماموم با امامت لیکن راضی نباشد آن جماعت  
نیت یک برای خود قرائت کند و اگر چه آهسته باید خواند  
در جایی که بلند باید خوانده و اگر چه مثل حدیث نفس باشد  
یعنی قرائت را بدل خود بگرداند و تشهد و تسبیح استاده  
بخواند اگر مضطرب باشد یعنی نتوان لسن برای تسبیح و تسبیح  
استینه و سنت است که صفها مساوی بگوید بگردد یا  
ستوای مساکت یعنی در شمار برابر بگوید بگردد و سنت  
است که مصلاد در صف اول باشند و جانب راست  
امام فاضلتر است و مکرر است بند با و بجا در اول باشند  
پس هر وقتی که ماموم یکس باشد و مرد باشد سنت است

که بر دست راست امام باشد یا سینه و اگر سینه باشد یا سینه چپ امام  
باشد چنانکه زنی نماز باخشی دینی که اقامه ابروی میکند و در هر  
زنی برائی زمان امامت کند میان صف ایشان باشند و  
بیشتر از ایشان ناستند چنانکه مردی بر منته بر وی مردمان  
بر منته امامت کند پس هر وقت که امام بکلمه احوام گفت میباشد  
که نافذ کرد از نافذ خود را قطع کند و با امام در نماز داخل شود  
پس اگر او چیزی باشد مثل نیت کند سستی و تمام کند و در رکعتی  
و اگر ترسد که فوت شود یعنی با امام متخی نتواند شد قطع کند از روی  
سستی بجای که اگر امام اصل بودی قطع میکردی و مکر و دست نماز  
نافذ کردن بعد از اقامت وقت برخواستن زمانی است که  
قد قامت الصلوة گفته میشود و کسی که ترسد فوت رکوع را ب  
بلی شدن او لیسف بکلمه بگوید یا بجای که باشد پس سیده کند اگر  
خواهد و اگر نخواهد که بلی شود چنان رکوع کرده بود و چند آنکه  
رسد لیکن بشرط آنکه فضل کثیر از و صادر شود و مکانی که بگردد  
صلاحیت اقامه داشته باشد یعنی سیار دور نباشد و صاحبی میان  
او و امام نباشد و سنت است که اعاده کند معقول یعنی کسی که نماز  
نماز کرده باشد و وقتی که جماعت گذارند و بخایست اعاده کسی  
که جماعت نماز کرده باشد خواه امام بوده باشد یا موم و مختار است  
درین حال که نیت بواجبی کند یا سستی و مکر و دست که موم نماز  
استند و امام اگر عذر دین باشد پس نیت اتم ادا کند و اگر نیت  
انفرادی عذر دین کند جایز است اما بشرط آنکه جماعت و جنب  
نباشد مثل جمع یا عید و ایست کسی بنا مند بر آنچه گذشته از نماز  
بعد از قصد اتم او اگر قصد اتم او پیش از قرائت امام واقع  
شده باشد بر ای خود قرائت کند و اگر بعد از قرائت امام  
بود جز نیت همان قرائت امام بر ای او یا آنکه در انشای  
قرائت امام قصد اتم او کرده اجماع دارد که بنا نتواند  
منهادر و اجمال آن نیز دارد که اعاده قرائت واجب باشد

در ایستادن

در جایز بودن اقامه کسی که علم نجاست جامع او یا بدن او باشد هر دو است  
اما آنچه موجود است منع اقامه است پس اگر بدن او را بپوشد یا بپوشد  
بدای اقامه بدن او درین حال معاصبت ترک نجاست مگر آنکه  
عذر عالی باشد یا عذر دینی خاصی بجز باران و بیماری پس نماز کند بتدریج  
خود که میسر نشود و سنت است مگر تاخیر کند اگر امیدوار باشد بر طرف  
شدن عذر او در یافتن نجاست پس اگر عارضی شود امام را قطع  
نماز مثل حدی ناپس بکشد و اگر ناپس نکوشد یا سید یا دیوانه نشود  
باشد یا مرده باشد ناپس بکشد تا مومنین برین ناپس بنا مند بر آنچه  
انجام کرده و اگر چه در میان قرائت این حال دولت داده باشد  
اما غیبت در بیان نماز باقی و ایضه بدانکه نماز جمعی و اجابت و  
آن دو رکعت است و نماز پیشانی ساقط میشود با وجود او و شرفی  
زیاده از نماز یومیه از جمله شروط امام عادل است یا کسی که امام  
عادل او را نصب کرده باشد و نسبی نیست که شرط ایضا است که  
و اگر کرده شد در یومیه معتبر است اینجا نیز در حال غیبت امام مثل  
این زمان نماز جمع گذارد اما وقتی که این باشد و ناپس نیست  
امام باشد و آن ناپس غیبت فقه جمیع شرایط است پس نیت  
و جوب کند و اگر در جوبش غیبت بلکه بجز است یعنی اشعار  
دارند در آنکه با وجود ناپس غیبت نماز پیش کند یا نماز  
جمع و عزت از ظهر جمع یا شرط ایضا و اگر بعد از شروع در  
نماز امام بمرد باطل عمود جماعت پس مقدم دارند تا مومنین  
کسی را که تمام شود نماز با وجود باقی شرایط و رای امام نماز  
و اگر حدیث کند امام مقدم دارد کسی را که نماز تمام شود  
با و شروع نیت نماز را از سر گرفتن درین حال مگر آنکه امام  
بفصلت اصل کسی را ناپس گرفت باشد و بشرط دیگر وقت  
است و وقت او وقت فصلت نماز ظهر است که اگر وقت  
او بیرون رفته باشد او شروع در نماز جمع کرده باشد ظهر  
بگذارد و اگر شروع کرده در نماز جمع صحیح است اگر بزرگ است



ر ایافته باشد پیش از خروج وقت اگر شروع او از روی علم بوده  
 باشد باز روی گمان در یافتن نماز جمع را بشرط خودش بنا بر آن  
 پس اگر نماز پیش کند و او خلف جمع باشد صحیح نیست پیش  
 او پس جمع بگذارد اگر تواند در یافتن والا نماز پیش را فرضا  
 کند یعنی اعاده کند و شرط دارد که دست به یاد صحیح نکرده  
 کسی از آن امام باشد یعنی از صحیح نکرده باشد و شرط  
 کرده شده که در ابتدا صحیح نکرده باشد نه آنکه تا ۹ نماز این  
 صحیح کی باشد که اگر بعد از یکتر ۱۶۱ م برودند باطل می شود  
 جماعت و اگر چه خواند الا بک کسی اما اگر پیش از یکتر ۱۶۱ م  
 رفته باشد ساقط می شود نماز جمع کسی پس اگر عود کند یعنی با  
 جمع نشوند اعاده خطبه کند اگر نشنیده باشد آنچه از خطبه  
 واجب است و بد آنکه منقطع می شود نماز جمع بطلان که مرد باشد  
 و مسلمان و در منقطع شدن نماز جمع به بنده و اگر چه بعضی از  
 آزاد باشد و وقتی که خواجه او از آن داده باشد و مسافر  
 باشد که تمام کردن نماز بر او لازم باشد و جهت بر وقت نماز  
 جمع و منقطع می شود اگر روزی که بگذرید زمین که رسیده  
 باشد و همادی که حاضر شدن نماز فرض او زیاد شود یا شخص  
 بسیار باورسد و آن کسی که دورتر باشد موضع اقامت او  
 یعنی منزلی که در آنجا می باشد از دو فرسخ زیاد باشد و  
 کسی که مشغول باشد بچشمه منی یا رعایت هماری کند و کسی  
 که ترسد بر نفس یا بر مالی و اگر چه ترس ترس او جهت  
 بنده باشد یعنی ترسد که او را بزند کند یا آنکه مال او را غنیمت  
 کند خواه بنده کردن او باطل باشد یا حقی که عاجز باشد از  
 ادو آن حق یا آنکه جهت باران شود آن حاضر شدن  
 باجمعت کل بسیار و مثل او هر چه باشد خواه سه ما قوی  
 یا غیره پس اگر حاضر شود بین از نماز پیش و جهت است  
 برایشان نماز جمع و منقطع می شود با ایشان مگر چهار جهت

همه کردن نماز

و غسل دیگر باب کافر میکنند همچنان آب سدا کرده است  
 و آب آنچه از غسل بازماند بریزد و بدانها همه بشود آب  
 ندر میکنند و غسل سهیم آب تعجب میکند همچنان آن غسل  
 کرده و مرد شوی بر روی راست مرده باشند و هر گاه که چیزی  
 میشود میگردند عقوا عقوا چون نارغ شود که باس پاره یا کپری  
 بستاند و آب از اندام مرده بچسبند و خشک کرد اندام مرده  
 شوی غسل کند فرض واجب اما در حال با بعد از آن و نجس  
 است در پیش داشتن و ضد بر غسل آنکه در گفتن کند اول  
 که باس بچسبند بر گیرد و باز کمتر در و پنبه پاره بر آن نهد چیزی  
 از زرب بر نشاندند نخه خوانند و بگرد و جانب پیش پیش  
 نهند و بجانب پیش و پیش نهند و پاره در آکنند و دیگر باس  
 سخت آلتی او را و راهنش در بند از ناف تا آنجا که بپزد  
 بر هفتاد در پوشند و بر بالای برهنه از او پس بالای از او  
 حیره با آنچه بجای آن باشد و سفید با آن دو جیب هر  
 چند ارش بد از ناز از رحمت خرمای از رحمت دیگر یک  
 از سوی راست بر پوست بر روی او چسباند دیگر از سوی  
 چپ میان برهنه از زلفند آنکه کافر بر مسلحند و بیایند

تفاوت است

پشانی و در کف دستها و روزانها و انگشتان پاهای  
و اگر چیزی از کافور بازماند بر سینه کند و کفن برش بپوشاند  
سوی چپ بر سوی راست انگند و سوی راست بر سوی چپ  
و از سر و پایش بند کند تا آنکه که در لحد نهند آنکه بندها بکشاید  
پس آنکه بر جنازه نهند و مصلی برند و نماز برش کنند چنانکه بعد  
انبی یاد کنیم اشاء الله تعالی و باید که مرد مراخیر کند  
تا رعیت بشیخ حاضر آید و فاضلتر آن برده که از پس جنازه  
روند یا از سوی راست یا چپ و مستحب است جنازه چهار گوش  
بگردن اول سوی راست گیرد از سر تا نشیمن پای راست بر پای  
چپ بر دست چپ جنازه کرد بر گرد جنازه بگردد همچون کرد  
آسیا چون بکشاید و بر برد اگر مرد باشد مرده را به پایان کور بختند  
و به زوت بگرد بر بند بعضا و وی مرده در کور شود یا آنکه کور  
فرماید و از پایان بر در دارد و بگوید اللهم اجعلها  
رفقة من رافق الجنة ولا تجعلها حفره من حفر النيران  
و سزاوار است که سر برهنه و پای نخی در کور شود و بندهای  
جامه را باز کند پس مرده را بگیرد اگر مرد بود اول سر بگیرد و  
بعد از آن پاهایش بپایان کور کنند و اگر زن از

سوی قبله در ارد در قریب کبار و بگوید بسم الله  
و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم ایمانا ایمانا بک و تصدیقاً بکتابک هَذَا  
مَا وَعَدْنَا الله و رسوله و صدقاً لله و رسوله اللهم  
زدایمانا و تسلیماً بعد از آن میت را در لحد سوی راست  
خوابانند و روش بقبله کند و بند کفن از سر و پای بکشاید  
و رویش بر خاک نهد از سوی راست و مستحب است که  
از تربت حسین بن علی بن علی علیهما الصلوة والسلام  
چیزی با وی در کور نهند پس حجت در لحد چید و بگوید  
انکر که خشت میخند اللهم صل رحمة و افرح خشته  
و ارحمه غریبه و افرح زرعته و اسکن الیه من  
رحمتک رحمة کثیرة بها عذرتهم من سواک مع من کان  
یتوکلوا من لامة الطاهیرین و مستحب است که مرده را  
تلقین کند شهادتین و نامهای ائمه علیهم السلام در کور  
بیش از آنکه در کور چیدند بگوید ای فلان بن فلان از کور  
العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا شهادة  
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً

عَلَيْهِ وَرَسُولُهُ وَأَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأئِمَّةَ  
بِكُوَيْدِ تَابَ آخِرًا مَثَلَتْ أُمَّةٌ لَهَا لَكُنَّ عِبَادَ اللَّهِ وَإِنَّمَا كُنَّ  
جَمِيعًا بَأْسَافًا بگوید تا آخر آئمتک ائمة الهدی الابرار چون خست ترا  
چید. باشند خاک در کور کنند و مستحب است  
که هر کس اینجا حاضر باشد خاک در کور کند بیست دست آ  
خویشاں نزد یک می بگوید أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَهُ هَذَا مَا وَعَدَنَا  
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيْمَانًا وَ  
تَقْوَى وچون خواهد که از قبر بیرون آید همه بیایان کور  
بیرون آید پس کور را پرخاک کنند و مقدار چهار انگشت بر آید  
و همان خاک با کور کند که از کور برآمده بود و خالی دیگر  
با جا بجا بکشند و نزد سر او سنگی یا خسته یا کتند پس  
آب بر کور ریخته از جانب سر کور کند و کور بر آید از  
چهار جانب کور تا کور رسد اگر آب چیزی زیاد باشد  
میان کور ریخته نکند دست بر کور نهند انگشتان از هم باز کنند  
و دست بجاک فریبند دعا گوید مُرَدَّةً رَا كُوَيْدِ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ رَجَعْتُ  
وَارْحَمْ غُرَّتَهُ وَ اَمِنْ رَوْعَتَهُ وَصَلِّ رَحْمَةً وَ اَسْكِرْ  
اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تَسْتَعِينُ بِهَا عَمَّ بِحَمْدِ مَنْ يَوْمَكَ  
وَ اَخْشَوْهُ مَعَ كَوْنِكَ اَنْ يُّؤَلَّاهُ مردمان باز کردند

تقیما

و لی مرده باز ایستد و دعا گوید و ترجم مرده گوید و یا وان  
بمذکر کجای تقیه نباشد بگوید یا فلان بن فلان  
اللَّهُ رَبُّكَ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَ الْقُرْآنُ كِتَابُكَ وَ الْكَلِمَةُ  
تَقِيْلَتُكَ وَ عَلِيٌّ اِمَامُكَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بِيْكَ اِنَّمَا  
اِنَّهُ رَا يَادُ كُنْدِ اُمَّتِكَ اِنَّهُ هُدًى اَلْاَبْرَارِ وَ مَكْرَمَةٌ  
بود مرده را از شهر شهید برین آتشها مامان معصوم  
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اگر دفنش نکند چون دفنش کرده باشند  
روانند نقل کردن و روایت کرده اند که روایت  
بمشهد است عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برین بر آن که دفن کرده  
باشند و با احتیاط قناتک نزدیک است و باید که کور یک  
نکنند و روایت بر کور کردن کور و روایت که کوری  
باز کنند و مرده دیگر درش نهند در حال اختیار فصل  
در یاد کردن دیگر شرطها که مقدمه اند نماز را  
بیان کرد هر که در شبان روزی پنج نماز فرضیه است در سفر  
و حضر اما عدد رکعتها در حضر هفت است و در سفر  
یازده است نماز شبی چهار رکعت است بدو تشهد و  
سلامی در چهار رکعت و همچنین نماز دیگر چهار رکعت

است و در سفر هر یکی دو رکعت است در هر دو حال  
بیک تشهد و بیک سلام **اِنَّا نَزَّلْنَاهُ سُبْحَانَ رَبِّنَا** و چهار رکعت  
است در حضر و هفت رکعت در سفر هشت رکعت  
پیش از فرضیه پیش هر دو رکعت بیک سلام و تشهد  
و هشت رکعت پس از فرضیه پیش و پیش از فرضیه دیگر  
همچنانکه آن هشت گانه دیگر در سفر این همه میفند و  
چهار رکعت پس از فرضیه شام بلد تشهد و دو سلام در سفر  
و در حضر و دو رکعت شسته پس از نماز حقیق کنند  
یک رکعت شمرند در سفر میفند و هشت رکعت نماز شب  
هر دو رکعت بیک تشهد و بیک سلام و دو رکعت شفع  
بیک تشهد و بیک سلام و یک رکعت و تر بیک تشهد و  
بیک سلام این هم در سفر و حضر بر یکی حد باشد **اِنَّا**  
**رَقَّتْهَا فِي غَان** هر نمازی را از نمازهایی فرضیه دوت  
است اول و آخر و نماز اول وقت با پس ندارند الا غدا  
را که در اول وقت فاضل بود وقت نماز پیش آن  
وقت است که زوال نفس باشد و آخر آن وقت  
که سایه هر چیزی چهار هفت یک آنچه زیادت کرد

یا سایه هر چیزی مثل آنچه کرد و نزدیک ضرورت  
تا آنوقت که از روز چندان باشد که چهار رکعت نماز  
کند و اول وقت نماز شام چون شفق غایب شود  
و بدان بدانند که سرخی از جانب مشرق برود و آخرش فرزند  
شفق و آن سرخی بود از جانب مغرب و اول وقت نماز  
حقیق فرود شدن شفق و آخرش چون سه برخی از شب  
برود و روایت کرده اند تا نیم شب و اول وقت نماز بامداد  
که صبح دوم برآید و این صبح دوم آن بود که در کوشه های  
آسمان پراکنده شود و آخرش بر آمدن آفتاب و زوال  
زوال تا بدان وقت توان کرد که سایه دو قدم زیادت  
کرد و آنکه مبداء بفرضیه کنند و زوال فل باز پس نند  
و زوال فل دیگر تا بدان توان کرد که سایه چهار قدم  
باشد آنکه مبداء بفرضیه کنند و زوال فل شام تا بر بدان  
توان کرد که وقت نماز حقیق در آید آنکه مبداء بفرضیه  
کند و زوال فل شب تا بدان وقت توان کرد که فجر برآید مبداء  
بنام آنچه کند و دو رکعت نافله بامداد تا بدان وقت توان  
کرد که سرخی آفتاب بدید آید از ناحیه مشرق آنکه

سبأ، بفریضه کنند **بیخ نمازات** که در همه حالی بران  
گزاردن هرگز نماز فریضه فوت شده باشد در هر حال که یادش  
آید بگذارد الا اگر وقت فریضه حاضر تنگ شده باشد  
دوم نماز کسوف سیم نماز جنبان چهارم نماز احرام  
پنجم نماز طواف **بیخ وقت** ابتداء فوافل اول ازین پیش  
با مداد دوم وقت برآمدن افتاب تا از زمان که فراخ برآید  
سیم باز ایستادن افتاب بنسبه الا روز جمعه چهارم از  
پس نماز دیگر پنجم وقت قرو شدن افتاب و پیش  
از درآمدن وقت نماز رعا بنه پس از گذشتن وقت تضا  
باشد و در وقت اداست **اقابله خانه کعبه قبله**  
انگس است که در مسجد حرام بود و مسجد قبله انگس است  
که در حرم بود و حرم قبله انگس است که در کوشه های زمزم بود  
واهل عراق روی برکن عراقی کنند درکن عراقی آفت  
که حجراه سود برش است و اهل یمن روی برکن یمن  
کنند و اهل عرب روی برکن غربی کنند و اهل شام روی  
برکن شامی کنند و اهل عراق اندکی میل بر دست چپ  
کنند و کی دیگر امانیت تیسر و اهل عراق قبله خویش

بدانند که حدیعی ازین دوش راست ایشان باشد یا  
بر بردوش راست بود یا چپ بر بردوش چپ بود یا چپ  
افتاب در وقت نعال بر بردوش راست بود یا چپ  
و اگر بر بود و این علامات نمیتوان دانست بک  
نماز چهار جانب گذار هر چنانی بیکبار و اگر تران آن  
جانب که خواهد نماز کند و رو بود نماز نافله بر دست چپ  
کردن سبک بر افتاح روی بقبله کند و باقی نماز چنانکه چار  
با سره و در هر کس که نماز کند در کشتی و کشتی دیگر در اگر  
تواند بر پی کرد بر روی قبله و اگر نتواند نماز بر صدد کشتی  
اما سبک بر احرام باید که روی بقبله کند و همچنین هر کس که  
در حرم بود و از بر بردش بیشتر نرسد باید که در محل احرام  
روی بقبله کند و باقی چنانکه تواند میکند بطریق ایما  
**و اما جانب** که در نماز رو او کردن پنبه است و  
و جمیع آنچه از زمین روی او بداند از گیاه و قتر خالص و پشم  
و موی و پوست انجیرانی که گوشش رو او خوردن اگر در  
برده باشد مرده بد باخت پاک نشود و باید که نجاست بدن  
نرسیده بود و تصرفش مباح بود که آنچه بستم سنند بود

روان بود در و نماز کردن آلا شلوار بند و جورب و کلاه  
و موزه که از جمله لباس نیت اگر چه نجاست بد و رسیده  
بود نماز را باطل نکند اما از برهین کردن بهتر  
**بعد از آنجا جایگاه** که در و نماز نکند هفت زمین جایگاه  
نماز است الا آنکه معصوب بود و بقره و ستم شده باشند  
یا بلید باشند و بد رستی که مکر و همت نماز در جای  
بیکاه همگای مخصوص همچون رادی خنجان و وا  
دی الشقر و پیدا رجایی که خدای نعم عذاب فرستاده  
باشند و جایی که سیل آبیاده باشند و بار خورشید  
و از زمین برخاسته چون سفالها و میان کورستان و  
زمین و کینه و شورستان و شترخاها و در زمین موزج  
و در میان رود و در میان راه و در کما و ها مکر و همت  
نماز کردن و در خانه لعنه مکر و همت نماز نیت  
و مستحب است که میان وی و میان راه ساتری و بوی  
باشد و اگر به جویی باشد که زمین فروزند **اما سجود** روا  
نمود بر هیچ چیز الا بر زمین یا بر آنچه از رسته باشند  
که نخوردند و پیششند در اغلب عادات و باید که نفس

مباح بود و از نجاست خالی بود و اگر ضرورت بود بر چیزی  
که در آن نجاست بود اگر خشک بود و تن و جامه بلید نکند  
روا بود اما سجده بر هر جایگاه پاک باید کردن و بر  
کردن فاضلات **فصل در ذکر بانک نماز قنات**  
بانک نماز قنات مستحب است در سج نماز و فرض نیستند  
و جماعت سبته شود الا بانک نماز و قنات و در آن نماز تاکید  
زیادت باشد که قنات با زبان بلند خوانند همچون نماز  
شام و حقیق و با مداد و نماز با مداد خورد مخصوص است  
در تاکید بانک نماز قنات و نماز شام همچون راز  
دهر نوافل هیچ بانک نماز قنات بگوید و هر دو سبب فضل  
اند بانک نماز هژده فضل است و قنات هفده **فصل**  
**اما فضلهای بانک نماز چهار بار الله و دو بار اشهدان**  
**لا اله الا الله و دو بار اشهد ان محمدا رسول الله و دو**  
**بار اشهد ان علیا ولی الله و دو بار حتی علی الصلوة و دو بار**  
**حتى علی الفلاح و دو بار حتی علی خیر العمل و دو بار محمد و علی**  
**خیر البشر و دو بار الله اکبر و دو بار لا اله الا الله**  
و قنات همچون بود الا تکبیر دو بار از اولین لش بقیت

و یکجا ولا اِلَهَ اِلاَّ اللهُ از آخرش بنفید و ازین سخن علی  
 خیر العمل دو بار تقد قامت الصلوة بان افزاید و باقی بچنان  
 بود که بانک نماز رعایت کرده اند هر دو سببی و هفت  
 فصل اند در اول قامت چهار بار الله اکبر بگوید  
 رعایتش کرده اند که هر چه جل و در فضل اند بدانند  
 اول بانک نماز در آخرش در اول قامت چهار بار الله اکبر  
 بگوید ولا اِلَهَ اِلاَّ اللهُ در بار بگوید در بانک نماز و قامت  
 و ترتیب فضل و احبب و مستحب است که بر مؤذن بر طهارت  
 بود یعنی باید که وضو دارد و روی بقیله و در میان بانک  
 نماز سخن نکوید و باید که بر بای ایستاده بود در حال اختیار  
 در محل اذان راه نرود و بر پشت چهار بای بنشیند  
 و بانک نماز مبتدین و بر تریل گوید و قامت بنشاند گوید  
 و آخر فضلها را محرب بنماید بلکه همه ساکن گوید و در  
 روشن بادید کند مثل هاء اشهد ان لا اِلَهَ اِلاَّ اللهُ  
 و میان بانک نماز و قامت فصل کند بنشستن سبک  
 یا کاهی فرازش نهد یا بجهل بکند یا بغیب بزند و در قامت  
 مؤکد تراست و از شرط درستی بانک نماز و قامت است

که

بلافاصله بنامت پدید شود و اگر تفریح کرده باشند بر دستا ترین تفریح پدید شود یا آب  
 چاه اگر چه قوی است که بلافاصله بنامت پدید شود و باید تفریح کرد و اما اجود است که  
 باشد پس اگر متفریح شده باشد یعنی رنگ یا بوی یا طعم او بلافاصله بنامت بگردیده باشد  
 تمام آب را بکشند و اگر متفریح نشده باشد در روز یا چهری گوشت کتده باشد یا تقاضا یا منی  
 یا خون یا حیض و استخاضه و تعاسن آماده باشد یا استر یا کما و نر و زرد و باشد قامت  
 آب را بکشند و اگر قامت بر کشیدن و شوار آید بسبب بسیاری آب چهار روزه بنامت  
 باعداد نامت بکشند یا ک شود و برای مرده در از گوش و استر و کما و ماده گری بکشند  
 و برای مرده آدی هفتاد و دو بکشند و برای بنامت آدمی چون ترا باشد یا کما بکشند  
 و لو بکشند و اگر خشک بود و کما آخته ده و دو و برای مرده سگ و خوک و در و باه و گوسفند  
 و آهو و مانند آن و بول مرد چهل و دو بکشند و اگر بول زن در با نامت همه آب را بکشند  
 کشیدن و اگر متفریح بود بکشیدن چهار روزه بنامت کشند از با با نامت چنانکه گفته  
 شد و همچنین اگر خون بسیار در الحار رود چون خون گوسفند کشند اما اگر خون اندک بود  
 مانند مرغی بکشند سه یا چهار و لو بکشند و برای زود مرغ خالکی و کبوتر و مانند آن و موش  
 چون آما کرده باشد یا پاره شده باشد و بول گاو یک هفت و دو بکشند و همچنین اگر حیث  
 در و سبک کشند یا سگ زنده پیرین آید و اگر موش ماهی نموده باشد و دو بکشند اما اگر در  
 کاسه و مانند آن بول بلافاصله بنامت بکشند و اگر بر نرند و چکیا شستن پاک شود  
 و سه بار و استر بود و اگر سگ دهن در و کرده باشد سه بار باید شستن اول بخاک  
 شهاد از فرغ و موش زده سه بار بشوید بی خاک و درین هر سه اگر نفعت با ریشو یا فضل  
 بود پس خوردنای همه حیوانات پاک بود الا اذان سگ و خوک و کافر  
 در وضو و اجنامه آن و آداب خلوة بدانکه در وضو هفت چیز واجب است اول بنامت کشند  
 که وضو میسازم تا حار و او بود تا کند از روغن واجب قرینه الی الله بهم اگر بوی گوید آتو  
 ضعیف سرفعا للحدث و استسقاء الصلوة لویجی بقدر یقین الی الله و باید که نیت را  
 پیوسته دارد و بشستن رو بر کمر نیت بودن تا نافع شدن یعنی نیت را نکند و نیت را  
 بنست و درغ حدث را بزای شدن چو یک یا درغ کر او قربت را بر باد و هم شستن  
 روی بود از شستگاه موی سر تا نهاره رختان چندا که انگشت سترک در چانه بر و  
 بگذرد و آنچه از ریش که زیاد بود از ریح واجب بنوشستن آن و همچنین انگشت سترک  
 ریش کردن تا آب باندرون برسد سهیم شستن هر دو دست از درون تا انگشتان

چنانکه در آن نوشته شود چهارم مسح پیش سر کردن اگر چه بر سر موندن بری که  
باقی باشد بر دست و آداب نوشتن شاید پنجم مسح هر دو پای کردن تا کعبین  
نه آداب نوشتن ترتیب نگاه داشتن یعنی اول شستن روی پس دست راست پس  
دست چپ پس مسح بر سر مسح هر دو پای و در ترتیب واجب نیست که اگر هر دو پای را  
بیکبار مسح کند شاید بهتر موالاة یعنی پای شستن اعضا و مسح چنانکه نهارت تا تمام  
کند پیش از آنکه عضو خشک شود و واجب در شستن روی و هر دو دست یکبار است  
و دویم کتبت سنت است و واجبست جنابین انکشتی و مانند آن چون  
مانع بود از رسیدن آب بزیر آن و الا سنت است و اما سنت است که جای آب  
بر دست راست بنهد و اگر از خواب بر بیدار شد یا بول کرده بود دست یکبار  
بشوید و اگر عایط کرده باشد دو بار پس دست در آب کند و بگوید بسم الله و بالله لا اله الا الله  
الذی جعل الماء طهورا و لم یجعل لشيء الا الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني  
من المتقین و اجعلني من عبادک القائلین و اب را بر دارد و وضعت کتبت سنت است  
آب در دست کند و بگوید اللهم لقی حیاتی يوم العاک و لطلاق کسائی نیکوکن و مسکون  
پس تا راسته کند یعنی آب در دست کند و بگوید اللهم لقی حیاتی طیباه لجان و اجعلني  
ممن یشم ذریعها و ریحانها و طیبها و اب بر دست است اول بر پشت بازو نهادن  
هر دو و اگر در آن بود بروی بازو نهادن و دعا خواندن در شستن روی که اللهم مقن  
و حیاتی يوم یفین فیة الوجوه و لا تسق و حیاتی يوم تسق و فیة الوجوه و در حال شستن  
دست راست بگوید که اللهم اعطنی کتابی بیمیثی و الخلد فی الجنان بیسری و  
خاسبنی حسا یا ایسرا و اجعلنی ممن یقلب الی آله مرورا و در حالت شستن دست  
ایمن و دعا بخواند اللهم لا تعطنی کتابی شمالی و لا من و را نه ظهری و لا تجعلها مقولة  
الی عقی و اغودیک من مقطعة النیران و در حال مسح بر بگوید اللهم شتی برکتک  
و برکتک و غوک و در حال مسح هر دو پای بگوید اللهم ثبت قدتی علی الصراط یوم  
تزلزل الاقدام و احصل سعیدی فیما یرضدک عنی یا ذی الللال و الا کرام و مکروه  
کیفری اب بردست او کند در حال وضو که اگر چیزی دست در روی او را بشوید یا قدرت  
او بر آن دست نباشد و منو شکستن وضو و نواقض آن پروردگار  
بول و عایط و با دست از کل مقدار خواب که بر چشم و گوش علیک کند و استحضار اندک  
و بقیه ای که چیزی را از قصد و حیات و بسوزن اندرون و بدست و رخ ذکر یا دست بر تن

یا فرج او میدن و غیر آن نقص وضو کند اما کتبت خلوت و اجبت در دست عورت و  
در دست پشت و روی فراموش کردن و واجب بود فرج بول را با آب شستن و همچنین فرج را با  
که بعدی کرده باشد و الا غیر باشد میان آب و مشک و آب فاضله باشد و اگر مشک بکار آید  
کم از سه شکر نشاید و با سحجان و کبرن و مشک استعمال کرده یا چیزی که از آنشاید خود  
رو ایند و چون در خلوت رو دست بود که سر پوشیده و با نام خدا برود و پای چپ پیش  
نهد و آبستر کند از بول با کسنت میان دست چپ از تریک مقعد پانزده کسبار  
ماله و با زارین ذکر تا شش سه بار ببالد و چنانکه تا تری که در راه که بول مانده باشد  
پرونی آید و دعا خواندن در خلا که اللهم انی اعوذ بک من الرجس اللجین  
للنمیت الشیطان الرجیم و چون نکره که استخوان کند بگوید بسم الله و الحمد للذی جعل الماء  
طهورا و لم یجعل لشيء الا الله و بالله اللهم حصن فرجی و اعقه و استر عورتی و  
و حتی علی النار و چون فارغ شود بگوید الحمد للذی اطاعنی الا ذی و تهاتر فی طهار  
و شربی و عافانی من البهوی و حج کتبت آب و مشک اگر نجاست تعدی کرده باشد در دست و  
چون پروردگار خواهد آمدن پای راست فراموش نهادن و دعا بخواند الحمد للذی  
ما اغتدبت و عرفنی بلذته و ابقی فی حیاتی قوته و افج عینی اذی و یا لمانعة یا لمانعة  
یا لمانعة لا یقدر الیها و سرف قدرها بول و عایط کردن بر سر آنها و  
اشفوارها و بر درخاها و در زیر در درختان میوه دارد و سایه که کلوان فرود آید  
در روی با کتاب و ما کردن و بول و زرمین سخن کردن و روی با باد کردن و در سوراخ  
بناوران و در آب روان و استاده و خوردن و آشامیدن و مسواک کردن در آن  
حال و استنجاب دست راست کردن و بدست چپ چون انکشتی در و بود که نام خدای  
یا نام پیغمبران یا نام ائمه علیهم السلام بر آن نوشته باشد و سخن گفتن الا که ذکر خدا یا امر  
باشد در غسل او بردوست سنت و واجب و واجب شستن دست چپ  
و حیض و استحاضه و قاس و شستن حوده و غسل بدون حوده اما غسل جنابت موجب او و حجت  
پروردگار آمدن منی نجواب و بیماری و جماع کردن و فرج چند آنکه نزد غایب شود و اگر  
چه آب نیاید و واجبست در و نیت و چنین گوید که غسل جنابت میکنم بر شستن کتبت  
و استسماحه نماز برای آنکه واجبست قربة الی الله و اگر بر چیزی گوید انگشت من الجنابة  
رفقا للحدث و استسماحه الصلوة لوجه قربة الی الله و پرستد دشمن نیت شستن برود  
بر کتبت آن بودن تا فرغ شستن بعد شستن چپ راست پس جاب چپ و اگر نیت کند

مانع



در آفتاب برود دست باشد و ترتیب ساقط شود دست است بهتر کردن از منی بول  
 یا اجتهاد نمودن و هر دو دست سر با شستن و مضمضه و استنشاق کردن دست بریدن  
 ماییدن و جام بود بر جنب سودمائی فراخ خواندن یعنی الم تفریل و تم سجد و التیم و افراء  
 و دست فرانوشتن قرآن کردن و در سجده شدن آنگاه راه برای نماز باشد و مگر جهت زیاده اخفت  
 آیه قرآن خواندن و دست صحیف کردن و حقیق مضمضه خوردن و آشامیدن بی مضمضه و  
 استنشاق و حنظل کردن و اگر بعد از غسل تری پند بر ذکر با هر کس آنگاه استرا کرده باشد  
 و چون غسل جنابت کند بی وضو نماز نشاید کرد و او خود در اغلب بود  
 یا سرخ یا قیظ و گرم که بقوه بیرون آید و بیشترین حیض ده اوزه است و کمتر او سه اوز  
 و غیره بخون که کمتر از روز یا زیاد از ده روز باشد حیض نبود و اگر ماده معین باشد و از آن در  
 گذرد ماده روز غایت را حیض کم کرد و چون از ده روز گذرد با غایت رود و آنچه بیشتر غایت  
 بوده باشد حیض کم کرد و باقی را استیحا که اگر چه بزرگ حیض بوده باشد و نماز را قضا کند و واجب  
 بود بر حایض که موضع مخصوص را به پند نگاه دارد تا خون تعدی نکند و شوهر اجماع کرده  
 روان شود با وی و اگر در طی کند نیز با کفاره لازم آید اول بیکبار در میان نیم زیاده در اوج  
 دنیا و بعد از پاک شدن و شستن پیش غسل جماع کردن روا بود و واجب بر حایض ترک  
 نماز و روزه و چون پاک شود روزه قضا کند تا نماز را تمام بود بروی و مگر در بود انجام  
 و مگر در بود جنب و سنت است که در وقت هر نمازی وضو سازد و در وقت هر نمازی در  
 نمازگاه بایستد و ذکر خدایائی آورد بعد از زمان نماز کردن در وقت نماز و نماز کند  
 و حایض شود قضای آن نماز می آید و او در چنین اگر پاک شود و چندانی روزی باشد  
 باشد که غسل کند و نماز کند و واجب باشد غسل کردن و نماز کند از آن و اگر قضا کند قضای  
 باید کرد و غسل حایض باشد غسل جنب بود اما بی آنکه وضو سازد پیش از غسل یا بعد  
 غسل نماز نشاید کرد پس اگر وضو پیش از غسل بسیار دینت چنین کند که وضو بسیار  
 تا مراد بود بعد از غسل حیض که بجای آورد نماز کردن واجب قریبه الی الله و دینت  
 غسل حیض چنین کند که غسل حیض میکند بر پیش حکم حدیث را و استیحا که نماز را بعد از وضو  
 که با زم واجب قریبه الی الله و اگر وضو بعد از غسل خواهد ساختن نیت چنین کند که غسل  
 حیض میکند بر پیش حکم حدیث را و استیحا که نماز را بعد از وضو که با زم قریبه الی الله  
 و خون او اغلب زرد و سرد و در قیق بود و آنچه بعد از عاده و چون از غسل فارغ شود  
 وضو سازد و نماز کند و حیض پند که از ده روز بگذرد یا بعد از تقاس یا پیش از بلوغ یا بعد

یا قضا

از چاه ساکن یا آنچه با استنی پند استیحا باشد و اگر چه بزرگ حیض بود یا استیحا یا بکودن که  
 اگر از پند آلوده شود و بر کوی رسد واجب بود برای هر نمازی تبدیلی آن پند کردن  
 و وضو ساختن و اگر از پند بگذرد و بر کوی رسد چنان برای هر نمازی تغییر نیت و کوی بکند  
 کرد و وضو ساختن و برای نماز با عاده غسل کردن و اگر از کوی هم بگذرد برای هر نمازی  
 تغییر نیت و کوی بکند و اگر در وضو بر وی واجب بود غسل برای نماز با عاده و غسل برای  
 نماز پیشین و دیگر که هر دو را برای یکبار و غسل برای نماز و شام و حقیق و میان ایشان  
 ترجیح باید کرد اگر نماز شب گذارد و برای نماز شب غسل کند و نماز با عاده آن غسل نکند  
 و مستحب چون این شرطی آید آورده باشد پاک بود و در مسجد شدن و دست نبوشه قرآن  
 کردن و خواندن و طری کردن با در و با بود و غسل و چون غسل حایض باشد اما در نیت  
 او که استیحا باید کرد و واجب قریبه الی الله و چون از غسل فارغ شود وضو سازد و نماز  
 بگذرد و در وضو بود از دم بیرون آید بعد از ولادت و اگر نرزد نیت باشد و  
 خون پند تقاس نباشد یعنی غسل تقاس بروی واجب بود و بیشترین ایام او ده  
 روز بود و آنچه از ده روز بگذرد و استیحا بود و هر چه تمام و مگر در بود و حایض و تقاس  
 تمام و مگر در بود و غسل او بر چون غسل حایض بود و نیت چنین کند که غسل تقاس یکم بر  
 و استیحا حکم حدیث تا نماز کرد و نماز را بعد از وضو که با زم واجب قریبه الی الله و چون  
 از غسل فارغ شود وضو سازد و نماز بگذرد و احکام شستن او فرقی نداشت  
 یعنی چون بعضی قیام نمایند از کرون و دیگران ساقط میشود و چون وقت وفاته  
 در آید واجب بود که هر دو را روی بعبه کند چنانکه بایش اندازند او را روی دست  
 پای او بعبه بود و سنت است که در حال وفاته موضعی غسل کند که در آن موضع نماز کرده  
 باشد و تلقین کند او را یعنی فراربان او و نهند شهادتین و اقرار بانه علیه السلام  
 برین ترتیب که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و  
 رسول الله و اشهد اننا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و علی الله و حق رسول الله و ما فی عبده  
 و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و  
 علی بن موسی و محمد علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و ولید العالم المهدی مناجات  
 صلاه الله علیه اجمعین ائمتی ائمة الهدی الابرار بعد از ان کلامه قریه یعنی لا اله الا  
 الا الله المذموم الا الله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب  
 الارضین السبع و ما یسبحون و ما ینسبحون و ما یتعبدون و رب العرش العظیم و سلام  
 علی المرسلین و لیل الله رب العالمین و چون وفاته کند بر دو چشم او فرو خوابد

اگر غسل استیحا بود  
 اگر غسل استیحا بود  
 اگر غسل استیحا بود

و در پیش بریم نمیزد و هر دو دست او فروکشند تا پهلوی و نزدیک او خوانند و اگر کسی از ایشان  
چرا بازگردد و بیخواب کند در غنیمت مگر آنکه در شرف باشد پس هرگز نماند تا یقین شود که زده است  
و مکره بود که حایض و جنب نزدیک حاضر شوند و همچنین این برنگی او نهادن و چون  
نخواهند بشوند سنت بود که بر جای نهند که از زمین بلند تر باشد بر کتف و مانند آن و  
روی او فراتر کند و کودی بکشد بگفته آداب در اینجا رود و گریبان جامه او بپزند  
و جامه از زیر بکشند و عورت او را بپوشانند بخرقه و انگشتران او را با هستکی گرم کنند  
و واجبست از زالت نجاست از گردن و سه بار شستن اول باب سدره و علم باب  
کافور سه بار با باب خالص و اگر سدره و کافور نباشند نوبت باب صافی و غسل بکنند  
و نوبت بدل سدره و کافور و سنت است که اول فرج غایب را با شستن شستنی  
سرچسب را بگفت سدره و سدریس جانب راست پس جانب چپ و همچنین باب کافور  
پس باب صافی و هر ضوی را در غسل سه بار باید شستن و دست برنگی مالیدن در  
غسل اولین الا که البتین بود و زده شوی باید که گویات راست کرده یا سدره و کافور  
مرده را با زشتان زدن و حاضر کردن و موی سینه بشوین و زده را در میان پای گرفتن  
و آب را در غنیمت زدن و زده را باید که در شویید زدن زدن و زده را بود که در دست  
سه ساله را بشوید و همچنین زدن سه ساله را و مردان زمان خود را بر لای جامه بشویند همچنین  
زدن دوانی را که حرم او باشند و بچه چهار ماهه را بشویند و اگر کمر از چهار ماهه باشد و زده  
بچند و دوشی کند و چون از شستن فارغ شوند زده را بخرقه خشک مال کنند پس با کفن نهند  
و واجب کفن نیز است یعنی گرامس که از ناف تا ساق میوشد که میان قرار سدره پس جامه  
که از بالای میزد کردن زده اند از ندرت با خاندنی ترا ساری که بالای میزد فراموش کرد و گویای  
او را بگردد فراموشند و اگر کسی را نماند نماز تمام بود کفن باید که جانم بود که مردان در آن نماز  
کنند و زده را بگردد و کفاس و کفاس و پیش و سینه و لیس بود و واجب است سجد مرده را در پیش  
و هر دو کف دست و هر دو سر را و هر دو انگشتان پای کافور مالند اگر چه اندک بود و بچه  
فانسل افشاد از اعضای مکرور سنت است که بر سینه او زینت و کمرین یک دست و تمامترین  
بزرده درم و دو انگشت است که برای مرده بر پیشانی که نام زنده را زده کرده است و بایستی  
در پیشانی او گویی که هر دور از نماز پیشکش که در میان دان نهند و باز بنهند و جامه یعنی گرامس  
باید که بر گردن او بر او زدن حق لطیف کرده و هر دو سر کفاس را بر زینت پیش چون آوردند و بزر  
اتوارند و برای زینت سینه زده را ترون کنند و سراسر روی و تنش و سنت است دو جوده یعنی  
و وجوب تر از آنکه چسبند باشد تن او یا زنده و الا از مردی که باشد هر یک چون استخوان

بازو را

بازو را در کفن نهند یکی از جانب راست تن او تا پیش گردن و دیگری از جانب چپ میان  
جامه و اینها و بر دینی و بر جامه و لغاف و بر بدین بپوشند تربت امام حسین علیه السلام  
بشده ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الایة علیه السلام و همچنین سنت است که  
مرده شوی پیش از آنکه مرده را در کفن نهند اول غسل سپردن مرده را بایستی آورد و یا شوی  
بسیار پس مرده را با کفن نهند و کف دست کفن را با اسبق ساختن و بر شسته که کفن در زدن  
باید و این تو کرد ایندن و در جامه سیاه کفن کردن و کفن را بعد از شسته و بجز و کافور  
خوش بوی کردن یا سیاهای نوشتن و کافور در چشم و گوش مرده کردن و کفن را با این بریدن  
و کفن زن بر شوهر باشد اگر چه زن را مال باشد که کفن مرده را بر دوش مقدم دارند چون  
از کفن مرده فارغ شوند نماز بر روی کند و کیفیت نماز مرده در باب نماز یاد کند و سنت  
دفع کردن یعنی مرده را با زینت شایسته بر زمین و بر جانب راست نهادن روی  
او را بقصد کردن و اگر دریا باشد و بعد از برون مستعد باشد در تخم نهند و سرهم را بگفتند  
و در دریا اندازند و الا سنت یا چیزی گران در پای مرده بنهند و فرود گذارند  
و اگر مرده زن و میت باشد و استن بود از مسلمان در کورستان مسلمان دفن کند سنت  
با قبله برای کرامی داشتن فرزند و سنت است که در پس جنازه روند یا بر هر دو تن  
او را از چهار طرف جنازه را باید داشتن یعنی کس اول از جانب راست از پیش است  
یکم جنازه بر او در پس با جانب راست آید از پای جنازه پس با جانب چپ آید از پای  
پس با جانب چپ از پیش جنازه و کور را بعد از قامت مرده می کشند پس از جانب قبله باز  
کنند و از آنجا گویند که مرده در آنجا نهد مرده را چون بنزدیک کور بر نهند بنهند و  
اندکی بگردد پس بر او نهند و اندکی بیشتر نهند پس بر او نهند و بیشتر بر نهند کور فرور نهند  
و بنهند و مرده را در پاهین کور نهند و کور بر نهند چنانکه اول سر کور فرور رود و اگر زن  
بود در پیش کور بر نهند فرور نهند و کور کور نهند باید که بر نهند پای بود و بنهند  
با کف و باید که خویش مرده بنهد الا که مرده زن باشد که خویش او لیس بود و چون مرده را  
بگردد فرور نهند و عا بنوا ان الله یهدی الذلک لکم و انت حیر منزل  
اللهم افرج با من کلته له فی قبره اللهم انما لانعلم منه الا خیر و انت اعلم به تنا و نیدی  
کفن با زینت سیاه خاک شمه امام حسین عم با و در کور نهند و معال روی او ملقین گویند  
مرده را اگر مرده باشد یا عبده الله و اگر زن باشد بگوید یا امه الله او که العبد الذی  
خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

وان حججه جده ورسوله وان امير المؤمنين علي بن ابي طالب و دو زاده امام زمام  
نام برد و بعد از ان دعا بخواند **اَمَّا اللَّهُمَّ اِنِّكَ اَعْلَمُ بِقَدْرِ عِيَالِي**  
**حَقِّهِ** و ان العرا طحق و ان البعث حق و ان سوال منك و نكر و ان الساعه  
**اَيَّامُهُ** لا يرب فيها و ان الله يعيِّش من في القبور اذا جاءك الملكان المقومان  
و ان يكون عن الله تم و يثلكن من ربيك و عن ذنوبك و عن نبيك  
و عن قلمك و عن امامك لا تخف و لا تخزن فقل الله ربي و محمد نبي و الاسلام  
دين و القرآن كتابي و الكتب قبي و قلى امامي و ما هما اى الله عليهم السلام ان  
يا كذبين بكوني نبي الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا عابا  
سليما و كفته و خشت بر سر كذبند و از پا چين كور پرورن آيند و هر كس كه حاضر باشد پير  
خويشان او خاك بپشت دست در كور ريزند و انا لله و انا اليه راجعون بگويند  
پس كور را خاك بپوشد و از خاك خيزان كور رو ريزند و كور را مقدار چهار انگشت  
بشد كرده چهار گوشه و آب بر چهار طرف كور بريزند و اگر چيزي زياده باشد خيانت  
كور ريزند و هر كس كه حاضر بود دست كور بلند و تر تم كند بر حده و اين دعا بخواند اللهم  
صلى و حده و انى و حشته و ارحم غريمه و اسكن اليك من رحمتك رحمة تستعين  
بها عن رحمة من سواك و ارحم من كان يتولاه و چون مردم بار كور ريزند ولى حده  
و ديگر بار بطلين كند و يك دست كور را كج بر آوردن و بعد از فراغ شدن كور آزاره  
كه در اين دن و دود و دود را در يك كور نماند و حده را نقل كردن با موضع ديگر آزاره  
الله عليهم السلام و روايت سر كور را با ز كردن و حده را بعد از رفتن با جاي ديگر نقل كردن  
و اگر كفن حده را با جاي مستحق بايد بشوئيد مادام كه در كور تماده باشند و اگر در كور تماده  
ان موضع را بپديد شده باشند بپزند و آزند و اگر فرزند در شك ماديرم دبايه پاره كند  
و از اغباء پرورن آورند و اگر ماديرم دوزر نند آزند و با شك ماديرم دوزر نند  
و فرزند را پرورن آرند  
هر كس بيايد آدمي حده را كه سر شده كند  
پس از آنكه او را غسل كند غسل واجب بود بر وي و همچنين عضوي كه جدا كرده باشند از  
آدمي حده يا زنده چون در ان استخوان بود و غسل او چون غسل مايفض بود يعني جاني  
و ضو نمازش يا كورن يث چسب كند كه غسل بودن حده ميكند تا حرام جاح بود بعد از  
و ضو نماز كردن و واجب قربة الى الله در نيم بيدانه نيم در سست بپشت  
الابعد از آنكه آب يانت نشود يا رسيدن بدو و متعز بود يا آب بود و بكار دشمنان

از خوي

در نويزي ياسر و اگر بزيافت شود واجب بود و بدن اگر چه با آن بياورد انكه مصلحت  
وقت او نباشد پس خريدن واجب نبود و اگر آب داشته باشد و از شكي ترسد يا بر تن  
و نجاستي باشد و افزوني نداشته باشد يا چندان نداشته باشد كه وضو تمام بنام نيم بايد  
كردن و اگر حجت مشفق رده آب نيايد نيم تيمم دهند اما مطلق ب كورن واجب بود  
زمين و رشت يك تير بر تاب و دوزمين نيم و دوير بر تاب اما اگر نيم نيم تيمم دهند  
پس اگر آب بايد وضو سازد و نماز سر كورد و اگر بعد از طيب ب نيم كند و يا بعد از نيم  
از شروع در نماز آب بايد طهارت ياب كند اما اگر در شروع در نماز كرده باشد و نيم ارام  
كند يا بعد از نيم كند و نيم يابد الا تا نيك خالص و بيزمين شوره و يك و مكه و است و اگر  
خاك خالص نيايد رو او بود بغير راجه و بيزمين و نيم اسب و نيم رشت باشد الا  
تا وقت نماز چون نيم خواهد كند و نيم ميكنم بدل غسل جنبان يا وضو  
تا نماز او بود نماز كردن و واجب قربة الى الله و هر دو كف دست بر خاك ريزند و نيم  
و هر دو دست به پشت يني فرود آورند و با نيم چپ است چپ بپشت دست راست  
است بپشت دست راست بپشت دست چپ باله و اگر بدل غسل بود همچنين كند  
الا بترابي ميع دست چپ را در ستمها بيزمين زنده و مكه بپشت دست بر خاك ريزند و نيم  
و اجبه بود و اول پشت يني بپشت دست راست پس پشت دست چپ و هر چيز كه نقص  
وضو و غسل كند نيم را بيزر نقص كند و اگر بدل از غسل جنبان نيم كرده باشد چنانچه  
كه موجب وضو باشد از وضو بشود يا نيم بدل غسل بايد كردن و سنت است نيم  
كردن براي ناز نماز اگر چه آب بايد و اگر محدث و جنب و حرج شوند و آب جنبان  
بود كسبي تمام بود آب را جنب دهند تا غسل كند و باقي نيم كند  
و احكام ان نجاست ده است بول و عايط از هر چيزي كه گوشت او را نشايد خوردن و خون  
او روان بود و مني و خون و حرد از زهر چو خون او روان بود و خوان گوشت او در نجس  
حلال بود و خوان جام و بسك و حوكل و كافور و هر چه مست كنده بود بشرط انكه بخودي خود  
دوان باشد و تقاع اما در نجاست روبا و هر كوش و عوش و وزغه و كرسا و سوزق جنب  
از جام و ورق شتر گرين خواره و آب و دهن مسوخ و سر كيش مرغ خانگي خلافت و اطهر  
گر اينست است و واجبست جامه و تن از براي نماز با كل كردن از جمله نجاست انگ  
و بسيار آن خوي كه غير آن سه درمي بود و همچنين خون ماهي و ليگ و هر چه او را خون  
نموزد ايل كردن واجب نبود و ازالت لعين نجاست واجبست نه رنگ و بوي و جامه تن

خون جنين را حياست و تا حيا باشد اگر از او حياي او را نشايد خوردن و خون

را در وقت پیش از آنکه بول بود الا که بول گوئی که طعام نخورد که یک آب بر او بخنک تمام بود  
 و هر چه شکر یا نمک یا زغال تمام نشود چون شکر او را نه و جو را نه و کلا و نخلین اگر چه شکر است  
 نماز بان روا بود چون تعدی نکند و زیر موزه و نخلین چون جنس است خاک یا کله  
 پاک شود چون عین نجاست زایل شده باشد و اگر زمین و حصیر و پوز یا جنس باشد  
 ببول چون آفتاب از خشک گرداند پاک شود و اگر سنگ یا خوک یا کافورین  
 یا جامه یا پد و خشک باشد با آب ریش آید که در سبیل است و اگر تر باشد شستن  
 واجب بود اگر زنی گوئی را پرورد و یک جامه بیشترند شسته باشد بیول گوئی  
 ملامت شود نماز در آن جامه روا بود بشرط آنکه در سبیل نرود و آن جامه پاک نشود  
 و هر کس که داند که بر جامه یا بر تن او نجاست هست و بعد از آنکه از دست بود  
 و نماز با سر بگرد و همچنین اگر فراموش کند و نماز بگذارد چون وقت باقی بود اما اگر  
 ندانسته باشد و بعد از آن معلوم کرد و دست بود یا سر باید گرفت اگر چه وقت  
 باشد و اگر جامه را نتواند شست جامه را بپندارد و برهنه نماز بگذارد و اگر باقی باشد از  
 سر و غیره بان جامه نماز بگذارد و با سر بگرد و اگر موقع نجاست و از جامه باقی باز  
 شناسد آن موقع را بشوید و الا موقع که شسته باشد و اگر دو جامه در دست باشد  
 یکی پاک و یکی پست و نداند که کدامین پست است پشت نماز در هر جامه یکجا بگذارد  
 که روا بود

نماز در وقت واجب است اما واجب نماز شبانه روز است یعنی نماز پیشین و پیشین و  
 شام و خفتن و بامداد و نماز آدینه و نماز عیدین با حصول شرایط و جو سبب نماز طواف  
 و نماز عوده و خوف و کوف و آنچه مکلف بر خود واجب کند بند و نهد و پیشین و هر چه  
 غیر اینست سنت است اما نماز شبانه روزی در حرم معده که است پیشین و پیشین و خفتن  
 هر پیش چهار رکعت و شام سه رکعت و بامداد دو رکعت و در سفر یا زده یک رکعت و  
 هر چهار بار دو سجده و نماز شبانه روزی سی و چهار رکعت در حرم دو رکعت نافله نماز  
 تمامه او هشت رکعت نافله نماز پیشین و هشت رکعت نافله رکعت و یک رکعت در این هر سه پیش  
 از فرضیه بود و چهار رکعت نافله شام بعد از فرضیه دو رکعت شسته که آنرا وتر گویند  
 که یک رکعت محسوب است پس از نماز خفتن و هشت رکعت نماز شب و بعد از آن دو رکعت  
 شفق و یک رکعت وتر  
 بداند هر نمازی را در وقت است اول  
 و آخر و اول وقت فضیلت است و اختیار یعنی کسی که او را اندر می بود و آخر وقت یعنی

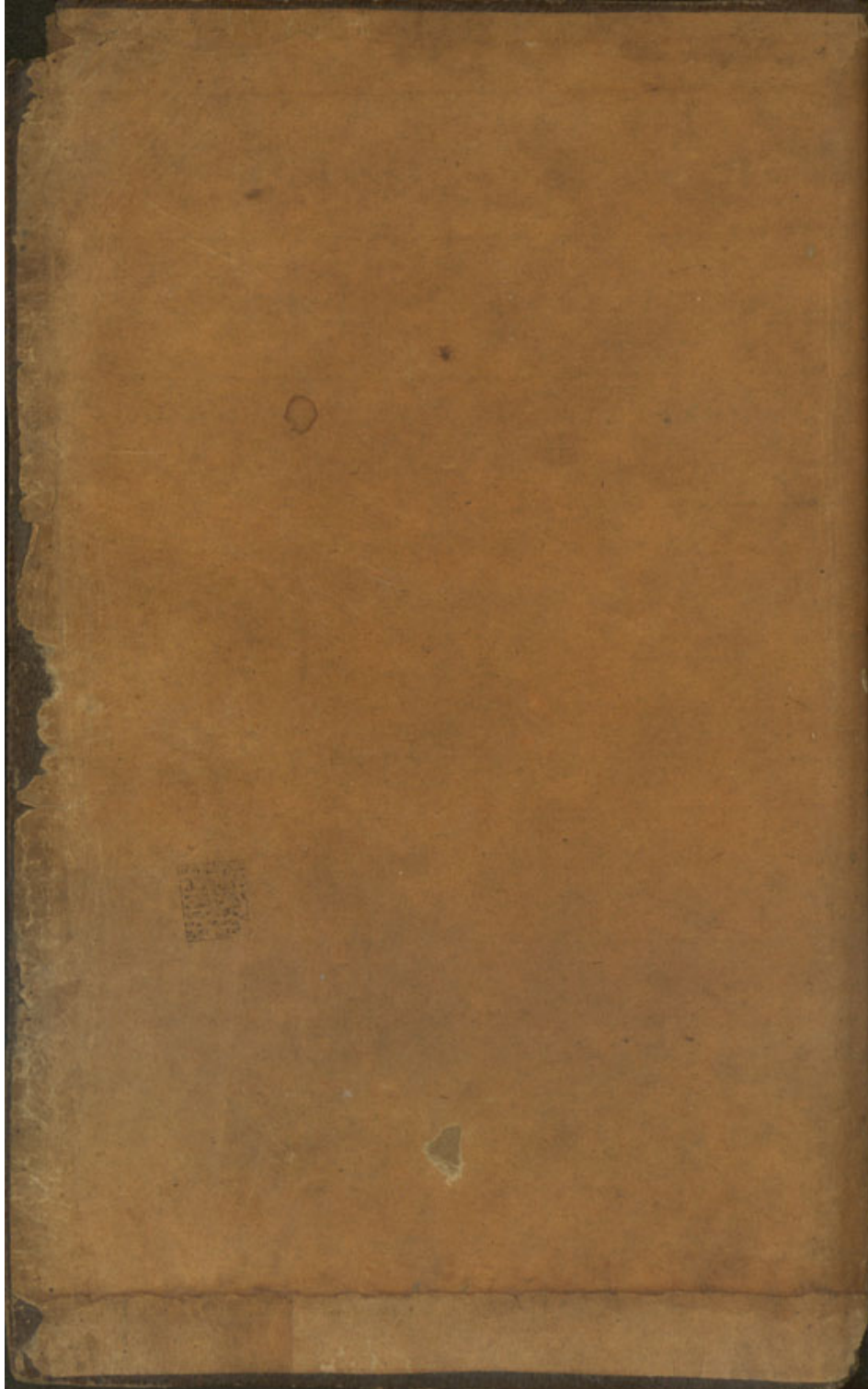
کسی

کسی که او را اندر می بود و آخر وقت آخر خواند یعنی نماز در آن وقت بهتر و او بود  
 مجزی پس وقت فضیلت نماز پیش بعد از زوال آفتاب بود تا چند آنکه سایه هر چیزی  
 مانند آن چیز بود و وقت آخر او بعد از آن بود تا آنکه پیش از فرو رفتن آفتاب مقدار  
 چهار رکعت نماز گذاردن بماند و وقت فضیلت نماز یک بعد از آن نماز پیشین بود تا آنکه  
 سایه هر چیزی دو چندان شود و وقت آخر او بعد از آن بود تا فرو شدن آفتاب و وقت  
 نماز شام بعد از زوال آفتاب است تا بر رفتن سرخی از جانب مشرق و بعد از آن تا آنکه  
 پیش از نیم شب مقدار چهار رکعت نماز بماند و وقت فضیلت نماز خفتن بعد از نماز شام  
 و هر چه پیش از فرو شدن شفق یا خفتن الا که ضرورتی باشد و اول وقت نماز  
 بامداد از بر آمدن صبح صامت و آخر وقت او طبر آمدن آفتاب تا اوقات  
 نوافل و وقت نافله نماز پیشین پیش از فرضیه بود تا آخر وقت فضیلتش و وقت نافله  
 دیگر پیش از فرضیه او بود تا آخر وقت فضیلتش و دو رکعت و تر بعد از نماز خفتن بود  
 تا آخر وقت او و وقت نافله نماز شام بعد از نماز شام بود و وقت نافله است بعد از  
 نیم شب باشد و هر چند صبح تر دیگر بود نافله بود و وقت نافله بامداد بعد از صبح اول  
 بود تا بر آمدن سرخی از جانب مشرق بداند که تکلیف است تا امکان

دیدن آفتاب و یعنی بان سمتی که کعبه در دست و اگر در میان کعبه نماز گذارد در هر  
 بر دیوار که خواهد کرد و اگر در بام کعبه نماز گذارد و پیش از آنکه از آن  
 کند و اگر نداند که جهت قبله کدامست و مکان آن تر نداند که در کدام طرف باشد نماز  
 بجز از جانب که از او اگر ضرورتی باشد یا وقت میضیق باشد به جهت که خواهد یکجا بگذارد  
 و اگر بعد از آنکه روی قبله کرد نماز با سر بگرد و اگر فراموش کرده باشد قبله  
 که سمت و بلندی از اطراف نماز گذارد که همان بود که قبله در آن طرفت و بعد از آن  
 معلوم شود که خطا کرد دست اعاده نماز لازم نیست اگر در میان سه مشرق یا مغرب  
 کند است و اعاده کند نمازی که بجا نمانده باشد که شفق مشرق یا مغرب باشد  
 در وقت نه در خارج وقت اعاده کند خواه وقت باقی باشد و خواه نه چون پشت  
 قبله بود باشد  
 جدا که روا بود نماز گذاردن در جامه  
 پنبه و کتان اگر چه با پیش آید یا جامه که نواز از آن آید پیشین بود و در پشت  
 هر چه که پشت او را شاید خوردن چون کشته بود و در پیش و موئی و اگر چه از زرد برید  
 یا شسته اما در پوست مرده اگر چه و باغت کرده باشد نماز روا بود و پیش در پیش

و پوست هر چه گوشت او را نشاید خوردن اگر چه و بافت کرده باشد نماز و اینها را  
 حال غیر نماز شاید پوشیدن و در خز خالص که یا بر پیشم آنخته باشد نماز و اینها را  
 سنجاب و سمور و قنق بعضی روا داشته اند و در این پیشم خالص مردان را و اینها را نماز  
 کند آن و همچنین پوشیدن آن مگر در حال ضرورت اما بر روی نشستن و بویست و در  
 حال نماز باکی بنویسد و همچنین با کلاه و شلوار بند از زمین نماز و اینها را در جامه بعضی  
 نماز و اینها را بنویسد و همچنین در کفشی که پشت پای و ساق نداشته باشد اما در موزه و نیم نمون نماز  
 و اینها را در زمین زنی نماز کند اوردن سنت است و مگر پوست در لباس سیاه نماز کند  
 الا که دکمتر از موزه باشد و همچنین باشد در جامه که در زیر پوشیدن در میان دو کوش داشته  
 باشد و درین از رسته و بند قبالت است و اشتق و بالای جامه از ادرست و بر اکثری که در رسته  
 کشنده باشد نماز کردن و همچنین مردان را بی ازادای نماز کردن و زنان را زوی با اینست  
 و هر چه که در نماز و اینها را باید که باکی نبود و مکتبکن باشد یا با اجازه گرفته باشد  
 نماز کردن در دو مورد از این پیش و پس پوشیده بود در نماز درست بود اما پوشیدن  
 از ناف تا زانو نافه بود و اگر همه تن پوشیده بود اما زان باید که جگه تن پوشیده  
 روی و کف هر دو دست و مشق بر سر بود چنانکه هیچ موی او پیدا نبود و اگر پشت پای  
 پوشیده باشد بهتر بود اما کتیک و در دست تا بالغ را بی مشق نماز و اینها را با مشق  
 بود و اینها را و بر سر در حقیقت ستر نموده کردن و اگر چیزی دیگر باشد یا اینها را  
 با شارت نماز کند اگر کسی در این پند و آداب نشسته بگذارد با شارت روا بود  
 مصلی بر او باشد نماز کند اوردن در زمین باکی که بعضی بنویسد و مع نگردد باشد  
 از آن سنت است نماز زمین را در می کند اوردن و نافه را در خانه و مگر پوست نماز  
 کرد با و مبرز و جامه کفانه و سوران باشد و در رو خانه و زمین شوند و میان کف و زمین  
 و لاک جایی باشد و در خانه کبران و آتشکده نماز و اینها را و بر شاه راه و اگر پیش او ارتق  
 انزخته بکشد یا محصف یا کرده که در و مکر یا آدمی که روفرا او کرده بکشد یا روی  
 نواقبه کردن بود که صورت آنخته بود و در اینها که زنی بملوی مرد استاده باشد و هر دو نام  
 نماز کند و اما اگر جایی باشد یا درش از یکدیگر دور باشند یا زن در پس مرد باشد  
 نماز هر دو درست بود و اگر در مومنی باشد که پیشتر شوهر اولی عمر و بگذارد انگاه زن و بچه  
 نشاید کردن الا که زمین یا آینه از زمین برود یا دام که بیعاده نموند و بنویسند بر شط  
 آنکه باکی باشد و تقصیر او معلوم باشد پس بر پوست و پشم و مسادن و آنچه بر آن خوردن





Handwritten text in Arabic script, including a large number '111' at the top right and a list of numbers '1000', '900', '800', '700', '600', '500', '400', '300', '200', '100' arranged vertically in the center. A small signature or mark is visible to the right of the numbers.